



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تيمم والكف والاعتذار

بإضافة

مجموع الأشعار

والنظم

على مختلف وفروعها

مؤلفه
الشيخ العلامة
سيدنا
سيدنا

مؤلفه
سيدنا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت علیهم السلام به انضمام مجموعه اشعار

نویسنده:

آیت الله سید مصطفی شریعت موسوی اصفهانی

ناشر چاپی:

مهر انگیز

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت علیهم السلام به انضمام مجموعه اشعار
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۹	فهرست مطالب
۳۲	«پیش نوشت»
۳۲	معرفی بخش اول:
۴۰	معرفی بخش دوم:
۴۰	اشاره
۴۳	شرح حال صاحب اثر
۴۵	اساتید معظم له
۵۲	سه رویداد
۵۳	آثار و خدمات
۵۴	تألیفات
۵۸	ضایعه اسف ناک
۵۸	سوگواره
۶۲	قدردانی
۶۵	بخش اول : شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت علیهم السلام
۶۵	اشاره
۶۷	فصل اول از بخش اول : شعر و شاعر از دیدگاه کلام وحی
۶۷	اشاره
۶۹	مقدمه
۶۹	رابطه قرآن با شعر
۷۰	رابطه قرآن با موسیقی

- ۷۰ رابطه شعر با موسیقی
- ۷۱ آیات شریفه و شعر و شاعر
- ۷۴ سخنان مفسرین و اهل لغت در تفسیر شعر و شاعر
- ۷۴ نقلیات در تفسیر تبیان
- ۷۶ نقلیات در تفسیر مجمع البیان
- ۷۷ خلاصه نقلیات تبیان و مجمع البیان
- ۷۹ سخنان و نقلیات قاموس
- ۷۹ سخنان و نقلیات مفردات
- ۸۰ خلاصه سخنان مفردات
- ۸۱ نقد و بررسی نقلیات مفردات
- ۸۳ فشرده نقلیات مجمع البیان در سوره یس
- ۸۵ نقد و بررسی نقلیات مجمع البیان در سوره یس
- ۸۵ سخنان المیزان در آیات سوره شعراء
- ۸۷ سخنان المیزان در آیه سوره یس
- ۸۹ سخنان المنطق
- ۹۰ تخصص در شعر و سخنوری در زمان نزول قرآن
- ۹۱ «شعر» چیست و «شاعر» کدام است؟
- ۹۶ فشرده ای از ادله قبل در تشخیص شعر و شاعر
- ۱۰۰ روایاتی که شاعران را به فقه‌های فقه ساز از پیش خود تفسیر کرده
- ۱۰۳ روایات، قسمتی دیگر از خیال بافی‌ها را معرفی می‌کند
- ۱۰۵ قرابت شعر با موسیقی در چند جهت
- ۱۰۷ مقام شعر و شاعر از نظر قرآن
- ۱۰۸ علت تحریم شدید موسیقی و نکوهش شعر در قرآن
- ۱۰۹ مفصل‌ترین بحث قرآن درباره شعر و شاعر
- ۱۱۲ شخص مؤمن، مجاز است در مسیر ایمان شعر بگوید
- ۱۱۳ شخص مؤمن مجاز است در مسیر اعمال صالحه شعر بگوید

- ۱۱۷ ----- مؤمن ستم دیده با شعر به ستمکار یورش می برد
- ۱۱۸ ----- شعر؛ سلاح مسلمان مؤمن در مقابل دشمن
- ۱۲۰ ----- خلاصه مطالب گذشته
- ۱۲۰ ----- اشاره
- ۱۲۰ ----- ۱. هر کلام منظوم شعر نیست
- ۱۲۱ ----- ۲. قرآن مخالف خیال بافی و... است
- ۱۲۱ ----- ۳. سخنرانی های شاعرانه نیز حکم شعر دارد
- ۱۲۲ ----- ۴. شعر سازی اگر هم یک هنر محسوب شود؛ از نظر اسلام مردود است
- ۱۲۲ ----- ۵. استفاده از شعر برای مثال و یا جهات ادبی آن
- ۱۲۳ ----- ۶. شعر نیک، شاعر نیکو
- ۱۲۳ ----- تهمت شعر به قرآن
- ۱۲۵ ----- پاسخ قرآن از تهمت شعر و شاعری
- ۱۲۷ ----- فصل دوم از بخش اول: شعر و شاعر از دیدگاه خاندان وحی علیهم السلام
- ۱۲۷ ----- اشاره
- ۱۲۹ ----- شعر و شاعر از دیدگاه احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام
- ۱۳۳ ----- روایات درباره شعر و شاعران ممدوح
- ۱۳۶ ----- توضیح و بیان
- ۱۳۷ ----- فضیلت شعر و شاعر در مدح اهل بیت علیهم السلام
- ۱۳۹ ----- شعرای مدح شده در روایات اهل بیت علیهم السلام
- ۱۵۵ ----- بیان و توضیح
- ۱۵۶ ----- لقب «رافضی» و تفسیر امام صادق علیه السلام
- ۱۷۹ ----- شعر و شاعر در مرثیه امام حسین علیه السلام
- ۱۸۰ ----- مبارزات شعری و وسعت تأثیر و آثار شگفت انگیز آن
- ۱۸۱ ----- نهضت امام حسین علیه السلام با چراغ هدایت و کشتی نجات
- ۱۸۲ ----- شاعران و پیام نهضت مقدس کربلا
- ۱۸۵ ----- خط امام حسین علیه السلام در مرثیه، شعر و عزاداری باید حفظ شود

- ۱۸۵ ----- فضیلت و ثواب شعر در مرثیه امام حسین علیه السلام
- ۱۹۰ ----- جمع بندی آیات و روایات درباره شعر و شاعر
- ۱۹۲ ----- چرا شعرهای مدح و مرثیه اهل بیت علیهم السلام مجاز و مورد مدح است ؟
- ۱۹۶ ----- بخش دوم : مجموعه اشعار
- ۱۹۸ ----- فصل اول از بخش دوم : قصائد
- ۱۹۸ ----- اشاره
- ۲۰۰ ----- در توحید و خدانشناسی ، و حمد و ستایش خداوند
- ۲۰۵ ----- نبوت
- ۲۰۵ ----- امامت
- ۲۰۷ ----- امام زمان صلوات الله وسلامه علیه
- ۲۰۸ ----- مناجات و سخن با خدا
- ۲۱۱ ----- رسیدگی به حال بیچارگان
- ۲۱۳ ----- چهار ستون دین و دنیا
- ۲۱۶ ----- سحرگاه و شورش عشق خدایی
- ۲۱۸ ----- نصیحت ، و انتقاد از به سوی خدا نرفتن
- ۲۲۲ ----- جوابیه اشعار مذکور
- ۲۲۵ ----- سیری از درون به سوی خدا و توسل به علی مرتضی علیه السلام
- ۲۲۷ ----- علی علیه السلام
- ۲۲۸ ----- حوادث و محن
- ۲۳۱ ----- رازهای دل
- ۲۳۴ ----- راه یابی برای مبارزه با دشمنان اسلام
- ۲۳۶ ----- در مذمت شهر تهران
- ۲۴۱ ----- حوادث و محن
- ۲۴۵ ----- توسل به حضرت صاحب الأمر ارواحنا فداه
- ۲۴۸ ----- از روی درد دل و گله از روزگار
- ۲۵۰ ----- سوگنامه

۲۵۲	اربعینیه
۲۵۷	مدح و مرثیه حضرت خاتم الانبیاء (ص) -
۲۶۶	مولودیه
۲۷۱	مرثیه وداع
۲۷۹	فجر عاشورا
۲۸۲	زبان حال حضرت سید الشهداء (روحی له الفداء) با خواهر
۲۸۵	مرثیه
۲۸۶	نسیمی از ریگستان گرم نجف
۲۸۸	کشته تیغ جفا
۲۹۵	فیض قدسی
۲۹۹	فصل دوم از بخش دوم : غزلیات
۲۹۹	اشاره
۳۰۱	سخن با خدا
۳۰۲	مناجات با خدا
۳۰۳	دشمن بدسرشت
۳۰۴	سخن دل با خدا
۳۰۵	عزا و حُزن
۳۰۵	ساقیان جام صهبا
۳۰۸	فصل سوم از بخش دوم : مثنویات
۳۰۸	اشاره
۳۱۰	توحید و خدا شناسی
۳۱۵	بیان معراج
۳۱۶	خاندان عصمت علیهم السّلام
۳۱۹	مناجات نامه
۳۲۲	رفیق و رفاقت
۳۲۸	ماه مبارک رمضان

- ۳۳۸ سحر خیزی
- ۳۴۱ اهل بیت علیهم السّلام و آیه نور
- ۳۴۲ امام حسین علیه السّلام سر حلقه اهل صفا
- ۳۴۵ دختر سه ساله و خرابه
- ۳۴۸ مرثیه ذو الجناح
- ۳۴۹ فوت محمد علی اوّل
- ۳۵۰ توفی ولدی السید محمد علی الأوّل يوم الثلاثاء الخامس من شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۸۷ ألحقه الله بأجداده علیهم السّلام
- ۳۵۲ شرح فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السّلام به کمیل زیاد
- ۳۵۴ فصل چهارم از بخش دوّم : قطعات
- ۳۵۴ اشاره
- ۳۵۶ کنج خرابات
- ۳۵۸ درباره کتاب شرح تجرید
- ۳۵۹ اشعاری چند در مقایسه دست ، گوش و زبان
- ۳۶۰ گوش و زبان
- ۳۶۲ فصل پنجم از بخش دوّم : رباعیات
- ۳۷۱ درباره مرکز

شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت علیهم السلام به انضمام مجموعه اشعار

مشخصات کتاب

سرشناسه : شریعت موسوی اصفهانی، سیدمصطفی، 1310 -

عنوان و نام پدیدآور : شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت علیهم السلام به انضمام مجموعه اشعار [کتاب] / تألیف و اثر سیدمصطفی شریعت موسوی؛ تحقیق و تنظیم سیدمحمدحسن شریعت موسوی.

مشخصات نشر : قم: انتشارات مهر انگیز، 1392.

مشخصات ظاهری : 311 ص.

شابک : 110000 ریال 978-600-93848-1-9

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : شعر -- جنبه های قرآنی

موضوع : اسلام و شعر

موضوع : دین و شعر

موضوع : شاعران در قرآن

موضوع : قرآن در ادبیات فارسی

موضوع : شعر -- احادیث

موضوع : شعر فارسی -- قرن 14

شناسه افزوده : شریعت موسوی، سیدمحمدحسن، 1349 -

رده بندی کنگره : BP104 / ش 66 ش 4 1392

رده بندی دیویی : 297/159

شماره کتابشناسی ملی : 3164003

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره

سرشناسه : شریعت موسوی اصفهانی، مصطفی، 1310_ 1390

عنوان و نام پدیدآور : شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت علیهم السلام به انضمام مجموعه اشعار/ تالیف و اثر مصطفی شریعت موسوی ؛
تحقیق و تنظیم محمد حسن شریعت موسوی.

مشخصات نشر : قم: انتشارات مهرانگیز، 1392.

مشخصات ظاهری : 312 ص.

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : شعر -- جنبه های مذهبی -- اسلام

: شعر -- جنبه های مذهبی

: شاعران در قرآن

: قرآن در ادبیات فارسی

: شعر -- احادیث

: شعر فارسی -- قرن 14

شناسه افزوده : شریعت موسوی، محمد حسن، 1349 _، ویراستار

رده بندی کنگره : 1392 4 ش 66 ش / BP 104

رده بندی دیویی : 297 / 159

شماره کتابشناسی ملی : 3164003

نشر مهرانگیز

شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت علیهم السلام

به انضمام

مجموعه اشعار

تألیف و اثر: مرحوم آیت الله العظمی حاج سید مصطفی شریعت موسوی رَحِمَهُ اللهُ

تحقیق و تنظیم: سید محمد حسن شریعت موسوی

ناشر: انتشارات مهرانگیز / قم

نوبت چاپ: اول / 1392

چاپ: زیتون / قم

شمارگان: 1000 نسخه

شابک: 978 - 600 - 93848-9-1

قیمت: 11000 تومان

مرکز پخش: 025_37748177

ص: 2

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ص: 3

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا فَالْفَاسِقِينَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.

«سوره آل عمران آیه 81 تا 83»

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا.

«سوره احزاب آیه 23»

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا.

«سوره احزاب آیه 39»

ص: 5

فهرست مطالب

فهرست مطالب...7

پیش نوشت...15

معرفی بخش اول...15

معرفی بخش دوّم...22

شرح حال صاحب اثر...25

اساتید معظم له...27

سه رویداد...33

آثار و خدمات...34

تألیفات...35

ضایعه اسف ناک...38

سوغ واره...38

قدردانی...42

ص: 7

شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت

فصل اول: شعر و شاعر از دیدگاه کلام وحی...47

مقدمه...49

رابطه قرآن با شعر...49

رابطه قرآن با موسیقی...50

رابطه شعر با موسیقی...50

آیات شریفه و شعر و شاعر...51

سخنان مفسرین و اهل لغت در تفسیر شعر و شاعر...54

تقلیبات در تفسیر تبیان...54

تقلیبات در تفسیر مجمع البیان...56

خلاصه تقلیبات تبیان و مجمع البیان...57

سخنان و تقلیبات قاموس...59

سخنان و تقلیبات مفردات...59

خلاصه سخنان مفردات...60

نقد و بررسی تقلیبات مفردات...61

فشرده تقلیبات مجمع البیان در سوره یس

نقد و بررسی تقلیبات مجمع البیان در سوره یس...63

سخنان المیزان در آیات سوره شعراء...65

سخنان المیزان در آیه سوره یس...67

سخنان المنطق...69

تخصّص در شعر و سخنوری در زمان نزول قرآن...70

«شعر» چیست و «شاعر» کدام است؟...71

ص: 8

- فشرده ای از ادله قبل در تشخیص شعر و شاعر...76
- روایاتی که شاعران را به فقهای فقه ساز از پیش خود تفسیر کرده...80
- روایات، قسمتی دیگر از خیال بافی ها را معرفی میکند...83
- قربت شعر با موسیقی در چند جهت...85
- مقام شعر و شاعر از نظر قرآن...87
- علت تحریم شدید موسیقی و نکوهش شعر در قرآن...88
- مفصل ترین بحث قرآن درباره شعر و شاعر...89
- شخص مؤمن، مُجاز است در مسیر ایمان شعر بگوید...92
- شخص مؤمن، مجاز است در مسیر اعمال صالحه شعر بگوید...93
- مؤمن ستم دیده، با شعر به ستمکار یورش می برد...97
- شعر؛ سلاح مسلمان مؤمن در مقابل دشمن...98
- خلاصه مطالب گذشته...100
1. هر کلام منظوم شعر نیست...100
2. قرآن مخالف خیال بافی و... است...101
3. سخنرانی های شاعرانه نیز حکم شعر دارد...101
4. شعر سازی اگر هم یک هنر محسوب شود؛ از نظر اسلام مردود است...102
5. استفاده از شعر برای مثال و یا جهات ادبی آن...102
6. شعر نیک، شاعر نیکو...103
- تهمت شعر به قرآن...103
- پاسخ قرآن از تهمت شعر و شاعری...105
- فصل دوم: شعر و شاعر از دیدگاه خاندان وحی علیهم السلام...107

شعر و شاعر از دیدگاه احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام... 109

شعر و شاعران ممدوح در روایات... 113

ص: 9

توضیح و بیان...116

117... فضیلت شعر و شاعر در مدح اهل بیت علیهم السلام

119... شعرای مدح شده در روایات اهل بیت علیهم السلام

1. حسان بن ثابت...119

2. کمیت...120

3. سید حمیری...125

4. عبدی...130

بیان و توضیح...133

لقب «رافضی» و تفسیر امام صادق علیه السلام...134

5. دعبل...136

154... شعر و شاعر در مرثیه امام حسین علیه السلام

155... مبارزات شعری و وسعت تأثیر و آثار شگفت انگیز آن

156... نهضت امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات

157... شاعران و پیام نهضت مقدس کربلا

160... خط امام حسین علیه السلام در مرثیه، شعر و عزاداری باید حفظ شود

160... فضیلت و ثواب شعر در مرثیه امام حسین علیه السلام

165... جمع بندی آیات و روایات درباره شعر و شاعر

167... چرا شعرهای مدح و مرثیه اهل بیت علیهم السلام مجاز و مورد مدح است؟

بخش دوم

مجموعه اشعار

فصل اول: قصاید...173

در توحید و خداشناسی، و حمد و ستایش خداوند... 175

ص: 10

نبوت...178

امامت...178

امام زمان صلوات الله وسلامه عليه...179

مناجات و سخن با خدا...180

رسیدگی به حال بیچارگان...183

چهار ستون دین و دنیا...185

سحرگاه و شور عشق خدایی...188

نصیحت، و انتقاد از به سوی خدا نرفتن...189

علی علیه السلام...190

جوایب اشعار مذکور...193

سیری از درون به سوی خدا و توسل به علی مرتضی علیه السلام...196

حوادث و محن توسل و استغاثه به امام زمان علیه السلام...198

رازهای دل بیانی در ارتباط متقابل روح و عمل و سرنوشت...201

راه یابی برای مبارزه با دشمنان اسلام...204

در مذمت شهر تهران...205

حوادث و محن و توسل به امیرالمؤمنین علیه السلام...208

توسل به حضرت صاحب الأمر ارواحنا فداه...212

از روی درد دل و گله از روزگار...215

سوگنامه...216

اربعینیه...218

مدح و مرثیه حضرت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ...223

مولوديه...228

مرثيه وداع...231

ص: 11

فجر عاشورا...239

زبان حال حضرت سیدالشهداء (روحی له الفداء) با خواهر...241

مرثیه...243

نسیمی از ریگستانِ گرم نجف...244

کشته تیغ جفا...246

فیض قدسی...251

فصل دوّم: غزلیّات...255

سخن با خدا...257

مناجات با خدا...258

دشمن بدسرشت...259

سخن دل با خدا...260

عزا و حُزن...261

ساقیان جام صهبا...261

فصل سوّم: مثنویّات...263

توحید و خدا شناسی...265

بیان معراج...268

خاندان عصمت علیهم السّلام...269

مناجات نامه...271

رفیق و رفاقت...274

ماه مبارک رمضان...278

سحر خیزی...284

اهل بيت عليهم السّلام وآيه نور...286

امام حسين عليه السلام سرحلقه اهل صفا...287

ص: 12

دختر سه ساله و خرابه...289

مرثیه ذوالجناح...291

فوت محمد علی اول...292

شرح فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل زیاد...295

فصل چهارم: قطعات...297

کنج خرابات...299

درباره کتاب شرح تجرید...301

اشعاری چند در مقایسه دست، گوش و زبان...302

گوش و زبان...303

فصل پنجم: رباعیات...305

رباعیات سروده شده در نجف...307

رباعیات سروده شده در اصفهان...309

ص: 13

«پیش نوشت»

کتابی که پیش روی شما خواننده گرامی قرار دارد یادگاری ماندگار از آثار علمی مرحوم آیه الله العظمی حاج سید مصطفی شریعت موسوی رَحْمَةُ اللّٰهِ مِی باشد، این کتاب در دو بخش تنظیم شده است؛ بخش اول: شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت علیهم السلام (در دو فصل: فصل اول: شعر و شاعر از دیدگاه کلام وحی، فصل دوم: شعر و شاعر از دیدگاه خاندان وحی علیهم السلام) بخش دوم: مجموعه ای از اشعار معظم له (در پنج فصل).

در اینجا هر چند مختصر به توضیح و تفصیل این دو بخش می پردازیم.

معرفی بخش اول:

شعر و شاعر در حوزه های مختلف توسط منطقیان، ادیبان، فقیهان، مفسران، محدثان و... مورد دقت، نقد و تحلیل قرار گرفته است.

«بعضی از اندیشمندان، «شعر» را به معنای دانش و بینش تعریف کرده و کسی را شاعر می‌نامند که به نکاتی توجه می‌کند که دیگران به آن راه نمی‌یابند، اینان دستمایه شعر را درک، ادراک، تفقه و تفتن، و دست آورد آن را تحریک عواطف، احساسات و تزریق شعور و آگاهی در فرد و جامعه می‌دانند.

بعضی دیگر، شعر (به کسر شین) و شعر (به فتح شین) را از یک ریشه دانسته، و سخن موزونی که به نکات باریک تر از مو اشاره ندارد را «نظم» گفته و «شعر» ندانند، ولی به هر تقدیر «شعر» را از وزن، قافیه، قواعد و قوانین عروض خالی نمی‌دانند. و بعضی، تأثیر شگفت‌انگیز شعر و راز جاودانگی و ماندگاری آن را چنین توجیه می‌کنند که: «شعر» ادای سخن حکیمانه با اسلوب بدیع ادبی یا سخن ادیبانه با معانی حکیمانه است که «انّ من الشعر لحکمة»؛ همانا به راستی برخی از اشعار آکنده از حکمت می‌باشد». (1)

البته ناگفته نماند (چنانچه اشاره مختصری شد و بعداً هم اشاره می‌کنیم)، فرهیختگان را در این فن، بین تعریف «نظم» و «شعر» و فرق بین این دو اختلافی است؛ بعضی گفته‌اند: «نظم» در لغت به معنی به هم پیوستن و در رشته کشیدن دانه‌های جواهر، و در اصطلاح سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد (= موزون مقفی)، مرادف آن را «شعر» گویند، (2) و در مقابل چنین گفته‌اند: فرق میان «شعر» و «نظم» آن است که موضوع شعر عارضه مضمونی و معنوی کلام است، در حالی که موضوع نظم عارضه ظاهری کلام است، به عبارت دیگر موضوع «شعر» در احساس‌انگیز بودن و مبین تأثیرات بی‌شائبه شاعر بودن خلاصه می‌شود ولی «نظم»

ص: 16

1- ر.ک: مقدمه خورشیدهای درخشان (مجموعه اشعار آقای امیر ایزدی) تألیف: استاد محقق علی اکبر مهدی پور ص 5.

2- ر.ک: شعر و شاعری در آثار خواجه نصیر الدین طوسی، تألیف: معظمه اقبالی، ص 69، به نقل از مرحوم استاد جلال الدین همائی.

برای تتمیم و تکمیل فایده نظر خوانندگان را به مطالب زیر جلب می کنم.

اولین کسی که از شعر سخن گفته ارسطو در بوطیقای خویش می باشد، وی تنها کلام مخیّل را شعر می داند و وزن و قافیه را که صورت و قالب شعر را تشکیل داده اند را جزو ذاتی و ماهوی شعر نمی داند، که در نتیجه با این بیان «نظم» و «شعر» با یکدیگر فرق پیدا می کنند. (2)

ابوعلی سینا در منطق شفا شعر را کلامی مخیّل متشکّل از اقوال موزون و متساوی می داند. (3)

خواجه نصیرالدین طوسی در معیار الاشعار می فرماید: «شعر به نزدیک منطقیان کلام مخیل موزون است و در عرف جمهور کلام موزون مقفی». (4) همچنین در اساس الاقتباس می گوید: «... و نظر منطقی خاص است به تخیل، و وزن را از آن جهت اعتبار کند که به وجهی اقتضای تخیل کند، پس شعر در عرف منطقی کلامی است مقفی.... (5) و در عرف متأخران کلام موزون مقفی، چه بر حسب این عرف هر سخنی را که وزن و قافیتی باشد خواه برهانی باشد و خواه خطابی، و خواه صادق باشد و خواه کاذب، و اگر چه از وزن و قافیه خالی بود و اگر چه مخیّل بود آن را شعر نخوانند. و اما قدماء، شعر کلام مخیّل را گفته اند و اگر چه موزون حقیقی نبوده است... شرط تقفیه در قدیم نبوده است و خاص است به عرب... پس معلوم می شود که اعتبار قافیه از فصول ذاتی شعر نیست بل از لوازم اوست به حسب

ص: 17

1- ر.ک: شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تألیف: معظمه اقبالی، ص 83، به نقل از لغت نامه دهخدا.

2- همان، ص 65.

3- همان، ص 65.

4- همان، ص 73.

5- همان، ص 74.

خواجه طوسی آرای چهار گروه را در تعریف شعر بر می شمرد:

(1) محققان متأخران (احتمالاً منظور وی ابن سینا بوده زیرا او نیز همین نظر را دارد) که می گویند: شعر کلامی است مخیّل مؤلف از اقوال موزون متساوی مقفی.

(2) عرف متأخران یا عرف جمهور که می گویند: شعر کلامی است موزون مقفی.

(3) عرف منطقی که می گویند: شعر کلامی است مخیّل هر چند موزون نباشد.

(4) منطقیان که می گویند: شعر کلامی است مخیّل و موزون. (2)

ولی از این میان آنچه ما را به مقصود خود در این مقدمه نزدیک می کند کلمات نظامی عروضی سمرقندی (3) می باشد، نظامی در مجمع النوادر یا چهار مقاله (که تا قرن هفتم یکی از بزرگترین منابع در این زمینه است چنین می نویسد:

«... شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت اتّساق مقدمات موهمه کند و التّثام قیاسات منتجه، بر آن وجه که معنی خُرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خُرد، و نیکو را در خلعت زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه دهد (4)، و به ایهام قوت های غضبانی و شهوانی را بر انگیزد تا بدان ایهام، طباع را انقباضی و انبساطی بود، و امور عظام را در نظام سبب شود...» (5).

در جای دیگر گفته:

«... اما شاعر باید که سلیم الفطرة، عظیم الفكرة، صحیح الطبع، جید الرویة، دقیق

ص: 18

1- ر.ک: شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تألیف: معظمه اقبالی، ص 74.

2- همان، ص 74.

3- احمد بن عمر بن علی سمرقندی مکنی به ابوالحسن و ملقب به نظام الدین یا نجم الدین معروف به نظامی عروضی، از نویسندگان و شاعران قرن ششم هجری قمری است در خراسان به خدمت خیام و امیر مغربی رسید...، او را کتابی است به نام چهار مقاله یا مجمع النوادر که از متون مهم ادبی زبان فارسی می باشد. ر.ک: لغت نامه دهخدا؛ نظامی.

4- اصل: کند.

5- ر.ک: شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تألیف: معظمه اقبالی، ص 66

النظر، و در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستطرف...، باید که در مجلس محاورت خوشگوی بوده و در مجلس معاشرت خوش روی... و این همه بهر مراعات دل مخدوم و طبع ممدوح می باید، و شعرا هر چه یافته اند از صیالاتِ مُعظَم به بدیهه و حسب حال یافته اند» (1).

صفات و ویژگی های شاعر از نظر نظامی عروضی چنین بر شمرده شده:

(1) پاک سرشت،

(2) بزرگ اندیشه،

(3) درست قریحه،

(4) نیکو تفکر و تأمل،

(5) باریک بین،

(6) آگاه به علوم زمان،

(7) آگاه به رسوم زمان،

(8) خوش گوی در مجلس محاورت،

(9) خوش روی در مجلس معاشرت،

(10) متبّع در دواوین اشعار گذشتگان،

(11) آگاه به فنون و صنایع ادبی،

(12) بدیهه گوی،

(13)... اینها همه در خدمت مدح زورمندان و چاکری مستکبران (2).

و ویژگی های شعر را چنین بر شمرده است:

(1) دارای چهارچوب های مطرح در علم قافیه و عروض،

(2) آراسته به صنایع بدیعی،

1- ر.ک: شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تألیف: معظمه اقبالی، ص 67.

2- ر.ک: همان، ص 67

(3) پیراسته از عیوب سخن،

(4) مشحون از علوم روزگار،

(5) و سرانجام لیریز از دروغ و خدعه جهت خوش آمد همان زورمندان و مستکبران. (1)

اینجاست که علی رغم برداشت عده ای از فرهیختگان و اندیشمندان، باید اذعان کرد که کلام نظامی سمرقندی فهم بعضی از آنچه قرآن بدان اشاره فرموده را آسان تر می کند، آنجا که فرموده:

« وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ » (2)

در این آیات، قرآن کریم با بیان سه ویژگی بسیار مهم شاعران را مذمت کرده است:

(1) « الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ »

(2) « أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ »

(3) « أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ »

بعد از این، با کلمه «الَّا» کسانی را از این مذمت ها استثنا می کند که دارای چهار ویژگی بسیار بسیار مهم می باشند:

ص: 20

1- ر.ک: شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تألیف: معظمه اقبالی، ص 67.

2- (ای پیامبر به کافران بگو... و شاعران یاوه سرایان کفار مانند عالمان بی عمل و مدعیان باطل را مردم جاهل، گمراه پیروی میکنند آیا نمی بینی آن ها خود به هر وادی حیران و سرگشته اند و آن ها سخنان بسیاری می گویند که عمل نمی کنند مگر آن شاعرانی که اهل ایمان و نیکو کارند و بسیار یاد خدا می کنند و برای انتقام از هجو و ستمی که در حق آن ها و سایر مؤمنان شده با) نظم سخن و طبع (شعر از حق یاری خواستند و به شمشیر زبان با دشمنان دین جهاد کردند که اینان را مؤمنان پیروی خواهند کرد و آنان که ظلم و ستم در حق آل رسول 9 و اهل ایمان کردند به زودی خواهند دانست که به چه دوزخ انتقام و کیفرگاهی بازگشت میکنند. (شعرا؛ 224 الی 227).

(1) « الَّذِينَ آمَنُوا »

(2) « عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ »

(3) « ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا »

(4) « انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا »

صاحب اثر در بحث شعر و شاعر ابتدا به طور مختصر به بیان رابطه قرآن با شعر، رابطه قرآن با موسیقی و رابطه شعر با موسیقی می پردازند، پس از آن وارد بحث شعر و شاعر (در دو فصل)، از دیدگاه کلام وحی و خاندان وحی علیهم السلام می شوند.

فصل اول: شعر و شاعر از دیدگاه کلام وحی، ابتدا شش موضع آیات قرآن درباره شعر را مطرح کرده، و با بررسی سخنان مفسرین و لغویین و منطقیین به نقد و تحلیل و نتیجه گیری از آراء آنان می پردازند، در ادامه با طرح این سؤال که: «شعر چیست؟ و شاعر کدام است؟» با کمک روایات مفسره، آیات را مجدداً بررسی کرده با جمع بندی بین آیات و روایات، شاعران را به دو دسته مذموم و ممدوح نامگذاری کرده از آیات و روایات مفسره نتیجه گیری می کنند، و در پایان این بخش، تهمت شعر به قرآن را مطرح کرده و چون قبلاً در رفع اتهام پیامبر به شاعری کاملاً بحث کرده بودند در اینجا مختصراً به آن پاسخ می دهند.

فصل دوم: شعر و شاعر از دیدگاه خاندان وحی علیهم السلام، به بررسی روایات غیر مفسره می پردازند، ابتدا روایات را بطور دسته بندی در چند قسمت می آورند:

(1) روایات درباره شعر و شاعران مذموم.

(2) روایات درباره شعر و شاعران ممدوح

(3) فضیلت شعر و شاعر در مدح اهل بیت علیهم السلام، در این قسمت با بیان روایات، شعر در مورد اهل بیت علیهم السلام را مصداق اتم و اکمل مستثنیات در سوره شعرا معرفی می فرمایند.

سپس تحت عنوان «شعرای مدح شده در روایات اهل بیت علیهم السلام» پنج نفر از این

بزرگان را نام برده، به شرحی از احوال آن‌ها می‌پردازند، در ادامه شعر و شاعر در مرثیه حضرت سید الشهداء علیه السلام را مطرح کرده و نقش شاعران را در نهضت حسینی به بررسی می‌نشینند.

پس از آن به چند بحث مرتبط می‌پردازند:

(1) مبارزات شعری و وسعت تأثیر و آثار شگفت آن.

(2) نهضت امام حسین چراغ هدایت و کشتی نجات.

(3) شاعران و پیام نهضت مقدس کربلا.

(4) خط امام حسین علیه السلام در مرثیه، شعر و عزاداری.

(5) فضیلت و ثواب شعر در مرثیه امام حسین علیه السلام.

در پایان به جمع بندی آیات و روایات پرداخته، با این سؤال و جواب بحث را خاتمه می‌دهند: چرا شعرهای مدح و مرثیه اهل بیت علیهم السلام مجاز و مورد مدح است؟

لازم به ذکر است این بحث قبلاً در کتاب نظری به موسیقی از طریق کتاب و سنت (1) چاپ شده بود، ولی از باب مناسبت حکم و موضوع نویسنده عالیقدر آن لازم دانستند با اشعارشان یک جا و مجدداً به طبع برسد.

معرفی بخش دوم:

اشاره

این بخش حاوی قسمتی از اشعار به یادماندنی مرحوم آیه الله العظمی شریعت موسوی می‌باشد.

معظم له را از اوان کودکی انس و الفتی بود با شاعران پارسی گوی، همچنان که پس از شروع تحصیلات حوزوی و آشنائی با ادبیات عرب، با شاعران تازی و اشعار نغز و شیوای عربی؛ چنانچه به مدد هوش و استعداد سرشار خدادادی در کنار طبع

ص: 22

و ذوق زائد الوصف، اکثر متون فارسی و عربی، از حکایات و اشعار گلستان و بوستان گرفته تا مثنوی معنوی و حافظ و...، و از اشعار و شواهد در کتب ادبی گرفته تا الفیه ابن مالک، منظومه سبزواری و...، بطوری که در جلسات عمومی و خصوصی و حتی در مجالس درس به مناسبت با نقلی از آن نقلیات کام جان مستمعین را شیرین می کردند، باری، این روح ناآرام و مست با آن طبع و ذوق سرشار در مرور ایام مانند اقیانوسی موج گاهی به جوش و خروش در می آمد و ابیاتی بر صفحات سفید ایام نقش می بست، و طبع خسته و جان آزرده او را آرامشی می بخشید. برای نمونه در کنار شعر «خوشا دل‌های بیدار و سحرگاه» نوشته اند:

«این قصیده به تاریخ شب چهارشنبه 23 رجب 1388 مطابق با 24

مهر 1347 بین نماز مغرب و عشا سروده شده است».

در کنار شعری دیگر نوشته اند:

«این قصیده در مقام توسل و به عنوان عرض ارادت... از این طبع

خسته تراوش کرد».

در جای دیگر نوشته اند:

«... به طور ارتجال این چند بیت ناموزون از طبع خسته تراوش کرد».

در کنار شعری با عنوان «مناجات و سخن با خدا» نوشته اند:

«پس از گذشتن پاسی از شب و خسته شدن از مطالعات، جذب خدا روحم را به جوش و خروش آورد و این اشعار بیانی از آن حال است».

عطر و طراوت خاصی که در فضای این مجموعه اشعار، مشام جان هر خواننده دانا و با احساسی را می نوازد و روح او را آرامش می بخشد خضوع و خشوع در پیشگاه خدا، تعبد و ارادت خاص نسبت به حضرات اهل بیت علیهم السلام، و علی الخصوص انکسار و ابتهال در آستان مقدس حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و خاندان و عترت مظلومین آن حضرت می باشد. ولی سخن از مکتب، سبک و

اثر پذیری اشعار و خصوصیات دیگر را به وقت دیگر می سپاریم تا شاید فرهیختگان قابل و لایق با صرف فرصت کافی به آن بپردازند.

در اینجا اشاره به دو نکته ضروری است:

«نکته اول»: آنچه در این مجموعه گردآوری شده تمام سروده های معظمّ له نیست، زیرا ایشان بعضاً در مناسبت ها، موضوعات، و یا درباره اشخاصی اشعاری گفته بودند که یا جنبه خصوصی داشت و فایده عمومی بر آن مترتب نبود (مانند اشعاری که برای فرزندانشان گفته اند)، و یا خود ایشان به جهتی صلاح ندانستند که منتشر شود (مانند اشعار فرحة الزهرا و مطاعن بعضی از خُلَفایِ خِلاف و غاصبین عاصی)، لذا به نظر مستقیم خود ایشان از آوردن آن اشعار در این مجموعه خودداری شد.

«نکته دوم»: مضمون اکثر اشعار با آیات قرآن، روایات اهل بیت علیهم السلام، وقایع تاریخی و کلمات بزرگان ممزوج گردیده، که یا قبلاً در حواشی صفحات اشاره و مرقوم فرموده بودند و ما هم این مرقومات را زینت آن صفحات قرار دادیم، و یا در هنگام بازبینی و بازخوانی، با وجود کسالت و نقاهت زائدالوصف تا جایی که حوصله و حافظه ایشان اجازه می داد اشاره می فرمودند ما آن اشارات و تشبیهات را مغتنم دانسته و زینت بخش صفحات شده، و نیز در پاره ای از موارد حقیر با بضاعت قلیل بعضی از توضیحات را لازم دید که آن ها به عنوان مسوّدۃ البیاض در کنار صفحات قرار گرفته.

این اشعار در پنج فصل ترتیب داده شده:

فصل اول: قصائد

فصل دوم: غزلیات

فصل سوم: مثنویات

فصل چهارم: قطعات

ص: 24

که در بخش دوم به نظر شما خواننده عزیز خواهد رسید.

شرح حال صاحب اثر

در اینجا لازم است مختصری از شرح حال، اساتید و خدمات مؤلف گرانقدر را بیان می کنیم:

عالم ربّانی و فقیه صمدانی آیه الله العظمی حاج سید مصطفی شریعت موسوی فرزند عالم و زاهد و ارسته، فقیه اصولی، مرجع عالی قدر شیعه مرحوم آیه الله العظمی سید محمد مهدی شریعت موسوی رَحْمَةُ اللهِ (1) می باشند.

نسب شریفشان از طریق حضرت ابراهیم الاصغر به وجود نازنین امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهم السّلام می رسد. (2) پدران و آباء گرامشان تا حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام همه از زمره عالمان دین و زاهدان و پارسایان به شمار می رفته اند. (3)

ایشان چهارمین پسر خانواده اند، طبق آخرین تحقیقات به عمل آمده و استخراج دقیق از تقویم تطبیقی، در روز دوشنبه دهم ذی حجة الحرام (عید قربان) (4) 1349 قمری مطابق با ششم اردیبهشت 1310 شمسی متولد شده اند.

تحصیلات را از کودکی در مکتب خانه ملاصالح فرزند ملاجعفر شروع کردند، در

ص: 25

1- متولد 1278 یا 1280، متوفای ظهر جمعه دهم ربیع الاول 1364 قمری.

2- ر.ک: مقدّمه کفایة المهتدی یاربعمین، میرلوحی ط. انتشارات اسماعیلیان 1426 قمری، ص 27.

3- در این باره بعداً در رساله مستقلی بحث خواهد شد. می توانید به کتاب ایبات المختار وانیس الأبرار و کتاب های دیگری که در زمان مرحوم میرلوحی در تأیید او نوشته شده است و نیز کتاب معیار الأنساب مراجعه کنید. ر.ک: مقدمه کفایة المهتدی، ص 45.

4- لازم به ذکر است، چون متولد روز عید قربان بودند از دوران کودکی به ایشان «حاج آقا» می گفتند.

آن سنین با استعداد و نبوغ فوق العاده خدادادی، دروس مکتب و نیز بعد از تأسیس مدارس ابتدایی (به طور جهشی و دو کلاس در یک سال) دروس ابتدایی آن زمان را پشت سر گذاشتند.

در چهارده سالگی (سال 1363 قمری) در ملازمت پدر بزرگوارشان، به عتبه بوسی آستان ملائک پاسبان امام ثامن حضرت ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نائل گردیدند، از آن هنگام و در نتیجه توسلات به امام رضا علیه السلام آثار پیشرفت و ترقیات و کمالات ظاهر گشت که توانستند در اندک مدتی مدارج علمی را یکی پس از دیگری با موفقیت پشت سر بگذارند، ایشان در این باره می فرمایند:

«... [پیشرفت های درسی من] سرعتی داشت که تأیید خدایی بود، و قسمت عمده آن را از برکات امام رضا علیه السلام حس کردم، زیرا اوقاتی که ما با مرحوم آقا (حدود پنج - شش ماهی) مشهد بودیم، در یکی از شب ها من توسل خاصی پیدا کردم، و از خدا خواستم کمک بدهد، بعدش همین جور شد...».

اولین و بهترین مربی و مشوق خود - پدر بزرگوارشان - را در پانزده سالگی به سال 1364 قمری از دست دادند.

«... خدا رحمت کند مرحوم آقا! نسبت به من لطف خاصی داشتند، من هم همین طور طبعاً [آن بزرگوار را] دوست می داشتم، همیشه به کارهای ایشان رسیدگی می کردم، تا مرحوم آقا زنده بودند من عمده اوقات خود را گذاشته بودم در خدمت به ایشان، جدیت تحصیلی چندانی هم نداشتم، بعد از این سفر مشهد که به دنبال آن هم آقا از دنیا رفتند، این جدیت ها و پیشرفت ها برای من حاصل شد...»

با از دست دادن پدر بزرگوار، شدت اندوه و علاقه زاید الوصف بین این پدر و

پسر نتوانست ایشان را از راهی که در پیش گرفته بودند باز دارد، بلکه مصمم و استوار با قدم های جدی تری به پیش رفتند.

«... آن وقتی که اصفهان بودم، مدتی در مدرسه چهارباغ حجره داشتم، یک شب خوابی دیدم [که شرح آن بدین قرار است]: رُبع [طرفِ قبله] [مدرسه؛ یعنی وقتی وارد مدرسه می شویم، دست راست (که در آن گوشهٔ زاویه هم دری است به کتاب خانه مدرسه چهارباغ)، از لب مادی تا بیاید جلو مسجد و گنبد، این رُبع [همه] به شکل یک حوض بزرگ بود.

ما با یکی از رفقای مدرسه (که بعضی دروس را نیز با هم مباحثه می کردیم)، در این حوض مسابقه شنا گذاشتیم، یک کمی که با هم شنا کردیم، من فعالیت می کردم که پیشی بگیرم تا کم کم شکلی شد که من دستم را که حرکت می دادم، تندتند با سرعت از روی آب ها همین طور ردّ می شدم و دیگر ته آب هم نمی رفتم، به طوری که چند دور شاید من تاب خوردم ولی آن رفیقم توی آب ها فرو رفته بود و نمی توانست جلو بیاید... بعداً به دنبال آن من رفتم قم و ایشان هم آمد و تقریباً همین طور شد...».

اساتید معظم له

وقتی از معظّم له خواستم از اساتید خود و ایّام تحصیل مقداری شفاف تر بگویند، با توضیحی مخصوص و به دور از خود بزرگ بینی و بزرگ نمایی - که نرخ رایج بازار این زمان است - به معرفی اساتید خود در اصفهان، قم و نجف پرداختند و فرمودند:

«در اصفهان نزد این اساتید درس خواندم:

- قسمتی از ادبیات، نزد مرحوم حاج شیخ عباسعلی ادیب رَحْمَةُ اللهِ. (1)

- قسمتی دیگر از ادبیات، نزد مرحوم آقا ملا محمد علی حبیب آبادی رَحْمَةُ اللهِ. (2)

ایشان از اساتید معروف ادبیات در اصفهان بودند.

- معالم، نزد مرحوم آقا شیخ محمد حسن نجف آبادی رَحْمَةُ اللهِ. (3)

- منطق و نجوم، نزد مرحوم آقا شیخ عباسعلی ادیب رَحْمَةُ اللهِ.

- شرائع الاسلام، نزد مرحوم حاج میرزا محمد باقر شهیدی رَحْمَةُ اللهِ. (4)

حاج میرزا محمد باقر پسر بزرگ مرحوم حاج میرزا احمد [مدرس] شهیدی رَحْمَةُ اللهِ (5) بود، آن زمان (زمان مرحوم آقا سید محمد باقر و مرحوم پدر ما) که درس ها خیلی عمیق گفته می شد، ایشان از اساتید معروف شرح لمعه در مدرسه نیم آور بودند، و از بس شرح لمعه ی مرحوم شهید را درس گفته بودند معروف به «شهیدی»

ص: 28

1- متولد 1315. ق در روستای حبیب آباد، و متوفای 12 ذی حجه 1412 مطابق با 14 خرداد 1371 که در کنار مرقد صاحب بن عباد به خاک سپرده شدند. ر.ک: ادیب ماندگار (یادنامه مرحوم آیه الله شیخ عباسعلی ادیب اصفهانی به کوشش دکتر محمد علی چلونگر و محمد حسین ریاحی).

2- از اساتید بزرگ ادبیات و از وعاظ برجسته و به نام، متولد حدود 1304. ق و متوفای 1399. ق. 1358. ش. ر.ک: شرح مجموعه گل، رحیم قاسمی، ص 61 و ص 63 و ص 78 (ضمن پرداختن به شاگردان مرحوم علامه خاتون آبادی رَحْمَةُ اللهِ).

3- عالم وارسته فقیه عادل و زاهد وارسته آیه الله حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی فرزند محمد علی، متولد نجف آباد حدود 1287. ق، و متوفای شب سه شنبه 18 ربیع الاول 1384. ق، مدفون در تکیه کازرونی، از شاگردان مرحوم حاج میرزا بدیع درب امامی، آخوند ملا محمد حسین کرمانی، آقا سید محمد باقر درچه ای، آخوند کاشی، آخوند گزی، جهانگیر خان قشقائی و مرحوم میر محمد صادق مدرس خاتون آبادی، و در نجف آخوند خراسانی و آقا سید محمد کاظم یزدی. ر.ک: سیمای دانشوران (در شرح احوال علما و نویسندگان نجف آباد)، حسن علی خزائلی، ص 127؛ روضه رضوان، محمد حسین ریاحی، ص 223.

4- عالم فاضل زاهد مرحوم میرزا محمد باقر علوی شهیدی، متولد حدود 1310. ق و متوفای 25 محرم الحرام 1385. ق. ر.ک: گلزار فضیلت، رحیم قاسمی، ص 252.

5- عالم عامل، فاضل کامل، زاهد واصل مرحوم میرزا احمد فرزند سید محمد حسینی خراسانی رَحْمَةُ اللهِ، از علمای مبرز و اساتید حوزه علمیه اصفهان، متولد 29 ذی قعدة 1281. ق و متوفای شنبه 12 ذی قعدة 1348. ق. ر.ک: اعلام اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، ج 1، ص 477.

شده بودند، حتی پسرشان (مرحوم حاج میرزا محمد باقر رَحْمَةُ اللهِ) برای من گفتند که: در هنگام احتضار پدرم، شهید اول رَحْمَةُ اللهِ و شهید ثانی رَحْمَةُ اللهِ بر بالین ایشان حاضر شده بودند.

- شرح لمعه، نزد مرحوم آقا شیخ محمد حسن نجف آبادی رَحْمَةُ اللهِ.

- قسمتی از جلد دوم شرح لمعه، نزد آقا شیخ علی مشکات رَحْمَةُ اللهِ (1) و با آقای شاه منصوری که اهل قمشه (2) بودند مباحثه می کردم.

البته چون از اول پایه های تحصیلی قوی داشتم اکثر سطوح را با مباحثه و مطالعه، خواندم.

- شرح تجرید، نزد مرحوم آقا شیخ عباسعلی ادیب رَحْمَةُ اللهِ.

- خلاصه الفصول، نزد مرحوم آقا شیخ مرتضی اردکانی رَحْمَةُ اللهِ. (3)

- فصول، نزد مرحوم آقا شیخ علی قدیری رَحْمَةُ اللهِ. (4)

- قوانین، نزد مرحوم آقا سید علی اصغر برزانی رَحْمَةُ اللهِ. (5)

ص: 29

1- عالم فاضل مرحوم آقا شیخ علی فرزند شیخ زین العابدین سدهی، متولد 1319. ق و متوفای شب چهارشنبه 19 ذی قعدة 1410. ق. ر. ک: تخت فولاد اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، ص 154؛ آئینه دانشوران، ص 293.

2- ایشان در حال حاضر ساکن قمشه و به کسب و کار مشغول می باشند و از موجهین و خیرین و صلحای محل می باشند.

3- مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی اردکانی رَحْمَةُ اللهِ فرزند مرحوم علامه آقا میرزا محمد مجتهد اردکانی رَحْمَةُ اللهِ از شاگردان آقا ضیاء عراقی رَحْمَةُ اللهِ، متولد دوشنبه 17 ربیع الاول 1326. ق و متوفای 8 جمادی الاولى، 1417. ق، اول مهرماه 1375. ر. ک: تاریخ اردکان؛ علی سپهر اردکانی، ج 1 (شهر اردکان)، ص 287؛ آئینه دانشوران، ص 27؛ اختران فضیلت، ناصر الدین انصاری قمی، ص 78.

4- عالم فاضل شیخ علی قدیری کفرانی فرزند شیخ نصرالله فرزند قاسم، از اساتید بزرگ سطوح عالی، متولد روستای کفران جرقویه، 1329. ق، متوفای شب سه شنبه 12 جمادی الاولى 1407. ق، 16 دی ماه 1365. ش. ر. ک: تربت پاکان قم، عبدالحسین جواهر کلام، ج 2، ص 1177؛ شرح مجموعه گل، رحیم قاسمی، ص 121 (پاورقی).

5- عالم فاضل زاهد آیه الله سید علی اصغر برزانی استاد منحصر به فرد و بی نظیر از اساتید و مدرسین عالی مقام اصفهان، از شاگردان مرحوم آیه الله آقا سید محمد باقر درجه ای، متولد حدود 1303. ق و متوفای شب جمعه 17 ذی قعدة 1395. ق در اصفهان. ر. ک: گلزار مقدس، رحیم قاسمی، ص 56.

- و نیز قسمتی از قوانین، نزد مرحوم آقا سید محمد هاشمی رَحْمَةُ اللهِ. (1)

- مکاسب، نزد مرحوم آیه الله سید عبدالحسین طیب رَحْمَةُ اللهِ.

- قسمتی از کفایه، نزد مرحوم آیه الله خادمی رَحْمَةُ اللهِ.

- بحث خارج نجوم و جمع بین هیئت قدیم و جدید، نزد مرحوم آقای اصولی رَحْمَةُ اللهِ. (2)

حجره ایشان در مدرسه صدر، جنب حجره آقا سید محمدرضا خراسانی رَحْمَةُ اللهِ بود.

پس از آن به قم مشرف شدم و در این شهر [حدود نه سال]، نزد این اساتید درس خواندم:

- قسمتی از کفایه، نزد مرحوم آقا شیخ عبدالجواد جبل عاملی سده ای رَحْمَةُ اللهِ. (3)

- بخشی از کفایه، نزد مرحوم آقای سلطانی رَحْمَةُ اللهِ. (4) (ایشان داماد مرحوم آقای آقا سید صدرالدین صدر رَحْمَةُ اللهِ و شوهر خواهر آقا موسی رَحْمَةُ اللهِ و آقا رضا صدر رَحْمَةُ اللهِ، بودند).

- قسمتی از مکاسب، نزد مرحوم آقای آقا مرتضی حاج شیخ رَحْمَةُ اللهِ. (5)

ص: 30

1- عالم عامل و فاضل کامل، متولد 1277. ش. و متوفای 28 دی ماه 1359. ش. ر. ک: بزم معرفت، رحیم قاسمی، ص 239.

2- مرحوم آیه الله شیخ محمد جواد اصولی فریدنی رَحْمَةُ اللهِ، از اساتید بزرگ ادبیات و فقه و اصول، و نیز از اساتید برجسته و به نام در هیئت و نجوم، متولد 1277. ش. و متوفای 8 شعبان 1400. ق (اول تیر ماه 1359. ش). ر. ک: شرح مجموعه گل، رحیم قاسمی، ص 99 و ص 103 (ضمن پرداختن به شاگردان مرحوم آیه الله میر سید علی نجف آبادی رَحْمَةُ اللهِ).

3- عالم ربانی، مدرس و محقق مدقق آیه الله حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی رَحْمَةُ اللهِ، از شاگردان مرحوم آیه الله خونساری رَحْمَةُ اللهِ، آیه الله آقا شیخ محمد علی عراقی رَحْمَةُ اللهِ و آیه الله العظمی بروجردی رَحْمَةُ اللهِ، در مسجد ارک قم رسائل و مکاسب و کفایه تدریس می فرمود، و در جلسه استفتای مرحوم آیه الله العظمی گلپایگانی رَحْمَةُ اللهِ صاحب نظر بود، متولد سال 1322. ق، و متوفای اوائل شعبان 1409. ق. ر. ک: گنجینه دانشمندان، ج 2، ص 75؛ و نیز یادداشت های آقای عبدالحسین جواهر کلام زید عزه.

4- مرحوم آیه الله حاج سید محمد باقر سلطانی طباطبائی رَحْمَةُ اللهِ فرزند مرحوم علامه حاج سید علی اصغر ملقب به سلطان العلماء رَحْمَةُ اللهِ، متولد 1332. ق و متوفای روز چهارشنبه 26 جمادی الثانی 1418. ق در قم. ر. ک: تربت پاکان قم، عبدالحسین جواهر کلام، ج 2، ص 1039.

5- آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری فرزند مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (مؤسس حوزه علمیه قم)، متولد 14 ذی حجه 1334. ق در شهر اراک، و متوفای صبح روز پنجشنبه 24 جمادی الثانی 1406. ق، 15 اسفند 1364. ش. ر. ک: سر دلبران؛ تربت پاکان قم، عبدالحسین جواهر کلام، ج 4، ص 1974.

- خارج اصول، عمدتاً نزد مرحوم آقای آقا سید محمد داماد رَحْمَةُ اللهِ. (1)

- و نیز قسمتی از خارج اصول، نزد مرحوم آیه الله بروجردی رَحْمَةُ اللهِ. (2)

- خارج فقه، عمدتاً نزد مرحوم آیه الله بروجردی رَحْمَةُ اللهِ.

- قسمت هایی از خارج فقه، نزد مرحوم آیه الله سید محمد رضا گلپایگانی رَحْمَةُ اللهِ. (3)

- مقداری از شرح منظومه، نزد مرحوم آقا رضا صدر رَحْمَةُ اللهِ. (4) (در این درس برادرشان مرحوم آقا موسی صدر رَحْمَةُ اللهِ و آقا مصطفی خمینی رَحْمَةُ اللهِ، و نیز عده ای دیگر، می آمدند).

- تفسیر و نیز فلسفه (کتاب اسفار)، نزد مرحوم آیه الله طباطبائی رَحْمَةُ اللهِ. (5)

پس از آن به نجف اشرف مشرف شدم و در آن شهر نزد این اساتید درس خواندم:

- اصول، نزد مرحوم آیه الله خوئی رَحْمَةُ اللهِ (6) (در آغاز ورود به نجف درس ایشان را

ص: 31

1- مرحوم آیه الله آقا سید محمد داماد رَحْمَةُ اللهِ، از شاگردان مرحوم آیه الله یتربی کاشانی رَحْمَةُ اللهِ، آیه الله حجت رَحْمَةُ اللهِ، آیه الله حائری رَحْمَةُ اللهِ و آیه الله بروجردی رَحْمَةُ اللهِ، متولد 1321. ق و متوفای ذی حجه 1388. ق (در سن 68 سالگی). ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج 2، ص 142.

2- مرحوم آیه الله العظمی حاج سید حسین طباطبائی بروجردی رَحْمَةُ اللهِ از اکابر تلامذه مرحوم آیه الله العظمی آقا سید محمد باقر درچه ای رَحْمَةُ اللهِ، متولد 1292. ق و متوفای روز پنجشنبه 13 شوال 1380. ق (در سن 88 سالگی). ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج 1، ص 344.

3- مرحوم آیه الله العظمی حاج سید محمد رضا گلپایگانی رَحْمَةُ اللهِ، از شاگردان مرحوم آیه الله العظمی حائری رَحْمَةُ اللهِ، متولد 8 ذی قعدة 1316. ق و متوفای شب سه شنبه 21 جمادی الثانی 1414. ق. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج 2، ص 31؛ تربت پاکان قم، عبدالحسین جواهر کلام، ج 3، ص 1641.

4- مرحوم آیه الله حاج آقا سید رضا صدر رَحْمَةُ اللهِ، متولد 5 رمضان 1339. ق 1300. ش در مشهد مقدس، و متوفای 28 جمادی الاولی 1415. ق. 12 آبان 1373. ش. ر.ک: ستارگان حرم، ج 14، ص 212.

5- مرحوم آیه الله حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی رَحْمَةُ اللهِ، متولد آخر ذی حجه 1321. ق 1281. ش در تبریز، و متوفای یکشنبه 18 محرم الحرام 1402. ق. 24 آبان 1360. ش، در قم. ر.ک: ستارگان حرم.

6- مرحوم آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی رَحْمَةُ اللهِ، فرزند آیه الله سید علی اکبر، از شاگردان مبرز مرحوم نائینی رَحْمَةُ اللهِ، آقا ضیاء عراقی رَحْمَةُ اللهِ و مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی رَحْمَةُ اللهِ، و از اساتید بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف و مرجع تقلید عالم تشیع، متولد شوال المکرم 1317. ق در شهر خوی، و متوفای روز شنبه 9 صفر المظفر 1413. ق. ر.ک: گنجینه دانشمندان، ج 2،

- خارج فقه، نزد مرحوم آیه الله آقا سید عبدالهادی شیرازی رَحْمَةُ اللهِ (1) و مرحوم آیه الله آقای آقا سید محسن حکیم رَحْمَةُ اللهِ (2).

- چند جلسه خارج فقه مرحوم آیه الله آقا سید محمود شاهرودی رَحْمَةُ اللهِ (3)، شرکت کردم.

- چند جلسه خارج فقه مرحوم آیه الله آقا میرزا آقا اصطهباناتی رَحْمَةُ اللهِ (4)، شرکت کردم.

- در تعطیلی ماه رمضان، بحث صلاة جمعه مرحوم آقا شیخ حسین حلی رَحْمَةُ اللهِ (5)، را شرکت کردم.

- مرحوم آیه الله خوئی رَحْمَةُ اللهِ، گاهی درس های تعطیلی می گفتند که شرکت می کردم.

- اخیراً مرحوم آیه الله خوئی رَحْمَةُ اللهِ، خارج فقه از اول عروه شروع کردند و من بنا کردم

ص: 32

1- مرحوم آیه الله العظمی آقا سید عبدالهادی شیرازی رَحْمَةُ اللهِ، فرزند آیه الله سید اسماعیل، از اعظام مراجع و از فحول اساتید بزرگ و مدرسین عالی مقام حوزه نجف اشرف و از اکابر و مبرزین تلامذه مرحوم علامه خراسانی رَحْمَةُ اللهِ، که پس از فوت مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رَحْمَةُ اللهِ زمام ریاست و زعامت حوزه علمیه نجف اشرف و سایر بلاد به دست با کفایت او بود، متولد 1305. ق در سامرا، و متوفای شب شنبه 10 صفر المظفر 1382. ق در نجف اشرف. ر.ک: گنجینه دانشمندان ج 1، ص 276؛ آثار الحجة، ج 2، ص 29؛ نقباء البشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 3، ص 1250.

2- مرحوم آیه الله العظمی آقا سید محسن حکیم رَحْمَةُ اللهِ، فرزند آیه الله سید مهدی فرزند سید صالح طباطبائی، از اعظام مراجع و از فحول اساتید بزرگ و مدرسین عالی مقام حوزه نجف اشرف متولد 1306. ق در نجف اشرف، و متوفای 26 ربیع الاول 1390. ق در بغداد. ر.ک: نقباء البشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 5، ص 132.

3- مرحوم آیه الله العظمی آقا سید محمود شاهرودی رَحْمَةُ اللهِ، فرزند سید علی، متولد 1304. ق، و متوفای 18 شعبان 1394. ق در نجف اشرف. ر.ک: نقباء البشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 5، ص 317.

4- مرحوم آیه الله آقا سید ابراهیم مشهور به میرزا آقا رَحْمَةُ اللهِ، فرزند میرزا حسن، متولد حدود 1297. ق و متوفای محرم الحرام 1379. ق در نجف اشرف. ر.ک: نقباء البشر، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج 1، ص 168.

5- مرحوم آیه الله شیخ حسین رَحْمَةُ اللهِ، فرزند شیخ علی، متولد 1309. ق در نجف اشرف، متوفای روز 4 شوال المکرم 1394. ق، در نجف اشرف. ر.ک: مشاهیر المدفونین فی الصحن العلوی الشریف، کاظم الفتلاوی، ص 128.

ضمن این دروس، خودم نیز چند درس می گفتم، من جمله:

شرح لمعه، مکاسب مرحوم شیخ رَحْمَةُ اللهِ، فرائد، کفایه و ...»

سه رویداد

- برادر بزرگوارشان مرحوم آقا سید محمد حسین رَحْمَةُ اللهِ را به سال 1335 شمسی، در نجف از دست دادند، از سال فوت اخوی که استاد و تنها رفیق، یار و مشوق تحصیلی ایشان در غربت و تنهایی بودند، از سال فوت ایشان به سال حُزن و اندوه یاد می کنند.

- در 14 شعبان 1381 قمری (یکشنبه اول بهمن ماه 1340 شمسی) در نجف اشرف ازدواج کردند، و به مصاهرت مرحوم آیه الله العظمی میر سید علی علامه فانی رَحْمَةُ اللهِ (1) در آمدند.

- اواخر دهه 90 قمری، پس از متشج شدن اوضاع عراق و روی کار آمدن حزب بعث، به ایران هجرت و در اصفهان رحل اقامت افکندند و همچون گذشته به

ص: 33

1- مرحوم آیه الله العظمی میر سید علی علامه فانی رَحْمَةُ اللهِ فرزند مرحوم فرزند مرحوم آیه الله سید محمد حسن فانی رَحْمَةُ اللهِ معروف به «فاضل یزدی» از اکابر علمای نجف متولد روز پنجشنبه 26 ربیع الثانی 1333.ق، که پس از حدود 76 سال عمر با برکت و خدمت به اسلام و کوشش در راه اعلاى کلمه اهل بیت علیهم السّلام و معارف دین، روز دوشنبه 23 شوال 1409 برابر با هشتم خردادماه 1368 در تهران به سرای باقی شتافتند، در اینجا باید خاطر نشان کنیم که: در زمان فوت معظم له بیش از 10 کتاب از ایشان آماده چاپ بود ولی متأسفانه پس از گذشت بیست و چهار سال از فوت معظم له هیچ کدام از تألیفات گران قدر و تحقیقات بی نظیر ایشان به چاپ نرسیده، و تنها به منت و توفیق الهی و مدد اهل بیت علیهم السّلام از بین آنچه که توسط حقیر بی مقدار سید محمد حسن شریعت موسوی تحقیق و تنظیم شده بود، تنها سه اثر به طبع رسیده و منتشر گردیده: تنزیه الصفوة. در دهمین سالگرد رحلت ایشان تابستان 1379 در دفتر دوم فصلنامه «حوزه اصفهان» و به کوشش صدیق مکرم آقای دکتر حامد ناجی اصفهانی، گنج معانی چاپ اول 1388.ش، چاپ دوم 1389 و چاپ سوم بزودی در سال 1391. ، و سیر الی الله چاپ اول 1388.ش، چاپ دوم 1389 و چاپ سوم بزودی در سال 1391. برای شرح حال ایشان غیر از مقدمه سه کتاب مذکور، می توانید مراجعه کنید به: تربت پاکان قم، عبدالحسین جواهر کلام، ج 2، ص 1142.

تدریس، تحقیق، تألیف و نیز ارشاد و هدایت مؤمنین و تبلیغ و ترویج شریعت اجداد طاهرین علیهم السّلام پرداختند.

آثار و خدمات

ان آثارنا تدلّ علینا *** فارجعوا بعدنا الی الآثار

حاصل عمر با برکت معظّم له را می توان به دو قسمت تقسیم کرد: «الف»: آثار علمی، که به عنوان «تألیفات» در قسمت بعدی توضیح خواهیم داد، «ب»: آثار اجتماعی، که توضیح آن به طور فهرست و خلاصه چنین است:

- تربیت شاگردانی نمونه و فرهیخته از عراق، پاکستان، تبت، لبنان، ایران و سایر بلاد، که بعضی از آن ها از دنیا رفته اند و بعضی نیز در شهرهای مختلف به تبلیغ دین و ترویج احکام شرع مقدّس مشغول هستند.

- پاک و مباح کردن قسمت هایی از اراضی که با قانون اصلاحات ارضی، شبهه ناک و غصبی شده بود؛ این کار که از حسنات ایشان و در نوع خود بی نظیر می باشد، با تحمّل زحمات و مشقّات و سفرهای زیادی همراه بود، که پس از مذاکرات، و رفت و آمدهای زیاد، ایجاد مصالحه بین رُعیایا و ارباب و گرفتن حقّ ارباب در حدود سال های 1380 انجام پذیرفت.

- تهیّه زمین و ساخت مسجد حضرت ولیّ عصر - عجّل الله فرجه الشریف - به تولیت و سرپرستی و اشراف معظّم له، که به دنبال مباح شدن زمین های کشاورزی و جلب رضایت مالک اصلی و پیشنهاد خود او در همان سال ها صورت پذیرفت و هنوز ساختمان آن پس از حدود چهل سال به علت پاره ای مشکلات و پایان پذیرفته است.

- تهیّه زمین و ساخت مدرسه علوم دینی امام حسین علیه السّلام.

ساخت این مدرسه بین سال های 1380 تا 1390 قمری انجام شده و سال های

متممادی قبل از انقلاب، امور تحصیلی و اداری مدرسه (درس، بحث، استاد و شهریه) به اشراف و تولیت و سرپرستی ایشان انجام می گرفت، و نیز روزهای پنج شنبه و جمعه، توسط معظم له کلاس های اخلاق و معارف اهل بیت علیهم السلام برای تمام طلاب برگزار می شد، ولی متأسفانه در حال حاضر به عللی از اختیارات معظم له خارج گردیده است.

- ساخت حمام (مردانه و زنانه) به نام حضرت سجاد علیه السلام.

این حمام نیز به تولیت و سرپرستی ایشان می باشد، ولی متأسفانه در حال حاضر به عللی از اختیارات معظم له خارج گردیده است.

- طرح و برنامه ریزی، تهیه زمین و نقشه برای کتاب خانه، که مدت زمان مدیدی است این امور انجام شده ولی متأسفانه به علت پاره ای مشکلات و کارشکنی ها هنوز ساخته نشده است.

تالیفات

((تفسیر))

سلسله تفسیر المستنیر من الوحی المنیر شامل:

1. تفسیر سوره حمد
2. الْعَسَسَ عَلَى ضَوْءٍ مَقْتَبَسٍ فِي تَفْسِيرِ سُورَةِ عَبَسَ (عربی) چاپ شده (1)
3. تفسیر سوره فجر (فارسی) آماده چاپ
4. تفسیر سوره توحید (فارسی) آماده چاپ
5. تفسیر سوره ناس (عربی) آماده چاپ
6. تفسیر سوره فلق (عربی) آماده چاپ

ص: 35

1- این کتاب در سال 1417 ق. (1376 ش) توسط انتشارات دارالتفسیر (اسماعیلیان) به شمارگان 2000 جلد به طبع رسید.

7. و تفسیر سوره های دیگر که هنوز تنظیم نشده است.

8. حواشی بر تفسیر المیزان استاد مرحوم علامه طباطبائی قدس سیره (عربی)

9. حواشی بر قاموس مفردات قرآن حجة الاسلام و المسلمین قریشی. (1)

10. محاضرات تفسیری برای جمعی از شاگردان در زمان های قبل از انقلاب که به صورت نوار کاست موجود می باشد.

«فقه»

11. تقریرات درس استاد مرحوم آیه الله بروجردی قدس سیره (عربی)

12. تقریرات درس استاد مرحوم آیه الله خویی قدس سیره (عربی)

13. حواشی بر مستمسک استاد مرحوم آیه الله حکیم قدس سیره (عربی)

14. حواشی بر تکمله استاد مرحوم آیه الله خویی قدس سیره (عربی)

15. حواشی بر قسمتی از مباحث حدود جواهر (عربی)

16. حواشی بر مکاسب مرحوم شیخ اعظم انصاری قدس سیره از اول مکاسب محرمه تا آخر احکام خیارات و قبض (عربی)

17. رساله ای در احکام قبله (عربی)

«اصول»

18. تقریرات درس استاد مرحوم آیه الله خویی قدس سیره (عربی)

19. حواشی بر کفایه (عربی)

21. حواشی بر فرائد (عربی)

22. رساله ای در ردّ عید نوروز و بیان عدم صحّت روایت معلّی.

ص: 36

23. درس حجاب از قرآن و حضرت زهرا علیها السّلام چاپ شده (1)

24. رساله ای درباره نماز و جماعت چاپ شده (2)

25. امامت جماعت غیر اهل علم چاپ شده (3)

26. نظری به موسیقی از طریق کتاب و سنّت چاپ شده (4)

27. الشّهاب فی مسألة الحجاب چاپ شده (5)

28. رساله ای در شرح احوال مرحوم میرلوحی سبزواری رَحْمَةُ اللهِ چاپ شده (6)

29. شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت علیهم السّلام (همین کتاب). (7)

30. مجموعه اشعار (در همین کتاب).

* مجموعه ای از نامه ها، پاسخ ها به استفتائات و شبهات، که قسمتی از آن ها در زمان های مختلف در شمارگان محدود چاپ شده است.

* دیگر رساله های بزرگ و کوچک به فارسی و عربی

* محاضرات اعتقادی، اخلاقی از معارف اهل بیت علیهم السّلام که به صورت نوار

ص: 37

1- این کتاب مکرر به کوشش حقیر بی مقدار چاپ شده که در هر نوبت چاپ شمارگان آن 5000 جلد می باشد، و اخیراً به ضمیمه مقدمه الشّهاب فی مسألة الحجاب به تحقیق حقیر بی مقدار در سال 1427 قمری (1385 شمسی) توسط انتشارات دار التفسیر اسماعیلیان به طبع رسید.

2- این رساله در مقدمه کتاب امامت جماعت غیر اهل علم به چاپ رسیده است.

3- این کتاب در سال 1419 ق (1377 ش) توسط انتشارات دار التفسیر (اسماعیلیان) به شمارگان 2000 جلد به طبع رسید.

4- این کتاب در سال 1372 ش توسط انتشارات اسماعیلیان به شمارگان 5000 جلد به طبع رسید.

5- این کتاب به تحقیق این ذره کمترین، در سال 1427 ق (1385 ش) توسط انتشارات دار التفسیر (اسماعیلیان) به شمارگان 1500 جلد به طبع رسید.

6- این رساله به علت شدت کسالت مؤلف محترم به طور ناقص و در مقدمه کتاب کفایة المهتدی فی معرفة المهتدی علیه السّلام به کوشش این حقیر بی مقدار در سال 1426 ق (1384 ش) توسط انتشارات دار التفسیر (اسماعیلیان) به شمارگان 2000 جلد به طبع رسید.

7- لازم به ذکر است این رساله در جلد دوم نظری به موسیقی از طریق کتاب و سنّت در تابستان 1372 به چاپ رسید ولی بنا به صلاح

دید معظّم له و نظر به اهمّیت مطالب در این موضوع بار دیگر مستقلاً در کنار اشعار ایشان به طبع می رسد.

کاست ویدئو و CD موجود می باشد.

البته در مورد ایّام تحصیل، خاطرات، سفرها، فعالیت های تبلیغی، مبارزات، خدمات فرهنگی، دینی و اجتماعی معظّم له، مطالب پر اهمیت فراوانی است که به فضل و مدد خدا - در فرصتی دیگر مفصّلاً به آن ها می پردازیم.

ضایعه اسف ناک

إذا مات العالم ثلم في الإسلام ثلثة لا يسدّها شيء

با نهایت تأسف و تأثر، و با اندوه و حسرتی وصف ناشدنی در آخرین لحظات آماده سازی کتاب برای چاپ، حادثه ای تکان دهنده و ضایعه ای جبران ناپذیر در عالم اتفاق افتاد و ستاره ای تابناک از آسمان علم و فقاقت افول کرد و عالم و آدم و ملائکه آسمان ها را به سوگ و حسرت نشاناند.

آری آیه الله العظمی شریعت موسوی به ملکوت اعلی پیوستند. (1)

ما به دلیل ضیق مجال شرح این ماجرا و انعکاس این ضایعه را به وقتی دیگر حواله می دهیم.

شرح این هجران و این سوز جگر *** این زمان بگذار تا وقت دگر

سوگواره

در این مختصر اشعاری که جناب آقای مهندس سید محمد محسن شریعت - زید عزه - در سوگ پدر انشا کرده اند را به عنوان گاهی از کوه غم و اندوه خود به خوانندگان صبور تقدیم صبور تقدیم می داریم.

ص: 38

1- ایشان پس از بیماری مدیدی و صبر و استقامت زیادی، صبحگاهان روز یکشنبه 16 رجب المرجب 1432 قمری مطابق با 29 خرداد 1390 شمسی در اثر سکت قلبی دار فانی را وداع و به ملکوت اعلی پیوستند، در روز بعد با تشییعی با شکوه در جمع فرهیختگان از علمای اعلام، طلاب عزیز، دانشگاهیان و اقشار مختلف مردم ولایت مدار اصفهان در امامزاده جزین شهر در چه به خاک سپرده شدند، رحمت الهی بر روح و روانشان باد.

از حقیقت در طریقت، آیه الله شریعت *** آیه الله شریعت، در طریقت از حقیقت
اسوه علم و تواضع، صبر و حلم، اینش مرام *** قُدوه با هیبت نسلی علیم، اینش اصالت
عالمی نحریر و خُلص، عارفی نَسْتوه و کَمَل *** بینش نورانیش چشم و چراغِ اهل حکمت
هادی مردم به سوی والی حق، هادی کَل *** در صراطِ مستقیمِ شیرِ حق، با استقامت
از ولای صاحب لا سیف و، شیر لافتی *** گشته غَوَاصِ بحار علم و، دارای فتوت
در طریقِ حق و، در احیای امر اهل بیتش *** نیست اندر خاطری از او بجز حلم و شجاعت
در کلام و فلسفه، تفسیر، اصول و فقه و هیئت *** شاهد کَلّ الجمال، از جلوه قرآن و عترت
روز و شب با یاد حق در زیر بار درد، اما *** گریه هایش نیمه شب، در روز، لبخند رضایت
آشنا قدرش ندانست و، ز بیگانه بجز خون *** تحفه ای بر دل نبودش، بین عجب لطف و عنایت
غیر حمد حق نمیزد بوسه بر لب های پاکش *** گرچه اندر بستر بیماری و، آن رنج و زحمت

سال ها شد بسته آن چشمان حق بینش به ظاهر *** ز آن که بُد بسته به غیر حق، ز خلوت تا به جلوت

رهروی بی ادعا و، یکه تازی بی مهابا *** فی سبیل الله، آری، بس غریب است این حکایت

بیت نورانیّ او چون قلبِ صافِ او دمامد *** خیمه شور حسینی، مجلس ذکر ولایت

صوت حَقّ حَقّ بر فلک از هِقّ هِقّ محزون او *** در عزای سید العشاق و، مصباح هدایت

طبق قرآن و روایت، نزد اهلِ عشق و ایمان *** نیست در بستر تفاوت، مرگ او را با شهادت

کن شفاعت از طریقت در قیامت، ای شریعت! *** ای شریعت! از طریقت کن شفاعت، در قیامت

خانه بی نور است بی روی شما *** خیره مانده چشم دل سوی شما

می رسد از برگ برگ و خشت خشت *** بر مشام جانِ ما بوی شما

مانده تسبیح شما حسرت به دل *** گوش شب مشتاق یا هوی شما

جسمتان مفقود اما لوح دل *** پُر بود از عکس دلجوی شما

ص: 40

بندگی حق مدال سینه ام *** از نظر بر چشم و ابروی شما

مانده ام مغموم اندر حسرتِ *** بوسه ای بر دست و بازوی شما

شادم از آن لطفِ گه گاهی که بود *** صورت این طفل و زانوی شما

روی ماهت تا نهان شد از نظر *** بدر کوچک از مه روی شما

این دل تنگ و حزین از هجرتان *** کشمکش افتاده با موی شما

یک طرف داغ شما بر جان ما *** یک طرف بی صبر بانوی شما

من برادر جانم، ای جانان من *** جان فدای خُلق نیکوی شما

و نیز استاد فاضل و دانشمند جناب آقای عباس شاه زیدی متخلص به «خروش» قصیده ای قرا سروده اند که قسمتی از آن چنین است:

نَفَسش آیه های باران بود، موج در باورش یقین می زد

وقتی از کوچه ها گذر می کرد، هیبتش کوه را زمین می زد

دلش آئینه را جلا می داد، به رضای خدا رضا می داد

شعر او بوی کربلا می داد، سجده بر خاک شاه دین می زد

ص: 41

از درخت تناور علمش، خوشه در خوشه معرفت می ریخت *** شکرستان مَدْرَسِ فضلش، طعنه بر شهید و انگبین می زد

گلی از بوستان پیغمبر، خلف پاک موسی جعفر *** او که از دست ساقی کوثر، باده شوق اینچنین می زد

شب چراغ ره حقیقت بود، پیر و فرزانه طریقت بود *** لقبش سید الشریعت بود، بسکه یک عمر دم زدین می زد

مجمع خوبی و فضائل رفت، عالمی با صفا و کامل رفت *** در پسین روزهای ماه رجب، پای بر جنت برین می زد

قدردانی

در اینجا لازم می دانم؛

«اولاً»: از همه کسانی که در طبع و به ثمر رسیدن این کتاب، متحمّل زحماتی شده اند، صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم.

«ثانیاً»: تشکر و قدردانی ویژه خود را نثار مادر فداکار و دلسوخته خود می کنم، علویه عالیه، حاجیه خانم صدیقه علامه فانی، صبیّه مکرمه مرحوم آیه الله العظمی ابوالمکارم نورالدین میرسید علی علامه فانی قدس سیرّه، او که در طول سالیان متمادی نقاهت و کسالت والد معظم رَحْمَةُ اللهِ، با زحمات طاقت فرسای شبانه روزی خود چون پروانه ای عاشق برگرد شمع سوزانِ عالمی سترگ و نستوه جان فشانی کرد و تا لحظات آخر عمرِ آن مرد الهی، آسایش و راحتی خود را فدای صحت و عافیت او گردانید، براستی بر چنین اسوه هائی از زنان هزاران درود و سلام الهی باد، و عمرش به درازای آفتاب باد!

با آرزوی قبولی این اثر به درگاه سلیمانی اهل بیت علیه السّلام، و ضمن گرامی داشت یاد و

خاطره آن عالم عامل و فاضل فرزانه و درخواست علو مقام و تعالی درجات ایشان، در کنار تنعم به انواع نعم پایدار اخروی، از خداوند متعال، دست نیاز به سوی بی نیاز بلند کرده، برای سلامتی و تعجیل فرج ولی نعمت‌مان حضرت بقیة الله الأعظم امام زمان روحی و ارواح العالمین له الفداء، دعا می‌کنیم.

آخرین کلامی که سرگشتگان وادی معرفت را معمول و مرسوم است، حمد و ستایش و شکر خداوند مهربان است.

قم؛ حرم کریمه اهل بیت علیهم السّلام حضرت فاطمه معصومه علیها السّلام

رجب المرجب 1433 خردادماه 1391 - سیّد محمد حسن شریعت موسوی

ص: 43

بخش اول : شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت علیهمُ السَّلام

اشاره

ص: 45

فصل اول از بخش اول : شعر و شاعر از دیدگاه کلام وحی

اشاره

ص: 47

قبل از بیان منزلت شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت، پیش سخنی را در سه محور «رابطه قرآن با شعر»، «رابطه قرآن با موسیقی» و «رابطه شعر با موسیقی» (1) که اهمیت فوق العاده ای دارد، مطرح کرده و سپس تا حدودی به بررسی و بیان جایگاه حقیقی شعر و شاعر از دیدگاه قرآن و عترت می پردازیم:

رابطه قرآن با شعر

یکی از مبارزات دشمنان اسلام در همان عصر نزول قرآن «تهمت شعر و شاعری» به قرآن و پیامبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بُود، چنانچه خود قرآن از قول دشمنان نقل می کند (2)، و گاهی در عصر حاضر نیز ممکن است بدون توجه و غیر مستقیم از قول مسلمان و دوستی سرزند، چه رسد به دشمنان حيله گر، لذا از یک سو قرآن در چندین موضع

ص: 49

-
- 1- اصل این بحث در کتاب نظری به موسیقی از طریق کتاب و سنت نوشته آیه الله العظمی شریعت موسوی از صفحه 362 جزء دوم تا صفحه 53 جزء سوم چاپ شده که با توجه به اهمیت آن و به مناسبت موضوع با تلخیص و اندک تغییری در عبارات، اینجا آورده شد.
 - 2- آیات 69 و 70 سوره یس، 36 سوره صافات و 30 سوره طور.

با تعبیراتی مثل: « وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ » (1) و یا « مَا عَلَّمْنَاہُ الشَّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ » (2) در صدد مبارزه با این تهمت و ردّ و دفع آن بر آمده، و از سوی دیگر در روایات ما (از طریق شیعه و اهل تسنن) مدح و ستایش های (3) فراوانی نسبت به شعر و شاعران انجام گرفته که در بادی رأی معارض و متناقض می نماید.

رابطه قرآن با موسیقی

گاهی تعبیراتی از بعضی نویسندگان معاصر به چشم می خورد که از نوع جاذبه بیانات قرآن کریم، و یا هندسه حروف و جمله بندی که در لحن، صدا و کیفیت آن مؤثر است، تعبیر به «موسیقی» کرده اند؛ لذا مناسب است پس از آنکه درباره شعر و شاعر و ردّ این تهمت از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله بحث کردیم، قدری هم درباره راز جاذبه و اعجاز قرآن کریم بحث کنیم.

رابطه شعر با موسیقی

بسیاری در عصر حاضر از شعر به عنوان یک هنر یاد می کنند و بعضاً آن را هم ردیف موسیقی، یکی از انواع هنرهای تحریکی می دانند، چنانچه در سخنان دکتر شریعتی به چشم می خورد:

«... درست همچون دیگر هنرها، مثلاً شعر که می تواند در خدمت آگاهی و ایمان و حرکت و سازندگی و ایجاد قدرت و شعور در جامعه قرار گیرد و نقشی چون شمشیر مجاهد داشته باشد و قلم روشن فکر، و هم می تواند در خدمت جنسیت،

ص: 50

1- شعراء، آیه 223.

2- یس، آیه 69.

3- اصل: تمجید های.

خواب، تخدیر، انحراف، لذت جویی غریزی و تباهی و فساد و هوس باشد و نقشی چون هروئین، زهر، بیماری، جهل و بلای مصیبت بار ...".

از سوی دیگر قسمتی از انواع شعر همانند موسیقی، تأثیر تخیلی و اوهام سازی با جاذبه شعری دارد و از این جهت بی شباهت به موسیقی نیست. همچنین از شعر در موسیقی، و افزودن تأثیر آن استفاده می شود، در نتیجه این سؤال مطرح می شود که: چه فرق است بین شعر و موسیقی و چرا موسیقی را حرام و شعر را جایز شمرده اند؟

لازم به ذکر است که: مطالب مناسب و مورد نظر ما با این که این موضوع در خور بحث و مورد ابتلاست، کمتر در کتابها به چشم می خورد، و ما با کمی بضاعت در این راه باریک تنها از خدا کمک می طلبیم که ما را اعانت فرماید، و از روح با عظمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شفاعت می خواهیم تا در تنزیه و تقدیس قرآن کریم از این نوع پیرایه ها و معرفی صحیح قرآن و سخنان خداوند متعال به شایستگی برآیم، و نیز بتوانیم با تنقیح مباحث، به بیان جایگاه حقیقی شعر و شاعر از منظر قرآن و حدیث بپردازیم، شاید گامی به پیش انجام شود.

آیات شریفه و شعر و شاعر

اما آیاتی که در کلام وحی درباره شعر و شاعر آمده است عبارتند از :

1. « هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ * وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ

(ای پیامبر؛ به کافران بگو:) آیا می خواهید من شما را آگاه سازم که شیاطین بر چه کسانی نازل می شوند* شیاطین بر شخص بسیار دروغ گوی بدکار نازل می شوند* گوش فرا می دهند (تا حرف مؤمنان و قوای قدسی را ربوده و به اتباع خود برسانند)، و اکثر آن ها دروغ می گویند (و آنچه راست می گویند نیز برای شُبّهه کاری و فساد و فتنه انگیزی است)* و شاعران (یاوه سرایان کفار مانند عالمان بی عمل و مدعیان باطل) را مردم جاهل همراه، پیروی می کنند* آیا نمی بینی آن ها خود، به هر وادی حیران و سرگشته اند* و آن ها سخنان بسیاری می گویند که عمل نمی کنند* مگر آن شاعرانی که اهل ایمان و نیکو کارند و بسیار یاد خدا می کنند و برای انتقام از هجو و ستمی که در حق آن ها (و سایر مؤمنان) شده (با نظم سخن و طبع شعر) از حق یاری خواستند (و به شمشیر زبان با دشمنان دین جهاد کردند که اینان را مؤمنان پیروی خواهند کرد)، و آنان که ظلم و ستم (در حق آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اهل ایمان) کردند به زودی خواهند دانست که به چه دوزخ انتقام و کیفرگاهی بازگشت می کنند.

2. «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ* لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ (2)

و نه او [یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم] را شعر آموختیم و نه شاعری در خور مقام اوست (بلکه) این (کتاب) ذکر و قرآن روشن و بیان کننده خداست* تا پند دهد به آیاتش هر که زنده (دل) است (و از خدا و قیامت بترساند)، و بر کافران (نیز با اتمام حجت) وعده عذاب حتم و لازم گردد.

3. «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ

ص: 52

1- شعراء آیات 221 - 227

2- یس آیات 69-70

بلکه (این مردمِ غافلِ نادان) گفتند که: (سخنانِ قرآن) خواب و خیالی بی اساس است، بلکه (او که به این قرآن دعوی نبوت می کند) دروغ می گوید، بلکه او شاعر بزرگی است (که این کلمات را خود فرابافته است و از دروغ با خدا نسبت می دهد، و گرنه باید مانند پیامبران گذشته آیت و معجزه ای برای ما بیاورد).

4. «وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرِيكَ لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ * بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ»؛(2)

و (مشرکین با کمال تکبر و گستاخی) می گفتند آیا ما برای خاطرِ شاعرِ دیوانه ای دست از خدایان خود برداریم؟ (هرگز بر نمی داریم)* (چنین نیست که آن ها پنداشتند)، بلکه او (پیامبر بزرگی است که برای تعلیم و هدایتِ خلقِ عالم) با برهانِ روشن و بر حق آمده است و حجت (و معجزاتش) تصدیقِ پیامبرانِ پیشین خواهد بود.

5. «فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ * أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ»؛(3)

(ای رسولِ ما! خلق را به خدا) تذکر بده، که تو به نعمتِ (وحی و رسالت) پروردگارت (سخن گوئی و) جنون و کهانت (که کافران به دروغ نسبت داده اند) هیچ در تو نیست* یا که (کافرانِ نادان) گویند: (محمد) شاعری است (ماهر) و ما (حادثهء) مرگ او را انتظار داریم، (تا به مرگ از دعوی نبوتش آسوده شویم).

6. «فَلَا أُفْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ

ص: 53

1- انبیاء، آیه 5

2- صافات آیات 36 - 37

3- طور آیات 29 - 30

بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ «؛ (1)

قسم به آنچه (از آثار حق که) می بینید* و آنچه نمی بینید* (... که قرآن به حقیقت وحی خدا و) کلام رسول بزرگواری است* و نه آن سخن شاعری است (و گفتار خیالی و موهومی است، (گرچه) اندکی مردم هوشیار به آن ایمان می آورند* و نه حرف کاهن غیبگو (گرچه) اندک مردم متذکر حقایق آن می شوند* (این قرآن) نازل شده از سوی خدای عالمیان است* و اگر (محمد از دروغ) برخی سخنان را به ما می بست* محققاً ما او را (به قهر و انتقام) از یمنش می گرفتیم* و رگ و تیش را قطع می کردیم* و هیچ یک از شما بر دفاع از او قادر نبودید* و این قرآن به حقیقت پند و تذکر پرهیزکاران عالم است* و البته ما می دانیم که برخی از شما تکذیب می کنید.

سخنان مفسرین و اهل لغت در تفسیر شعر و شاعر

نقلیات در تفسیر بیان

و قوله: « وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ » (2)

قال الحسن: هم الذين يسترقن السمع و يلقونه إلى الكهنة، وقال: إنما يأخذون أخباراً عن الوحي، « إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ » (3) أي عن سمع الوحي.

وقيل: إنَّ « الشُّعْرَاءَ » المراد به القصاص الذين يكذبون في قصصهم و يقولون ما يخطر ببالهم.

ص: 54

1- حاقه، آیات 38 - 49

2- و شاعران یاوه سرایان کفار مانند عالمان بی عمل و مدعیان باطل را مردم جاهل گمراه پیروی می کنند (شعراء آیه (224)

3- که البته آن ها از استماع وحی الهی، معزول و از درک اسرار غیبی محرومند. (شعراء، آیه 212)

وقوله « أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ » (1)

أي هم لما يغلب عليهم من الهوى كالهائم على وجهه في كل واد يعن له وليس هذا من صفة من عليه السكينة والوقار و من هو موصوف بالحلم والعقل، والمعني:

إنهم يخوضون في كل فن من الكلام والمعاني التي يعن لهم ويريدونه. وقال ابن عباس و قتادة: معناه في كل لغو يخوضون، يمدحون و يذمون، يعنون الباطل.

وقال الجبائي : معناه يصغون إلى ما يلقيه الشيطان إليهم على جهة الوسوسة لما يدعوهم من الكفر والضلال.

وقيل: إنما صار الأغلب على الشعراء الغي باتباع الهوى لأن الذي يتلو الشعر في الأكثر العشاق (2)، ولذلك يقبح التشبيب (3) مع أن الشاعر يمدح للصلة ويهجو على جهة الحمية، فيدعوه ذلك إلى الكذب و وصف الانسان بما ليس فيه من الفضائل والرذائل .

وقرأ نافع «يَتَّبِعُهُمْ» بتخفيف التاء من تبعه إذا اقتفى اثره، يقال: تبع فلاناً إذا سار في أثره و أتبعه لحقه و الباقون بالتشديد من الأتباع و معناهما واحد.

و الآية، قيل نزلت في الشعراء الذين هجوا رسول الله صلى الله عليه و آله و المؤمنين و هي يتناول كل شاعر يكذب في شعره، ذكره الفراء.

وقيل: إنها نزلت في ابن الزبيرى و أمثاله (4)

ص: 55

1- آيا نمی بینی آن ها خود به هر وادی، حیران و سرگشته اند. (شعراء، آیه 225).

2- این عبارت در کتاب نظری به موسیقی از طریق کتاب و سنت، ج 2، ص 365) چنین ضبط شده: لأن الذي يثير الشعر في الأكثر الفسق.

3- اشعار عاشقانه نسبت به نوامیس مؤمنین، شب الشاعرُ بفلانة تشبيهاً: قال فيها الغزل و عرض بحبها. ر.ك: مصباح المنير، ماده مربوطه.

4- رك تبيان، ط الاولى مكتب الاعلام الاسلامي ، 1409، ج 8، ص 70 و (ط. قديم)، ج 2، ص 375

« وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ » قال ابن عباس: يريد شعراء المشركين. وذكر مقاتل أسمائهم، فقال: منهم عبدالله بن الزبير السهمي و أبوسفيان بن الحرث بن عبدالمطلب وهبيرة بن وهب المخزومي و مسافع بن عبد مناف الجمحي و أبو عزة عمرو بن عبد الله كلهم من قريش، وأميرة بن أبي الصلت الثقفي، تكلموا بالكذب والباطل، وقالوا: نحن نقول مثل ما قال محمد صلى الله عليه وآله وسلم، وقالوا الشعر، واجتمع اليهم غواة من قومهم يستمعون أشعارهم ويروون عنهم حين يهجون النبي صلى الله عليه وآله وسلم وأصحابه، فذلك قوله « يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ».

وقيل: « الْغَاوُونَ » الشياطين، عن قتادة و مجاهد.

وقيل: أراد ب- « الشُّعْرَاءُ » الذين غلبت عليهم الأشعار حتى اشتغلوا بها عن القرآن و السنة.

وقيل: هم الشعراء الذين إذا غضبوا سبوا وإذا قالوا كذبوا وإنما صار الأغلب عليهم الغي لأن الغالب عليهم الفسق، فإن الشاعر يصدر كلامه بالتشبيب ثم يمدح للصلة و يهجو عن حمية الجاهلية فيدعوه ذلك إلى الكذب و وصف الإنسان بما ليس فيه من الفضائل والردائل.

وقيل: إنهم القصاص الذين يكذبون في قصصهم و يقولون ما يخطر ببالهم.

وفي تفسير علي بن ابراهيم: إنهم الذين يغيرون دين الله تعالى و يخالفون أمره، قال: و هل رأيتم شاعراً قط تبعه أحد؟ إنما عنى بذلك الذين وضعوا ديناً بآرائهم فتبعهم الناس على ذلك.

وروى العياشي بالإسناد، عن أبي عبد الله اللا، قال: هم قوم تعلموا و

تفقهوا بغير علم، فضلوا و أضلوا.

« أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ » (1)، أي في كل من الكذب يتكلمون وفي كل لغو يخوضون، يمدحون ويذمّون بالباطل، عن ابن عباس وقتادة، والمعنى إنهم لما يغلب عليهم من الهوى كالهائم على وجهه في كل وادٍ يعني له (2) " فيخوضون في كل فن من الكلام والمعاني التي تعن لهم و يريدونها، ف-«الوادي مثل لفنون الكلام و "هيمنهم" فيه قولهم على الجهل بما يقولون من لغو و باطل و غلوّ في مدح و ذم (3)

خلاصه نقلیات تبیان و مجمع البیان

آنچه که در کتاب تبیان و مجمع البیان از قول مفسرین نقل فرموده اند به طور فشرده چنین است:

مقصود آیه شریفه چنین است:

1. آن شاعرانی است که از القاءهای شیطانی استمداد می کنند، نه از وحی خدایی .

2. آن هایی که قصّه و افسانه ساز هستند و [تحت] غلبه هواهای نفسانی بر آن ها سخن سرایی می کنند، نه [با حاکمیت] عقل و آرامش روح و وقار.

3. آن هایی که در لغویات باطله فرو می روند، مانند مدح و ذمّ بی جا

4. آن هایی که به القائات و وساوس شیطان از کفر و ضلالت و گمراهی، گوش داده، و آن ها را در اشعار خود پیاده می کنند.

5. آنچه بر اکثر شاعران غالب است گمراهی است، زیرا چیزی که در اکثر آن ها

ص: 57

1- آیا نمی بینی آن ها خود به هر وادی، حیران و سرگشته اند. (شعراء، آیه 225)

2- عبارت تبیان چنانچه قبلاً نقل شد یعن له» می باشد.

3- ر.ک: مجمع البیان، ط.الاولی (مؤسسة الاعلمي للمطبوعات - بیروت، 1415، ج 7، ص 359؛ (ط. قدیم)، ج 2، ص 188.

حالت شعر را بر می انگیزد، فسق است و از این رو "تشیب" (1) قبیح است (و آن برانگیختن شهوات است با شعر به سوی نوامیس مردم)، و از طرفی برای صله مدح می کند و از روی حمیت هجو می نماید، این انگیزه او را به دروغ و توصیف آنچه در او نیست از فضایل یا رذایل بیجا وادار می کند.

6. شاعرانِ مشرکین که در هجو پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنین، شعر می گفتند، مانند ابن زبیری و ابوسفیان ابن حرث و امیه ابن صلت و غیرهم.

7. آن شاعرانی که کار خود را شعر قرار داده و از قرآن و سنت بازمانده اند.

8. آن هایی که در هر چه از فنون بخواهند بی جهت سخن سرایی می کنند لغویات برهم می بافند (و لوبه آن جاهلند) و در مدح یا ذم به طور غلو سخن می گویند.

9. آن هایی که علم و فقه می آموزند، ولی از غیر طریق صحیح، لذا خود گمراه می شوند و دیگران را نیز گمراه می کنند.

این فشرده آنچه مرحوم شیخ الطائفه طوسی در تبیان، و مرحوم شیخ طبرسی در مجمع البیان از مفسرین قبل از خود نقل کرده اند.

[لازم به ذکر است] غیر از نهمین وجه که از روایات ائمه طاهرین علیهم السلام است، بقیه وجوه هیچ یک متکی به دلیلی معتبر نیست، ولی با این حال گوشه ای از ظاهر آیه شریفه را شرح می دهد که - ان شاء الله - در این مورد و همچنین راجع به روایاتی که اشاره شد، بحث خواهیم کرد.

ص: 58

1- شعرگویی عاشقانه نسبت به زنان جوان و یا حتی پسران

« أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ » (1) هیم و هیام مصدر است، و آن این است که کسی از روی عشق و مانند آن راه برود، بی آنکه مقصود خودش را بداند، عبارت مصباح چنین است: «هام بهیم، خرج علی وجه لایدری این یتوجه». أقرب الموارد نیز چنین گفته به اضافه «من العشق و غیره»، این سخن درباره شاعران و خیالبافان کلیت دارد و این اشخاص نوعاً در مدح و ذم و ثناء و قدح، بی راهه و بی خردانه می روند، به قول آن کس که گفت: شاعر مانند آدم دیوانه است که با خودش حرف می زند (2)

سخنان و نقلیات مفردات

راغب اصفهانی (3) چنین می گوید:

و سَمِيَ الشَّاعِرُ شَاعِرًا لَفْظَتَهُ وَ دَقَّةَ مَعْرِفَتِهِ، فَالشَّعْرُ فِي الْأَصْلِ اسْمٌ لِلْعِلْمِ الدَّقِيقِ فِي قَوْلِهِمْ لَيْتَ شِعْرِي، وَ صَارَ فِي التَّعَارُفِ اسْمًا لِلْمُوزُونِ الْمُقْفِيِّ مِنَ الْكَلَامِ وَ الشَّاعِرُ لِلْمَخْتَصِ بِصِنَاعَتِهِ، قَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةَ عَنِ الْكُفَّارِ:

« بَلِ افْتَرَاهُ بَلٌّ هُوَ شَاعِرٌ » (4) و قوله: (لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ) (5) (شَاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهِ) (6)، وكثير من المفسرين حملوه على أنهم

ص: 59

1- آیا نمی بینی آن ها خود به هر وادی، حیران و سرگشته اند. (شعراء، آیه 225)

2- رک قاموس قرآن، ج 7، ص 173 - 174.

3- صاحب مفردات القرآن و از علمای قرن پنجم هجری

4- انبیاء، آیه 5

5- صافات آیه 36

6- طور، آیه 30

رموه بگونه آتياً بشعر منظوم مقفی حتی تأولوا ما جاء في القرآن من كل لفظ يشبه الموزون من نحو: «وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَةَ يَاتٍ» (1) و قوله «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» (2) ، و قال بعض المحصلين (3) : لم يقصدوا هذا المقصد فيما رموه به وذلك انه ظاهر من الكلام انه ليس على أساليب الشعر و لا- يخفى ذلك على الأغنام من العجم، فضلاً عن بلغاء العرب و إنما رموه بالكذب، فإن الشعر يعبر به عن الكذب و الشاعر الكاذب حتى سمي قوم الأدلة الكاذبة الشعرية و لهذا قال تعالى في وصف عامة الشعراء: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» إلى آخر السورة، و لكون الشعر مقرّ الكذب، قيل: أحسن الشعر أكذبه و قال بعض الحكماء: لم ير متدين صادق اللهجة مغلقاً في شعره» (4).

خلاصه سخنان مفردات

راغب در این سخنان ابتدا اصل شعر (به کسر شین) را از شعر (به فتح شین) به معنی مو گرفته و استعمال آن را در شاعر به مناسبت باریک بینی مانند باریکی و نازکی مو به حساب آورده، و سپس چنین می گوید:

شاعر، شاعر نامیده شد به جهت زیرکی و ظرافت شناخت او، پس شعر در اصل "نام" است برای آن علم دقیق و باریک در سخن آن ها (عرب ها)، که "لیت شعری" یعنی ای کاش دقیقاً می دانستم. و در عرف، نام قرار داده شد برای آن کلام وزن قافیه دار، و "شاعر" بر آنکه اختصاص به صناعت آن دارد.

ص: 60

1- سبأ، آیه 13.

2- مسد، آیه 1

3- مراد از «محصلین آن دسته از محققین است که به حقایق علمی دست یافته اند.

4- ر.ک: مفردات غریب القرآن، راغب اصفهانی (ط) الاولی، دفتر نشر کتاب، 1404 ص 262 و نیز قسمتی از عبارت راغب را زبیدی در تاج العروس ج 3، ص 301 با اندکی اختلاف و بدون ذکر مأخذ نقل کرده است.

وآیات «بَلِ افْتَرِيهِ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» (1)، «لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» (2) و «شَاعِرٌ تَرَبَّصْ بِهِ» (3) را بسیاری از مفسرین به این معنی گرفته اند که:

کفار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت دادند که در قرآن شعر منظوم قافیه دار آورده، تا اینکه اینها در صدد تأویل برآمدند در جاهایی از قرآن که لفظ آن دارای وزن و قافیه بود، مانند: «وَجِئَانِ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ» (4) و «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» (5)، ولی بعضی اهل تحقیق چنین گفته اند که: مقصود کفار این نبوده؛ چون بسیار روشن است که سخن قرآن بر اسلوب های شعری استوار نیست و این بر عجم هایی که زبان گویا ندارند پوشیده نیست، چه رسد به بلغای عرب، بلکه شعر در اینجا منظور دروغ است و شاعر آن دروغگو است، به طوری که قومی ادله دروغین را «ادله شعریه» نامیدند و از این رو خداوند تعالی در وصف همه (6) شاعران گفته: "شعرا را گمراهان پیروی می کنند...." (7).

و چون شعر جای دروغ است، گفته شده: "بهترین شعر دروغین ترین آن است". و بعضی از حکما گفته اند: دیده نشده دینداری راستگو سخن، که در شعر خود مغلق گویی کند.

نقد و بررسی نقلیات مفردات

راغب در این سخنان شعر و شاعر را به سه معنی گرفته:

ص: 61

- 1- انبیاء، آیه 5
- 2- صافات آیه 36
- 3- طور، آیه 30
- 4- سبأ، آیه 13
- 5- مسد، آیه 1
- 6- اصل کلّیه.
- 7- شعراء، آیه 224 تا آخر.

1. علم دقیق و ظرافت و زیرکی در دانش و سخن.

2. سخنان با وزن و قافیه و سخنگوی آن

3. دروغ و دروغگویی

ولی هیچ یک از این سه معنی را نمی توان پذیرفت، علاوه بر اینکه دلیل و شاهی در قرآن و سنت بر آن نیست؛ زیرا کفار نمی خواستند ظرافت گویی قرآن را نمایش دهند، چون آن مدح است نه تخریب و انتقاد، نسبت به وزن و قافیه سازی نیز علاوه بر آنچه خود راغب جواب داده که آن ها آشنایی کامل به شعر داشتند و می دانستند قرآن شعر آن چنانی نیست و در جامعه آن ها این تهمت رسواست، چنین نسبتی پیرایه زشتی محسوب نبود که شکستی به قرآن کریم دهد.

و اما این که منظور از شعر و شاعر؛ دروغ، دروغ گویی و دروغگو باشد، آن نیز دروغگویی صحیح نیست؛ زیرا استعمال شعر و شاعر در چنین معنایی جنبه کنایی دارد که اکثراً به آن متوجه نمی شوند چرا همان تعبیر تکذیب و افترا را نگفته که در جاهای دیگر قرآن آمده؟! بلکه در سوره انبیاء پس از تهمت به افترا و دروغ زنی، تهمت شاعری نیز به آن حضرت زدند که: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ» (1). قرآن با آن بیانات رسا و بلیغ که دارد نمی توان سخنش را چنین توجیه کرد، نه آن قدر در این معنی دایره لغات تنگ بوده که عوض افترا و کذب، شعر استعمال شود، و نه شخصیت های قریش از مشرکین اطلاعاتشان به لغات عربی نارسا بوده که به جای کذب، شعر و به جای کاذب و کذاب، شاعر استعمال کنند.

از این بیانات جواب آن گفته هایی که بعضی در تفسیر شعر در آیه "سوره یس" گفته اند ظاهر می شود، چنانچه آن گفته ها را صاحب تفسیر تبیان و صاحب تفسیر مجمع البیان نقل کرده اند.

ص: 62

1- انبیاء، آیه 5

صاحب مجمع البیان ذیل آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» (1) سخنانی فرموده که ترجمه اش چنین است:

«وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» (2) یعنی: گفتن شعر (یا ساختن شعر را)، یعنی: به او علم به شعر و انشای آن را ندادیم.

«وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» (3) یعنی: و سزاوار برای او نیست که از پیش خود شعر بگوید. و گفته شده که: مقصود این است که برای او شعر گفتن تسهیل نشده، و حتی یک سطر شعر در نظرش جلوه خوبی نمی کند به طوری که اگر از باب تمثیل یک بیت شعر بر زبانش جاری می شد، آن رازش می خواند، چنانچه روایت شده از حسن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گاهی متمثل به این بیت می شد:

كَفَى الْإِسْلَامَ وَالشَّيْبُ لِلْمَرْءِ نَاهِيًا

ابوبکر گفت (4): یا رسول الله این چنین نیست بلکه شاعر گفته است:

كَفَى الشَّيْبُ وَالْإِسْلَامُ لِلْمَرْءِ نَاهِيًا (5)

من شهادت می دهم که تو رسول خدایی و به تو نیاموخته است شعر را و سزاوار برای تو نیست. (6)

ص: 63

1- یس آیه 69

2- یس آیه 69

3- یس آیه 69

4- جامع الشتات: کسی گفت.

5- بنابر آنچه ذیل صفحه در مجمع البیان آمده این شعر و شعر بعدی از سحیم عبد بنی الحسحاس در خطاب به صاحبه اش عمیره است. مطلع آن چنین است و عمیره ودع ان تجمرت عادياً.

6- قسمتی از این روایت را میرزای قمی در جامع الشتات با اندکی اختلاف نقل نموده است. ر.ک: مجمع البیان، ج 8 ص 287؛ بحار الأنوار، ج 15، ص 229؛ نورالثقلین، ج 4، ص 393 و جامع الشتات، ج 1، ص 233.

و از عایشه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله متمثل می شد به شعری از مردی از بنی قیس:

سَبْدِي لَكَ الْآيَامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا *** وَيَأْتِيكَ بِالْأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تَرَوْدَا (1)

پس آن حضرت چنین می گفت: وَيَأْتِيكَ مَنْ لَمْ تَرَوْد بِالْأَخْبَارِ، و ابوبکر به او گفت که: این چنین نیست یا رسول الله! و آن حضرت می فرمود: من شاعر نیستم و سزاوار من نیست. (2)

و اما گفته اصلی او صلی الله علیه و آله و سلم:

أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ *** أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ

در این باره قومی گفته اند که: آن شعر نیست، و دیگران گفته اند: آن اتفاقی بود، و قصد نکرده بود شعری بگوید.

و گفته شده: معنی آیه این است که: "ما در آموختن قرآن به او شعر نیاموختیم و سزاوار قرآن هم نیست که شعر باشد؛" زیرا نظم آن نظم شعری نیست.

و حال آنکه به طور صحیح رسیده که او شعر را می شنید و بر آن ترغیب می کرد و فرمود به حسان بن ثابت: «ای حسان! پاینده باد تأیید شدنت به روح القدس، مادامی که ما را با زبانت یاری کنی. (3)

ص: 64

1- در صاحب این شعر اختلاف است - چنانچه در متن و پاورقی هم اشاره شد - بعضی آن را از مردی از بنی قیس می دانند و بعضی گفته اند این شعر از سحیم عبد بنی الحسحاس می باشد و به قول جامع الشواهد از طرفه ابن العبد البکری و یکی از معلقات سبع می باشد یعنی زود باشد که ظاهر سازد از برای تو روزگار آن چنان چیزی را که بودی تو نادان از او. و بیاورد تو را خبرهای آنچنانی که توشه نگرفته ای آن ها را رک جامع الشواهد باب السین المهملة بعده التاء.

2- ر.ک: مجمع البیان، ج 8، ص 287؛ بحار الأنوار، ج 15، ص 229؛ نورالثقلین، ج 4، ص 393، ح 79 و جامع الشتات، ج 1، ص 233.

3- ر.ک: مجمع البیان، (ط. قدیم)، ج 2، ص 277) و (ط مؤسسه اعلمی)، ج 8، ص 287؛ بحار الأنوار، ج 15، ص 229؛ نور الثقلین، ج 4، ص 393؛ مجمع البحرین، ج 2، ص 517 و جامع الشتات، ج 1، ص 233

مانند نقلیات مجمع البیان را کم و بیش تبیان نیز نقل فرموده است، ولی به نظر نمی رسد صحیح باشد؛ زیرا - چنانچه قبلاً گفته شد - ، اولاً: بلغای عرب که از فن شعر کاملاً اطلاع داشتند، تهمت شعر به قرآن می زدند و به آن حضرت نیز برای آوردن قرآن، شاعر می گفتند، ثانیاً: قرآن از لحاظ وزن و قافیه آن چنان نیست که چنین تهمتی به آن بخورد، علاوه بر این برای قرآن عیب نیست که با وزن و قافیه باشد و حال آن که آن ها در صدد عیب گیری و شکست دادن به قرآن بودند. و از طرف دیگر ظاهر است که آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» (1) در صدد دفع تهمت شعر به قرآن کریم است که: آنچه به او آموختیم شعر نیست، بلکه ذکر و قرآن مبین است - ان شاء الله بعداً شرح بیشتری خواهیم داد.

پس سخن در این نیست که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قدرت شعر گفتن دارد یا نه؟ تا این گونه سخنان نامناسب به آن حضرت نسبت داده شود و همه جا اُبی بکر برای غلط گیری حاضر باشد!! بلکه یکی از حربه های تبلیغاتی دشمنان، همان تهمت شعر بود که در چندین موضع قرآن تهمت آن ها بازگو شده با جواب های بسیار عالی ، لذا باید در آن آیات تدبّر بیشتری انجام گیرد که اولاً: بفهمیم منظور آن ها از این تهمت چه بوده؟ ثانیاً: جواب قرآن چیست؟ و چگونه ناروا بودن آن تهمت را به جهانیان فهماند؟ - ان شاء الله - در آینده به قدر توانایی بحث می کنیم.

سخنان المیزان در آیات سوره شعراء

مرحوم سیدنا الاستاد علامه طباطبائی در تفسیر آیات سوره شعراء سخنانی

ص: 65

گفته اند که خلاصه ترجمه اش چنین است:

قوله تعالی: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (1)، این پاسخ از تهمت مشرکین به پیامبر صلی الله علیه و آله است که: اولاً: او شاعر است، ثانیاً همراهش شیطانی هست که به او قرآن را القاء می کند.

این دو تهمت از چیزهایی است که مکرراً به زبان می آوردند تا از دعوتِ حقِ آن حضرت پیش گیری و [مانع پیشرفت دعوت آن حضرت شوند] و این نکته معلوم می کند آیات در مکه و قبل از هجرت نازل شده.

وکیف کان، «غی» خلاف «رشد» است و آن اصابت به واقع است، پس «رشید» کسی است که همش تنها صرف حقایق واقعی می شود، و «غوی» آن کسی است که راه باطل می پیماید و راه حق راستین را نیافته باشد.

و گمراهی و غوایت از چیزهایی است که اختصاص به صنعت شعر دارد که بنای آن بر تخیلات و غیر واقعی نشان دادن است، روی این اصل به آن همت نمی گمارد جز آن گمراهی که شیفته آرایشات خیالی و ذهنی و صورت سازی های وهمی است که مشغول می کند به خود و از راه حق و راه صحیح منصرف می کند، و چنین شاعرانی را که صنعت آن ها مبتنی بر گمراهی است، پیروی نمی کنند جز گم راهان و گم گشتگان، و این مطلب همان است که در آیه بیان فرمود: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ.»

و قوله: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ* وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (2) مراد از "یهیمون" آن است که: در گفتار بی بند و بارند و مرزی برای آنکه آنجا بایستند حساب نمی کنند، گاهی باطل نکوهیده را ستایش، مانند ستایش حق ستوده، و

ص: 66

1- سوره شعراء آیه 224

2- آیا نمی بینی آن ها خود به هر وادی حیران و سرگشته اند و آن ها سخنان بسیاری می گویند که عمل نمی کنند. (شعراء، آیات 225 - 226).

گاهی چیز نیکویی را هجو می نمایند مانند هجو یک زشت نکوهیده، و گاهی به باطل دعوت می کنند و از حق منحرف می سازند که در آن انحراف از راه فطرت انسانیت است که فطرت مبتنی بر راه یابی صحیح به سوی حقایق جهان است، و همچنین این که: می گویند آنچه را نمی کنند که این عدول از راه فطرت است. (1)

سخنان المیزان در آیه سوره یس

سیدنا الاستاد علامه طباطبائی در تفسیر آیه سوره یس مطالبی فرموده که خلاصه ترجمه اش را ذکر می کنیم:

قوله تعالی: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» (2) خداوند یاد دادن شعر را به آن حضرت نفی کرده که لازمه اش آن است که نیکو نمی آورد شعر را، نه آنکه بتواند و چون از آن نهی شده از آوردنش امتناع کند، و نه آنکه قرآن شعر نیست، اگر چه ممکن بوده به شعر بیاورد.

و از آن روشن می شود که آیه در مقام امتنان بر اوست که او را منزله و پاک کرده از این که شعر گوید، پس این جمله در مقام دفع دخل است و حاصلش آنکه: ما شعر را به او نمی آموزیم و این موجب نقص در او نیست و به معنی آن هم نیست که عاجزش کردیم از آوردن شعر، بلکه برای بالا بردن مقام او (3) و پاک کردن ساحت او از آنچه شاعر انجام می دهد - اولاً: آرایش معانی با تخیلات دروغین شعری، که هر چه آن تخیلات بیشتر باشد در دلها جای بیشتری پیدا می کند، ثانیاً: نظم دادن سخنان با وزن های موسیقی که در حس شنوایی جای بیشتری پیدا کند - ، فلهدا سزاوار برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست که شعر گوید، و حال آنکه او پیام آور از جانب خدا

ص: 67

1- ر.ک: المیزان، ج 15، ص 361 و 362.

2- یس آیه 69

3- اصل ترفیع درجه او.

است و نشانه پیام و متن دعوت او «قرآن» است و آن معجزه ایست که به بیان خودش «ذکر» و «مبین» است. (1)

در این بیانات شعر به معنی خیالبافی ذوقی گرفته شده و شاعر سازنده این تخیلات و آرایش دهنده ذهنیات غیر واقعی که در قالب سخنانی با نظم های موزون مُقَفّی آن را ادا نماید.

ولی - چنانچه بعداً توضیح بیشتری می دهیم - اهل لغت وزن و قافیه را از شرایط اساسی «شعر» نمی دانند، و روی همین جهت مشرکین به خود اجازه دادند چنین تهمت را به قرآن و تهمت «شاعر» را به پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بزنند، چون می دانید در قرآن نوعاً سخنان با وزن و قافیه ادا نگردیده و فنون شعری در آن به کار برده نشده است.

مطلب دیگر که در این سخنان، به چشم می خورد این است: ظاهر آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» (2) آن است که در آموختن قرآن به او شعر یاد ندادیم، و لذا بعداً می فرماید: «إِنَّهُ هُوَ الْاَذِكْرُ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» (3)؛ یعنی آنچه در این آموختن یادش دادیم، تنها ذکر و قرآن مبین بود، بنابراین روی سخن به حساب قرآن است که تهمت شعر به آن زدند.

ولی در عین حال ساحت قدس مقام رسالتش صلی الله علیه و آله و سلم را بالملازمه از شعر پاک می کند، چون او خودش نیز ذکر و رسول قرآن و سراپا مبین آن بود، و در همه ابعاد روحی او چنین بود و شعر و شاعری در خور چنین مقامی نیست.

از سوی دیگر در سخنان مرحوم استاد علامه روشن نشده که سند ایشان در تفسیر «شعر» چیست، آیا از کتب تفسیر و اقوال، مفسرین یا از اقوال لغویین و یا از

ص: 68

1- ر.ک: المیزان، ج 17، ص 112 - 113.

2- یس آیه 69

3- یس آیه 69

موارد استعمال آن در قرآن و غیره، این معنی را استفاده کرده اند؟

ولی چیزی که بیشتر مناسب تفسیر مذکور می باشد، سخنان علمای منطق در باب صناعات خمس است که قیاس را از نظر مقدمات و مواد آن به پنج نوع تقسیم کرده اند: برهانی، جدلی، خطابی، شعری و مغالطی.

"قیاس شعری" آن است که از مقدمات تخیلی تألیف شده باشد، که از اینجا بر می آید "شعریات" در نظر علمای منطق همان است که از امور تخیلی تنظیم گردد که عده ای از آن ها وزن و قافیه را نیز در آن شرط دانسته اند.

سخنان المنطق

مرحوم علامه شیخ محمد رضا مظفر رحمته الله در این باره سخنانی دارد که فشرده ترجمه آن را ذکر می کنیم:

شعر یک صنعت لفظی است که همه ملت ها (با اختلافاتی که دارند) آن را به کار می گیرند و هدف اصلی آن تأثیر بر نفوس در برانگیختن عواطف آن هاست، مانند سُرور، اندوه، شهادت، سلحشوری، خشم، کینه، ترس، بزرگ کردن، تحقیر و سُبک کردن و مانند این ها از حالات انفعالیّه.

ورکن اساسی شعر که مؤثر در نفوس باشد، ایجاد تخیلات [و تصوّرات] در نفوس است [...] و از این رو [گفته شده است] علمای منطق از قدمای یونان ماده اساسی شعر را تنها قضیه های خیالی قرار داده اند و وزن و قافیه را در آن شرط نکرده اند.

ولی عرب (و به تبع آن ها دیگر ملت ها مانند فارس و ترک) هم وزن و هم قافیه را (حسب آنچه در علم عروض [و علم قافیه] است) شرط کرده [اگر چه این ملت ها در خصوصیات آن با هم اختلاف کرده اند]، و آنچه وزن و قافیه ندارد آن را شعر ننامیده اند اگر چه مشتمل بر قضیه های تخیلی باشد.

و لکن شیخ الرئیس در منطق شفا تصریح کرده که: یونانیین نیز (مانند عرب) وزن و قافیه در شعر را معتبر می دانسته اند ... (1).

به نظر می رسد این تفسیر برای شعر در علم منطق، نه به جهت اصطلاحی خاص از علمای منطق برای خودشان باشد، بلکه همان معنای عرفی است که در میان مردم به کار می رود، منتها آن ها به تحلیل آن پرداخته اند، از این رو تفسیر شعر به تخیلات ذوقی تحریکی، دور از واقعیت نیست. ولی سخن در شرط کردن وزن و قافیه برای شعر است و همچنین اثبات آن به طور مستند که بتوان در تفسیر قرآن به آن اعتماد کرد و در آینده آن را باید روشن کنیم به شکلی که موجب ظهور آیات در آن معنی بشود و یا از روایات اقتباس نماییم.

تخصص در شعر و سخنوری در زمان نزول قرآن

در اینجا برای روشن شدن وضع زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نظر شعر و شاعری، پیش گفتاری را عرض کنیم: در زمان ظهور آن بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم یکی از هنرهای جالب توجه آن محیط که به اوج پیشرفت رسیده بود هنر شعر بود.

عرب های زمان جاهلیت که از شؤون فرهنگی و انسانی آن همه عقب افتادگی داشتند، در شعر و نکات ادبی آن به قدری پیشرفته بودند که اشعار آن ها هنوز برای ادیبان و شاعران قابل توجه می باشد.

در محافل خصوصی و عمومی همچنین در مواضع تجمع و اعیاد و بازارهای سالانه و در ماه های محرم، رجب، ذوالقعدة الحرام و ذو الحجة الحرام که متارکه رسمی جنگ بود، به مفاخره شعری و مسابقه در شعر می پرداختند و بهترین و برگزیده ترین شعر به صورت تابلو در اطراف کعبه و در مسجد الحرام به عنوان نشانه

ص: 70

عظمت و شخصیت آن شاعر نصب می شد.

شاید بتوان گفت: عرب جزیره العرب با همه عقب افتادگی های فرهنگی (1) که داشتند در فنون شعر یگانه زمان و گوی سبقت را ربوده بودند و نمونه های باقی مانده ای از اشعار آن ها تا این زمان مانند «سبعه معلّقه» و غیر آن گواهی روشن بر این مدعاست، آن ها حقیقت شعر و انواع آن و توانایی هنری آن را کاملاً درک می کردند و در طرق و راه های گوناگونی که ممکن بود از شعر استفاده شود، مثل: تشجیع، تحقیر مدح، هجا و غیره و از جمله به عنوان یک حربه تبلیغاتی بر ضد مخالفین استفاده کرده و همچنین در جهات دیگر آن بهره می گرفتند.

آن ها می دانستند که با هنرهای شعری چگونه میتوان حق را تحقیر و پست و به صورت باطل جلوه داد، و بالعکس با سخنان و بافته های شعری و شاعرانه، باطل را زیبا و دلنشین و جذاب و به صورت حق و یک واقعیت به مردم عرضه کرد. واژه شعر و شاعر عربی است و عرب های شبه جزیره عربستان از هر کس دیگر به این واژه آشناتر و ماهیت آن را، به مقتضای اوج ترقی در ادبیات شعری، کاملاً می دانستند.

پس [به این نتیجه می رسیم که:] در فهم واژه «شعر» و «شاعر» و خصوصیات آن، از آن ها اقتباس کردن بهترین راه است، چنانچه اگر از این راه حدود این واژه را دریافتیم، در فهم آیاتی که بیانگر این تهمت و جواب آن و نکوهش از شعر و شاعر است نیز راه صحیح و مناسبی را پیموده ایم و می توانیم مراد را به دست آوریم.

«شعر» چیست و «شاعر» کدام است؟

عرب های مکه و اطراف، با شناخت کاملی که از شعر داشتند، هنگامی که سران آن ها شخصیت سلطه گری و بت و بت پرستی (که در طفیل آن بود) را در مقابل اسلام

ص: 71

و قرآن متزلزل دیدند، از در مبارزه برخاسته و از جمله مبارزاتِ سرسخت آن ها، مبارزات تبلیغاتی علیه بیانات شیوا و جذاب قرآن بود، پس مبارزه خود را با دادن نسبت های ناروایی به آن شروع کردند که حتی خود آن ها به تأثیر داشتن آن نسبت های ناروا زیاد معتقد نبودند، ولی برای منحرف کردن اذهان مردم به آن دست می زدند.

از آن جمله قرآن را متهم میکردند که شعر است. قرآن این تهمت زدن مشرکین را چنین نقل می کند:

«بَلْ قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٌ بَلِ افْتَرَبَهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ» (1)

اینها خواب های پریشان کاذب مخلوط است، بلکه ساخته و بافته های دروغین است، بلکه او شاعری است، و گرنه آیت و نشانه ای و معجزه ای بیاورد مانند پیامبران پیشین.

اینجا شعر و شاعر در ردیف بافته های دروغین و خواب های پریشان بی تعبیر درآمده و مخالفین، قرآن را خیال بافی های شاعرانه شیوا به حساب می آوردند و جاذبه و تأثیرش را از قبیل خیال بافی های بی واقعیت شاعر معرفی کردند. و لذا درخواست کردند که نشانه ای از واقعیت و وابستگی به خدا بیاورد مانند پیامبران گذشته که مدعای خویش را با معجزه ثابت می کردند، و می خواستند با این تهمت قرآن را از معجزه بیانی و شیوایی و جذابیّت خارق العاده ای که داشت از اذهان مردم ساقط کنند که: «این معجزه نبوت تو نمی شود، اگر می خواهی، معجزه ای دیگر بیاور».

عرب (مخصوصاً سران قریش) و شاعران، بلیغان و ادیبان آن ها می دانستند که قرآن، از نظر وزن و قافیه، شعر نیست و حقیقت شعر را به وزن و قافیه نمی دانستند،

ص: 72

بلکه به جنبه خیال بافی های ذوقی که جذّاب ذوق ها شود می دانستند، از این رو توانستند به قرآن این تهمت را بزنند و الا هر کس می دید که قرآن وزن و قافیه شعری ندارد (و اگر هم داشت عیبی بر آن نبود)، بلکه آنچه می توانست عیب محسوب شود جذابیت اعجازی آن از نوع خیال بافی شاعرانه بود نه رابطه هدایت خالق و سازنده انسان نسبت به او، پس شعر یک نوع خیال بافی شاعرانه و ذوقی است، نه قافیه سازی موزون.

در جواب این تهمت، قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» (1)

ما به او شعر نیاموختیم و در خور و سزاوار او هم نیست، نیست آن جز ذکر و قرآنی ظاهر و روشن کننده.

قرآن روشن کننده حقایق، و گویای از جهان هستی است که با واقعیت های جهان در رابطه است و شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و راهنمای خدایی هم همین است نه خیال بافی سرگرم کننده و جاذب ذوقیات و تخیلات دیگران، و الا او شاعر بود نه پیامبر خدا؛ شما در قرآن نظر کنید، هیچ گاه خیالی و ذوقی حرف نزده بلکه همیشه حقایق را بیان می فرماید.

در این جا نیز شعر در مقابل ذکر و قرآن مبین است. ذکر، یادآوری چیزهایی است که هست و معلوم هم هست، ولی از آن غفلت شده؛ و قرآن مبین، آشکارکننده حقایق است، پس شعر که ذهنیات خیالی و ذوقی باشد بی توجه به واقعیات و حقایق جهان هستی است و این ربطی به وزن و قافیه ندارد. قرآن کریم می فرماید:

«وَيَقُولُونَ آئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ* بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ

ص: 73

و [کفار] می گویند آیا چنین باشد که ما ترک کنندگان باشیم خدایان خودمان را به خاطر شاعری دیوانه؟ [خداوند به آنان پاسخ داده که: نه چنین است]، بلکه او چیزی آورده که حق است و واقعیت و دم از حقایق می زند به طور راست و صحیح [نه شعر و ذوقیات خیالی بافته شده] و سخنش ردیف سخنان پیامبران گذشته و نمونه آن ها است و آن ها را تصدیق کرده [و در سخنانش نشانه هم جنسی است با آن ها].

اینجا نیز حق و حقیقت و پیام های پیامبران راستین در مقابلِ تهمت شعر و شاعری قرار گرفته و برای ابطال تهمت شاعری به آن حضرت می فرماید: «نه، بلکه او حق آورده و آنچه آورده تصدیق پیامبران را می کند».

بنابراین شعر چیزی است که دم از حق و واقعیات نمی زند، بلکه ذوقی خیالی و ذهنیات ساخته بی ربط به جهان حقیقت و هستی است، و شعر تصدیق و تأیید پیامبران خدایی را نمی کند، چون آن ها پیام رسان آفریدگار و پروردگار جهان هستی هستند و شعر خیالات ذهنی و غیر مرتبط به آن است و نمیتواند مصدق پیامبران باشد.

در اینجا نیز شعر، بودن به حساب معانی خیالی و ذوقی استعمال شده، نه به حساب وزن و قافیه داشتن الفاظ.

قرآن کریم در جای دیگر می فرماید:

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ* وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ* إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ* وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ* وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ* تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ* وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ* وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ

ص: 74

قسم به آنچه (از آثار حق که) می بینید* و آنچه نمی بینید* که قرآن به حقیقت وحی خدا و کلام رسول بزرگواری است* و نه آن سخن شاعری است (و گفتار خیالی و موهومی است، (گرچه) اندکی مردم هوشیار به آن ایمان می آورند* و نه حرف کاهن غیب گو (گرچه) اندک مردم متذکر حقایق آن می شوند* (این قرآن) نازل شده از سوی خدای عالمیان است* و اگر (محمد از دروغ) برخی سخنان را به ما می بست* محققاً ما او را (به قهر و انتقام) از یمیش می گرفتیم* و رگ و تیش را قطع می کردیم* و هیچ یک از شما بر دفاع از او قادر نبودید* و این قرآن به حقیقت پند و تذکر پرهیزکاران عالم است* و البته ما می دانیم که برخی از شما تکذیب می کنید .

قرآن در این آیات نیز تهمت شاعر بودن آن حضرت را رد می کند و در مقابل بیان می کند که:

1. این سخن پیام رسان گرامی است (این پیام از جانب خداست).

2. این تنزیل از جانب پروردگار جهانیان می باشد (که در این رابطه نزول یافته است).

3. اگر سخنان را بافته و به حساب ما گذارد، او را هلاک می کنیم.

4. این قرآن وسیله تذکر برای متقین است.

از این دلایل بر می آید قرآن شعر نیست؛ زیرا در همه اینها روی سخن به معنی است، نه به الفاظ از نظر وزن و قافیه.

اگر خردمند منصف در آن بنگرد، خواهد دانست که سخن پیام رسان خداست.

- خواهد دانست که از جانب پروردگار جهانیان در رابطه با پرورش است.

- خواهد دانست که خدای شاهد و ناظر به همه چیز و محیط و قادر و آگاه، دروغگوی به خود را این چنین آزاد و سرافراز نخواهد گذاشت و به مجازات خواهد

ص: 75

- و خواهد دانست که قرآن تذکره متقین است، نه شعر و خیال بافی های شاعرانه و ذوقیات ذهنی بی رابطه با جهان هستی و پروردگار جهانیان، و بی رابطه و بی پیوند با وضع روحی و فکری و ساختمان ادراکی انسان، بلکه سراسر نشان دهنده آن است که سازنده و خالق بشر در رابطه با هدایت او این کتاب را نازل فرموده و با چنین هدفی کاملاً متناسب و سازگار است.

در اینجا نیز اصلاً در جواب تهمت شعر توجهی به وزن و قافیه لفظی نشده است.

از بیاناتی که در این زمینه آمد نتیجه آن شد که: شعر در زمان نزول قرآن در میان عرب های آن زمان و آن سرزمین، به همان خیال بافی های شاعرانه که در زمینه های گوناگون بافته می شده نام داشت، از تشجیع، تحقیر، مدح، هجاء، عشقی، نوحه سرایی و غیر ذلک، اگر چه غالباً به طور موزون و با قافیه ساخته می شده، ولی شعری بودنش روی اصل جنبه تخیلاتی آن بوده است.

فشرده ای از ادله قبل در تشخیص شعر و شاعر

و اینک فشرده ای از ادله گذشته در نه قسمت:

1. آیات قرآن - اکثراً - از نظر وزن و قافیه مانند شعر نیست، و اگر احیاناً در یکی دو آیه به طور مسجع - مانند قافیه شعری - گفته شده، فوراً در آیات بعدی تغییر می دهد و [این گونه گفتار مسجع] (1) در نثرهای فصیح و بلیغ نوعاً [وجود دارد] (2)، با این حال [مشرکین] به قرآن تهمت شعر بودن زدند و گفتند: قرآن شعر است و آن حضرت صلی الله علیه و آله شاعر است.

ص: 76

1- اصل و این چنین

2- اصل بوده.

2. وزن و قافیه داشتن سخن عیب و نقص نیست، که آن را حربه تبلیغاتی بر ضدّ قرآن قرار دهند، بلکه اگر خیال بافی شاعرانه بود عیب محسوب می شد.

3. آن چیزی که منافات با رسالت حقه از جانب آفریدگار و پروردگار جهان هستی دارد، خیال بافی بودن سخن است که همان شعری بودن معانی است، نه ترکیب الفاظ از نظر وزن و قافیه.

4. در سوره انبیاء [سه مرتبه افترا و تهمت مشرکین [به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله] را چنین بیان می کند:

[مرتبه اول]: تهمت به "اضغاث احلام" زدند (یعنی خواب های مخلوط پریشان کاذب) که تنها جای آن در محیط روحی خواب بیننده است، نه مانند رؤیای صادقه که تأویل و تعبیری دارد و در خارج واقع می شود: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ» (1)

مرتبه دوم: از آن ترقی کرده و تهمت را به شکل بالاتری بردند که واقعیت نداشتن آن است (مانند مرتبه اول)، ولی تعمداً افترا بسته یعنی آن بافته ها روی افترا و دروغ باشد (2): «بَلْ افْتَرِيَهُ» (3)

مرتبه سوم: تهمت را رنگ بیشتری داده و او را شاعر گفتند، که مطالبش غیر واقعی است (مانند مرتبه اول)، دروغین و ساخته و بافته (مانند مرتبه دوم)، و هم اضافه بر آن، به رنگ شعری و خیال بافی ذوقی که برانگیزنده تخیلات دیگران شود و از این راه جاذبه تخیلاتی را نیز دارا باشد: «بَلْ هُوَ شَاعِرٌ». (4)

و با لفظ «بل» مراتب سه گانه تهمت را بالا بردند که در عنوان شاعر همه آن ها جمع است، به اضافه ذوقیات شاعرانه و جاذبیت شعری که موجب برانگیختن تخیلات

ص: 77

1- انبیاء، آیه 5.

2- اصل ولی تعمداً افترا بسته و بافته های خود را روی افترا و دروغ باشد.

3- انبیاء، آیه 5.

4- انبیاء، آیه 5

پس در این جا نیز شاعر و شعر به همان معنی ذوقیات خیالی که در معناست آمده، نه به حساب وزن و قافیه داشتن سخن و کلام که در لفظ است.

و چون سخنان شعری نمی تواند دلیل رسالت (1) [از جانب خدا] باشد، لذا پس از تهمت شاعری، درخواست کردند که باید مانند پیامبران پیشین نشانه و معجزه ای بیاورد و این قرآن دارای اعجاز نیست «فَلْيَاتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» (2) (ولی ما در آینده این تهمت شاعری و شعر را کاملاً رد می کنیم و اثبات اعجاز قرآن را خواهیم کرد ان شاء الله). (3)

5. در سوره یس فرمود: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ» (4) و شعر را در خور مقام رسالت ندانسته، چون رسالت از جانب پروردگار جهان، گویای از جهان هستی و روابط آن است و شعر حاکی از ذهنیات و خیال بافی های شاعرانه، و این دو با هم تناسب ندارد، و لذا بعداً می فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ»؛ (5) (آنچه در وحی خود به او آموختیم، نیست جز ذکر و قرآن آشکار کننده)، که این صفات با شعر منافات دارد، و شعر نیز از این صفات خالی است، پس شعر خیال بافی های شاعرانه است نه [لفظ است] به شرط وزن و قافیه داشتن.

ص: 78

1- اصل نشانه رسالت

2- و گرنه باید مانند پیامبران گذشته آیت و معجزه ای برای ما بیاورد. (انبیاء، آیه 5)

3- در اصل کتاب یعنی نظری به موسیقی از طریق کتاب و سنت صفحه 51 به بعد از جزء سوم) در آنجا در ادامه مباحث به این بیانات نیز پرداخته اند (یعنی رد اتهام شعر به قرآن و بیان راز اعجاز و جاذبه (قرآن)).

4- و نه او [یعنی محمد عل الله را شعر آموختیم و نه شاعری در خور مقام اوست (بلکه) این (کتاب) ذکر و قرآن روشن و بیان کننده خداست. (یس آیه 69)

5- پس، آیه 69

6. در سوره صفات پس از حکایت تهمت مخالفین که گفتند: «شَاعِرٌ مَجْنُونٌ» (1)، (او ... شاعری مجنون است)، جواب داده شده که: «بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ» (2)، او شاعر مجنون نیست بلکه اولاً: «جَاءَ بِالْحَقِّ» (3) (او حق آورده و سخنش با واقعیات منطبق است)، ثانیاً: «صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ» (4) (سخنش هم صدا با پیغمبران پیشین و از یک قواره است که تصدیق آن ها کرده و راستی آن ها را نشان می دهد)، که باز از لحاظ معنی که خیال بافی شاعرانه باشد روی شعر سخن رفته، که از جواب، مراد از تهمت به شعر فهمیده می شود، نه روی الفاظ از نظر وزن و قافیه داشتن.

7. در سوره حاقه نیز - چنانچه قبلاً شرح دادیم - از مقابله «شاعر» با «رسول کریم»، و نیز با مقایسه با آیات بعد از آن معلوم می شود مراد از شاعر، همان خیال بافی ذوقی است، نه [الفاظ] به شرط وزن و قافیه داشتن:

«وَفَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا * مَا تُؤْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا * مَا تَذْكُرُونَ * تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ * وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ»؛ (5)

قسم به آنچه (از آثار حق که) می بینید* و آنچه نمی بینید* (... که قرآن به حقیقت وحی خدا و) کلام رسول بزرگواری است* و نه آن سخن شاعری است

ص: 79

1- صفات آیه 36

2- چنین نیست که آن ها پنداشتند بلکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر بزرگی است که برای تعلیم و هدایت خلق عالم با برهان روشن حق آمد و حجّت و معجزاتش تصدیق پیغمبران پیشین است. (صفات آیه 37)

3- با برهان روشن حق آمد و حجّت و معجزاتش تصدیق پیغمبران پیشین است. (صفات آیه 37)

4- حجّت و معجزاتش تصدیق پیغمبران پیشین است صفات آیه 37

5- حاقه، آیات 38 - 49

وگفتار خیالی و موهومی است، (گرچه) اندکی مردم هوشیار به آن ایمان می آورند* و نه حرفِ کاهنِ غیبِ گو (گرچه) اندک مردم متذکرِ حقایقِ آن می شوند* (این قرآن) نازل شده از سوی خدای عالمیان است* و اگر (محمد از دروغ) برخی سخنان را به ما می بست* محققاً ما او را (به قهر و انتقام) از یمینش می گرفتیم* و رگ و تیش را قطع می کردیم* و هیچ یک از شما بر دفاع از او قادر نبودید* و این قرآن به حقیقت پند و تذکرِ پرهیزکارانِ عالم است* و البته ما می دانیم که برخی از شما تکذیب می کنید.

8. در هر قولی از اقوال و سخنان مفسرین - که از تبیان و مجمع البیان نقل شد و گذشت -، گوشه ای از انواع خیال بافی های شاعرانه ذکر شده بود که جمعاً حاکی از آن است که شعر در نظر این مفسرین همان خیال بافیِ ذوقی و شاعرانه است که به روش های (1) گوناگون انجام می گیرد، نه [الفاظ] وزن و قافیه دار، خصوصاً با ملاحظه اینکه همه این تفاسیر نسبت به تهمت شعر و شاعری به آن حضرت و قرآن است که خالی از وزن و قافیه شعر بوده است.

9. روایاتی که تطبیق فرموده آیه: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (2) را بر کسانی که با آرا و تخیلات ذهنی خود دین می سازند، بدون آنکه تکیه کنند بر علوم مأثوره دینیّه از صاحب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه طاهرین علیهم السلام

روایاتی که شاعران را به فقهای فقه ساز از پیش خود تفسیر کرده

اینک روایاتی که شاعران را به فقهای فقه ساز از پیش خود تفسیر کرده می پردازیم و چون این روایات قبلاً ذکر نشد، اکنون ذکر می کنیم:

1. امام صادق علیه السلام درباره این آیه: «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ* تَنَزَّلُ عَلَىٰ

ص: 80

1- اصل: طُرُق.

2- شعراء، آیه 224

آنان هفت نفر هستند: مغیره، بنان، صاید، حمزه، ابن عماره بربری، حارث شامی،

عبدالله ابن الحارث و أبو الخطاب. (2)

2. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

نزلت في الذين غيروا دين الله [بآرائهم] (3) و خالفوا أمر الله [عزّوجلّ]، هل رأيت شاعراً قطّ يتبعه (4) أحد؟ إنّما عنى بذلك الذين وضعوا دينهم (5) بآرائهم فيتبعهم (6) الناس على ذلك ويؤكد ذلك قوله [تعالى]: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ» (7) يعنى يناظرون بالباطيل و يجادلون بالحجج المضلّة و في كلّ مذهب يذهبون. (8)

این آیه در باره کسانی نازل شده که دین خدا را تغییر دادند و مخالفت امر خدای عزّوجلّ کردند، آیا اصلاً دیده ای که شاعری را کسی تبعیت کند؟ همانا به درستی که منظور آیه کسانی هستند که با رأی و نظر خود دین می سازند، پس مردم آن ها را تبعیت می کنند و تأکید می کند این قول را آیه شریفه: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ

ص: 81

1- (ای پیامبر به کافران (بگو آیا می خواهید من شما را آگاه سازم که شیاطین بر چه کسانی نازل می شوند شیاطین بر شخص بسیار دروغ گوی بدکار نازل می شوند شعراء، آیات 221 - 222).

2- ر.ک: خصال صدوق، ص 405، ح 111؛ نورالثقلین، ج 4، ص 70. ح 100؛ البرهان، ج 3، ص 194؛ بحارالانوار، ج 25 ص 270، ج 16 و تفسیر صافی، ج 4، ص 55

3- طبق تفسیر قمی

4- تفسیر قمی تبعه

5- تفسیر قمی دیناً.

6- تفسیر قمی فیتبعهم.

7- شعراء، آیه 225

8- ر.ک: تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج 2، ص 125؛ نورالثقلین، ج 4، ص 70، ح 101 و البرهان، ج 3، ص 194.

وَادٍ» (1) یعنی اینان مناظره می کنند با حرف های باطل و مجادله می کنند با دلیل های گمراه کننده، و برای اثبات راه باطل خود در هر مذهبی داخل می شوند

3. حضرت امام باقر علیه السلام درباره این آیه: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» فرمودند: هل رأيت شاعراً يتبعه احد؟ و انما هم قوم تفتقها لغير الدين، فضلوا وأضلوا. (2)

آیا دیده ای شاعری را کسی تبعیت کند؟ و به تحقیق اینها فقهای هستند که برای غیر دین خدا تفرقه و کوشش می کنند پس گمراه می شوند و گمراه می کنند.

4. سید شرف الدین نجفی نقل می کند از حضرت ابي عبد الله امام صادق عليه السلام در این آیه شریفه: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» که حضرت فرمودند:

من رأيتم من الشعراء يتبع؟ انما عنى هؤلاء الفقهاء الذين يشعرون قلوب الناس بالباطل فهم الشعراء الذين يتبعون. (3)

چه کسی از شاعران را شما دیده اید که مورد تبعیت قرار گیرد؟ همانا مقصود آیه آن فقهای هستند که مردم را به باطل توجه می دهند، پس آنان شعرابی هستند که مورد تبعیت قرار می گیرند.

5. مجمع البیان از تفسیر عیاشی نقل می کند که حضرت ابي عبد الله امام صادق عليه السلام در مورد این آیه شریفه: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» فرمودند:

هم قوم تعلموا و تفتقها بغير علم، فضلوا و اضلوا. (4)

شعرا کسانی هستند که علوم دینی و فقه را می آموزند به غیر نیت علم و دانش

ص: 82

1- شعراء، آیه 225

2- ر.ک: معانی الأخبار، ص 385، ح 19؛ نورالثقلین، ج 4، ص 70، ح 103 و البرهان، ج 3، ص 194.

3- ر.ک: تأویل الآيات الظاهرة، ج 1، ص 399، ح 28؛ البرهان (ط. قدیم)، ج 3، ص 194، ط. جدید، ج 5، ص 519 و القراءات ص

41

4- ر.ک، البرهان، ج 3، ص 194 نور الثقلین، ج 4، ص 70، ح 104؛ مجمع البیان (ط. اعلمی - بیروت)، ج 7، ص 359 و (ط. قدیم)،

ج 2، ص 188.

(یعنی هدف آن ها علم نیست)، پس گمراه می شوند و گمراه می کنند.

6. صدوق رحمه الله در اعتقادات الامامية نقل می کند، که در مورد این آیه شریفه: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» از امام صادق علیه السلام سؤال شد، حضرت فرمودند:

هم القصاص (1)

شعرا قصاص و نَقَال و قصه گوین هستند.

روایات، قسمتی دیگر از خیال بافی ها را معرفی می کند

در این روایات به دو گروه اشاره می کند، گروه اول: کسانی به نام فقها را از مصادیق شعرا به حساب آورده، که دین و احکام شرعیه را از رأی خویش با قیاس و استحسانات و امثال آن می ساختند و مردم را دنبال خود به راه می انداختند (2) (مانند ابو الخطاب و غیره). بدون توجه به اینکه مسلمانان احکام اسلام نازل شده به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می طلبند و آن احکام را باید از آن حضرت به طریق صحیح گرفت؛ این گروه نیز با خیال بافی های ذوقی خویش، احکام را بر اسلام تحمیل می کردند.

مرحوم سیدنا الاستاد المحقق آية الله بروجردی می فرمودند:

علم فقه علم منقول است، نه علم معقول، و با عقول نمی توان آن را دریافت، بلکه باید آن حکمی که خداوند بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده را از طریق کتاب و سنت و فقهایی که اقوال ائمه طاهرین علیهم السلام را نقل کرده اند، جست و جو نمود. ائمه طاهرین علیهم السلام بودند که از طریق پدران خود از جدّ بزرگوارشان صلی الله علیه و آله و سلم احکام را دریافت کردند، ولی در مقابل کسانی می خواستند به عنوان فقها خود را قلمداد کنند، که زیر بار ائمه طاهرین علیهم السلام نمی رفتند و راه دیگری هم نبود لذا با فکر خویش

ص: 83

1- ر.ک: اعتقادات صدوق، ص 109 و نورالثقلین، ج 4، ص 71، ح 107.

2- اصل مردم را به دنبال می انداختند.

احکامی را به عنوان فقه و علوم اسلامی می ساختند، در صورتی که آن ها ساخته های خیالی و ذهنیات آن ها بود نه احکام نازل شده (1). بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم . البته این درس بزرگی است برای هر فقیهی که احکام اسلام را از پیش فکر خود نخواهد بیان کند، بلکه سعی و اجتهاد کند در کتاب و سنت و آنچه می تواند مبین آن دو باشد (مانند اجماع اهل حق یا غیر آن، یا در بعضی موارد عقل، مانند "برائت عقلیه").

گروه دوم: قُصَّاصِ داستان ساز و افسانه پرداز که خیال بافی می کند.

سیدنا الاستاد علامه طباطبائی در تفسیر این آیه شریفه در بحث روایی، پس از نقل آنچه ما از تفسیر علی بن ابراهیم قمی و از اعتقادات صدوق ذکر کردیم چنین گفته اند:

اقول: هم من المصادیق والمعنی الجامع ما تقدّم في ذیل الآية؛ (2) آنچه در این دو روایت است از مصادیق آیه (یعنی شعرای مذکور در آیه) است، ولی معنی آیه جامع همه این مصادیق است که شامل شاعران بدان معنی که گذشت نیز می شود.

بلی؛ در بعضی از این روایات اشاره به عدم شمول آیه نسبت به شاعران است که می فرماید: من رأیتهم من الشعراء يتبع؟؛ کدام شاعری را دیدید که از او پیروی شود؟ حسب آنچه در آیه است که «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (3)؛ شعرا را گمراهان پیروی می کنند، بعداً نیز می فرماید إِنَّمَا عَنِ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ يَعْنِي: تنها این فقها که دل های مردم را به باطل می آگاهند مقصود آیه است، ولی همان طوری که استاد

ص: 84

1- اصل منزله.

2- المیزان، ج 15، ص 337

3- و شاعران یاوه سرایان کفار مانند عالمان بی عمل و مدعیان (باطل را مردم جاهل گمراه، پیروی می کنند. (شعراء آیه (224)

علامه طباطبائی ذکر کرده اند، معنی آیه جامع همه انواع تخیلات بی اساس، چه به نام شعر یا به افسانه و قصه سازی و یا فقه سازی (که از مبدأ وحی اقتباس نشده) می گردد، و شاید منظور روایت، شدت مبالغه در شمول آیه نسبت به چنین فقهایی باشد، و آلا از چنین اصطلاحی که منحصر آن ها منظور باشند، سابقه ای دیده نشده. و از سوی دیگر این روایات - از نظر سند - چنان قوتی ندارد که بتواند ظاهر آیه را به این معنی منصرف سازد.

نتیجه بحث: این روایات قسمتی دیگر از خیال بافی ها که به نام فقه در اسلام انجام می گیرد و یا به عنوان افسانه سازی انحرافی است، معرفی می کند که اینها نیز از مصادیق شعرا محسوب می شوند، و این همان را تأیید می کند که شعرا به معنی خیال بافان منظور آمده، نه نظم سازان با وزن و قافیه، و اساس شعر همان خیال بافی ذوقی است، چه دارای وزن و قافیه باشد و چه نباشد، و لغت شعر دارای چنین معنایی بوده و در قرآن (در مواردی که ذکر شده)، به همین معنی آمده است.

قرابت شعر با موسیقی در چند جهت

از مجموع مطالبی که در این باب گفته آمد، نزدیکی شعر با موسیقی از جهاتی روشن می شود:

1. شعر و موسیقی هر دو موجب تخیلات متنوع حسب تنوع ساخت آن، در شنونده می گردد.

شعر و موسیقی هر دو یار و مددکار هم اند، و لذا چنانچه همراه هم به کار برده شوند، هر یک اثر آن دیگری را می افزاید، شعر اثر موسیقی را زیاد می کند و موسیقی اثر شعر را. (1)

3. پیروان شاعران، "غاوون" و گمراهانند: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ»، و پیروان

ص: 85

1- ر. ک نظری به موسیقی از طریق کتاب و سنت ص 140 سخنان حکیم موسیقیدان

موسیقی، مشرکان و منحرفان: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ * حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» (1).

4. در شعر وزن و قافیه موسیقی دار بیشتر اهمیت دارد، چنانچه بعضی آن را از مقومات شعر قرار داده اند (و سخنان استاد علامه طباطبائی درباره شعر بیان شد،

که نظم دادن سخنان با وزن های موسیقی، در حس شنوایی جای بیشتر پیدا کند.) (2)

5. مرحوم علامه شیخ محمد رضا مظفر روی وزن داشتن شعر تأکید کرده:

واضح است که شعر با وزن و قافیه (موزون) در نفوس کاری می کند که سخن نثر نمی کند، چه به واسطه عادت مألوف نزد عرب باشد (که آن را ذوق ثانوی غیر طبیعی برای آن ها درست کرده)، یا (بنا بر اصح) به سبب تأثر نفس از وزن و قافیه به طور غریزی باشد مانند تأثر نفس از موسیقی تنظیم شده بدون هیچ فرقی، و عادت غریزه ساز نیست بلکه آن را نیرومند و مجهز می نماید و آن را پرورش می دهد. بلکه حتی کلام نثر که با قافیه و جملات جفت جفت متعادل باشد، ولو بدون وزن شعری، تأثیر و تحریکی در نفوس دارد، چنانچه قبلاً در بحث خطابه گفته شد، بله، زیاده روی در سجع سازی که با زحمت همراه است و در قرون اخیره اسلامی بدان الفت گرفته شده، رونق سخن و تأثیرش را برده است.

بنابراین لازم است وزن و قافیه معتبر در اجزا و مقومات شعر باشد، نه از محسنات و توابع آن، مادامی که عالم منطقی هدفش از شعر همان تخییل و خیال سازی باشد، و هر چه در این تخییل مؤثرتر باشد، در غرض و هدف داخل تر است، وزن و قافیه را از کمک ها شمرد (چنانچه در خطابه نیز

ص: 86

1- و از پلید حقیقی (یعنی) (بت ها اجتناب کنید و از قول باطل مانند) دروغ و شهادت ناحق و سخنان لهو و غنا دوری گزینید. (حج، آیات 30 - 31) برای توضیح این مطلب رجوع کنید: نظری به موسیقی از طریق کتاب و سنت، ص 239 (موضع دوم آیه «قول الزور»).

2- ر.ک: نظری به موسیقی از طریق کتاب و سنت ص 374 - 375

گفتیم)، و اما ستون و عمود آن، خود قضایای خیال ساز است، پس همان طور که اجزای خطابه منقسم به عمود و کمک ها می شد، همچنین است شعر.

بله، کلام منظوم با قافیه ای که تخیلات سازی نداشته باشد نزد علمای منطق شعر شمرده نمی شود، بنابراین سزاوار نیست آنچه منحصرأ در مسایل علمی یا تاریخی به نظم آورده می شود، آن را شعر شمرد، اگرچه در صورت شبیه به آن است، و گاهی نزد عرب (و یا صحیح تر بگوییم نزد مستعربین، که به شکل عرب در آمده اند)، شعر نامیده می شود. (1)

سخنان مرحوم علامه مظفر اگر چه سودمند است و حاوی مطالبی است که در این بحث به کار می آید، لکن چون بحث ما از نظر تفسیر قرآن است لذا بیشتر جنبه لغوی، آنهم در عصر نزول قرآن، باید مورد توجه قرار گیرد، به این جهت بیشتر (2) در اطراف آیات، روایات از ائمه طاهرین علیهم السلام و سخنان مفسرین بحث کردیم و به نظر ما تا حدودی مطلب روشن شد.

مقام شعر و شاعر از نظر قرآن

قرآن کریم (چنانچه بیان شد) شعر را از مقام رسالت و راهنمایی جدا و به دور می داند، که در شأن یک نفر پیامبر خدایی نیست شاعرانه سخن گوید، چون او راهنما به سوی حقایق جهان هستی است و شعر جز خیالات و تحریکات تخیلی ذهنی بی پایه و بی اساس چیز دیگری نیست، لذا فرمود: «وَمَا عَلَّمْنَا الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ»؛ (3)

ص: 87

1- ر.ک: المنطق، ط دار التعارف بیروت)، ص 404

2- اصل عمدتاً

3- و نه او [یعنی محمد عه را شعر آموختیم و نه شاعری درخور مقام اوست (بلکه) این (کتاب) ذکر و قرآن روشن و بیان کننده خداست
ینس آیه (69)

شعر در خورِ شأنِ یک پیامبر نیست، چون در جهانِ خیالاتِ بی اساس گمراه می کند، نه اینکه به سوی حقایق راهنما باشد.

خیال بافی ذوقی در هر مسیر قرار بگیرد، از حدود خیال بافی و اوهام بیرون نخواهد شد و نمی تواند رابطه ای با جهان واقعیات داشته باشد، و اگر داشته باشد، آن گاه دیگر خیال بافی نیست و شعر هم نیست، بلکه حقیقت گویی است. پس شعر با حقیقت گویی و واقع بینی در دو وضع قرار می گیرد و با هم متضاد هستند، شعر با طبیعت شعری خود (اگر سازنده باشد) سازنده انحرافِ غلط انداز است، نه سازنده علم و تربیت و جهان بینی و هدایت به سوی واقعیات جهان.

علت تحریم شدید موسیقی و نکوهش شعر در قرآن

پس در نتیجه، شعر در ردیف موسیقی است؛ هر دو باعث خیال بافی و اوهام سازی است و در قرآن از هر دو نکوهش شده، با این تفاوت که (1) موسیقی با انواع ارتعاشاتی که به اعصاب ادراکی می دهد مانند یک قوه قهریه است، به طوری که فکر را از کار انداخته و قوای ادراکی را به دست موسیقی و موسیقی نواز مسخر می کند، از این رو در قرآن کریم دستور کلی و شدید به اجتناب از آن داده شده: «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» (2)، به خلاف شعر که این چنین نیست، بلکه مانند سایر سخنان، با اراده گوش دادن و تعمق در آن و خود را تسلیم آن نمودن، موجب تأثیرات سوء در نفس می گردد، لذا یک نوع پیروی ارادی در آن می خواهد که در قرآن، از آن پیروی و پی گیری، نکوهش شده و آن را نشانه غوایت و ضلالت و زنگِ خطرِ گمراهی قرار داده است: «وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ».

ص: 88

1- اصل نهایت آنکه

2- و همچنین از قول باطل مانند دروغ و شهادت ناحق و سخنان لهو و غنا دوری گزینید. (حج، آیه 30).

اکنون مفصل ترین جایی که قرآن کریم درباره شعر و شاعر بحث می کند:

«هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلقونَ السَّمْعَ وَآكثُرُهُم كاذِبُونَ * وَالشَّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» (1)

[بگو به کافران] می خواهید من شما را آگاه سازم که شیطان ها بر چه کسانی نازل می شوند. شیطان ها بر هر شخص بسیار دروغ گوی بدکار نازل می شوند. گوش فرامی دهند (تا حرف مؤمنان و قوای قدسی را ربوده و به اتباع خود برسانند) و بیشتر آنان دروغ گویانند. شاعران را مردم گمراهی که (راه حق را نرسیده و) راه باطل را می پیمایند، پیروی می کنند، آیا نمی بینی آن ها در هر وادی و دره ای (تشنه و) سرگشته به جولان در می آیند. [و این که] می گویند آنچه به جا نمی آورند و به گفته خویش در عمل پایبند نیستند.

[شاعران همگی چنین اند،] جز کسانی که ایمان آوردند و [طبعاً در مسیر ایمان و اسلام شعر می گویند و در گفتار و طرز آن از اسلام و قرآن خط می گیرند و از آن منحرف نمی شوند، و جز کسانی که پس از ایمان]، کارهای صالح و شایسته انجام می دهند [که یا در پرتو ایمان با شعر خود عمل صالحی انجام می دهند، و یا در مسیر اعمال صالحه از روحیه علاقمند به کارهای صالحه، قریحه شعری آن ها برانگیخته می شود و به شعر می پردازند، که در همین راه اشعاری از طبع آن ها تراوش می کند،] و کسانی که بسیار ذکر خدا می کنند (2) و به یاد خدا هستند (3) [که

ص: 89

1- شعراء آیات 221 - 227

2- اصل کردند.

3- اصل بودند.

با بسیار یاد کردن خدا و از او غافل نبودن، اشعارشان از خط خدا جدا نمی شود و خدا هم به یاد ایشان خواهد بود و آنان را از لغزش حفظ می فرماید و از این رو آن اشعار از راه مستقیم منحرف نمی گردد و موجب گمراهی نمی شود.

و کسانی که [به نظم سخن و طبع شعر، از حق] یاری [بر دشمن] می طلبند پس از آنکه به آن ها [و سایر مؤمنان] ستم شده، [و در صدد پیروزی بر دشمن اند و چون قریحه شعری دارند، از آن در این راه استفاده می کنند، که در این راه نیز مانعی نیست از شعر استفاده کنند و موجب گمراهی نخواهد بود و البته آنان را مؤمنان پیروی خواهند کرد]... (1)

توضیح: شاعر دارای قریحه مخصوصی است که احساسات لطیف او در آسمان ذوقیات شعری به پرواز در می آید، با آن ذوق هنری و ادبی خویش، تصویری در ذهن ساخته، و سپس با انتخاب الفاظ و تعبیرات، و جمله بندی های زیبا و متناسب، تصویرات ذهنی خویش را قالب بندی و تحویل می دهد؛ ولی عرفان و فلسفه و دانش، توجهش به واقعیات است، و از برداشت هایی از جهان هستی، سرچشمه می گیرد و متکی به واقعیت های دریافت شده است.

بنابراین شعر و شاعر، از لحاظ این که شعر و شاعر است، تنها در عالم ذوقیات ذهنی فعالیت می کند و نمی تواند چراغ راه، در پیچ و خم های جهان هستی، و راهنمایی در رهسپاری به سوی کمال، و انتخاب بهتر باشد، چون رابطه با این مقصود ندارد.

از این رو، شعر و شاعر، صلاحیت جلوداری و راهنمایی را ندارد، پس اگر از او پیروی شود، جز به گمراهی نخواهد انجامید؛ "تنها پیروان، شاعران، گمراهانند"،

ص: 90

1- تا اینجا جلد دوم از کتاب نظری به موسیقی از طریق کتاب، و سنت در صفحه 392 با عبارت مطالب فوق ان شاء الله تعالی در مجلد سوم توضیح داده خواهد شد. اصفهان - مصطفی شریعت موسوی پاک نویس در تاریخ 27 صفر سال 1407 اتمام و دنباله مطالب از صفحه 6 جلد سوم ارایه می گردد

و راه یافتگان، حتماً در راه واقعیات قدم بر می دارند؛ نه خیالات ذهنی «و الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ».

[قرآن کریم در اینجا دو نشانه برای عدم صلاحیت راهنمایی در آن‌ها، و عدم صلاحیت پیروی از آن‌ها ذکر می‌کند،] نشانه اول که در سخنان شعری مشهود و روشن است اینکه آن‌ها در هر فنی از فنون، بی حساب به پیش می‌روند و هر اندازه قدرت ساخت و پرداخت سخن داشته باشند بدون توجه به واقعیات، صحت و عدم صحت به طور مبالغه آمیز سخن می‌گویند؛ مثلاً: اگر در مدیحه و تقریظ سرایند، آن قدر غلو می‌کنند که گاهی ممکن است تصور وجود چنان چیز برای شنونده غیر مقدور باشد، و اگر در ذم و هجا وارد شوند او را به کلی از درجه اعتبار ساقط بی ارزش می‌کنند و اصلاً حساب بینش‌های واقعی و برداشت‌های صحیح از موضوع در کار نیست و تنها در میدان سخن سرایی قدرت نمایی می‌کنند: «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» (1)

نشانه دوم: آن‌ها به گفته خویش در عمل پای بند نیستند، در مسیر حق و حقیقت حرکت نمی‌کنند، کردار و گفتارشان از هم جداست و در مرحله عمل، از راهنمایی گفته‌های شاعرانه خود پیروی نمی‌کنند زیرا (2) از پوچی و بی مغزی گفتار خویش آگاه‌ترند، لذا گفته‌های شاعرانه آن‌ها حتی برای خودشان هم قابل پیروی نیست، [پس] چنانچه خود پیروی نکنند برای دیگران چه جای پیروی است! «وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (3)

ص: 91

1- آیا نمی‌بینی آن‌ها خود به هر، وادی حیران و سرگشته‌اند. (شعراء، آیه 225)

2- اصل چون

3- و آن‌ها سخنان بسیاری می‌گویند که عمل نمی‌کنند. (شعراء، آیه 226)

«الَّذِينَ آمَنُوا».

شاعران با چنین طبع و قریحه شاعرانه، و چنان فرورفتن در شعر [و تخیلات شعری و پای بند نبودن به گفته های خود، قابل پیروی مؤمنان نیستند و گمراهان آن ها را پیروی می کنند،] (1) جز کسانی که به خدا، قرآن، دین خدا، پیامبر و پیشوایان از طرف خدا، عدل، قیامت و روز جزا ایمان دارند که آن ایمان، با آن محتوای سرشار و همه بُعدی، از یک سو، به آن ها جهت می دهد و از خطوط انحرافی نگهداری می کند، نمی گذارد ندانسته و نفهمیده سخن گویند، خدا را در سخن خویش حاضر و آگاه می دانند، محاسبه و محاکمه روز جزا را در نظر دارند، از سوی دیگر، روح ایمانی، عشق خدایی و تقوای اسلامی، سخنان شاعرانه آن ها را در همان مسیر می برد، چون معلول آن عشق و شور ایمانی و اسلامی است، و معلول در همه ابعاد از علّت خود تخلّف نمی کند، چنین شاعرانی اگر چه شعر می گویند، ولی مادامی که از آن ایمان الهام گیرند، آن روح لطیف شاعرانه آن ها، از عالم بالا الهام می گیرد و مؤید به روح القدس هستند (2)، سخنان حکمت آمیز با بیانی شیوا و رسا و به صورت شاعرانه بر زبانشان جاری می شود، چنانچه در روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است: إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٌ وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا. (3) پس شاعرانی که دارای ایمان و اسلام هستند و در پرتو آن شعر گویند، بیهوده سخنان شاعرانه نگویند، و بی حساب در هر فنی که نمی دانند نسریند؛ و با چنین

ص: 92

1- اصل شاعران با چنین طبع و قریحه شاعرانه و چنان فرورفتن در شعر همگی چنین اند.

2- چنانچه در بسیاری از روایات ما به این نکته اشاره شده است.

3- ر.ک: جامع احادیث الشیعة، ج 7، ص 61، ح 8؛ وسائل الشیعة، ج 7، ص 405، ح 10؛ نگاه شود = مروج الذهب، ج 3، ص 295

وضع‌ی مشمول آن نکوهش نیستند زیرا پیروان آن‌ها "غاوون" و گمراهان نیستند بلکه نیکان و راه‌یافتگان از آن‌ها تبعیت می‌کنند چون حق، هر کجا یافت شد قابل تبعیت است.

شخص مؤمن مجاز است در مسیر اعمال صالحه شعر بگوید

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ».

جز کسانی از شاعران که اضافه بر آن ایمان، اهل اعمال صالحه و شایسته‌اند که نیروبخش ایمان آن‌ها، و نیز نشانه آن ایمان قلبی، آن اعمال صالحه است، شخصی که دلش سرشار از ایمان است، دور و بر او نیز سرشار از کارهای شایسته، و انجام وظایف دینی و انسانی و نیکوکاری است، که از یک سو، آن ایمان پرفروغ در سراسر وجود، اعضا و جوارح او مقتضی چنین فعالیت در اعمال صالحه است، و از سوی دیگر، آن اعمال شایسته، آن ایمان را پرفروغ‌تر کرده، به طوری که احساس مسئولیت سنگین کرده و از بی حساب‌گویی و خیال‌بافی، او را حفاظت می‌کند.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ».

چنین شاعرانی، با چراغ پرفروغ چنین ایمانی، در فنون مختلف سخن‌پردازی و سُر‌آیندگی می‌کنند و بنابراین جز از حق و حقیقت سخن نمی‌گویند و به یاوه‌سرایی و قدرت‌نمایی مغرورانه در میدان سخن نمی‌پردازند، زیرا با گرایشی که به محتوای ایمان و عمل صالح پیدا کرده‌اند در همان مسیر (ایمان و عمل صالح) سخنوری می‌کنند و چون می‌دانند در این راه کم و زیاد نمی‌توان گفت، لذا تنها تلطیف ذوق و احساسات، آن‌ها را در مسیر او‌جگیری و رسیدن به واقعیات ترقی‌داده و به پیش می‌برد و چون این فعالیت روحی در راه خدا و حقیقت‌اندیشی و حق‌گویی است و یک نوع مجاهده روحانی پراج و ارزشی است؛ لذا مورد الطاف خاصه خداوند متعال قرار می‌گیرند، و مشمول این آیه می‌شوند:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (1).

کسانی که در راه ما مجاهده و کوشش کنند ما هم حتماً آن‌ها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم (2) و خدا با نیکوکاران است.

و همچنین در روایت از پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام به این معنی اشاره شده و برای شاعران مؤمن حق گو که در راه خدا و عمل صالح شعر گفتند و با شعر خود حق و دین را در جامعه زنده می‌کردند دعا شده؛ مثلاً قضیه روز غدیر و انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت، که به امر خداوند متعال و به دست مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام گرفت، حسان بن ثابت آن را به شعر در آورد، آن حضرت درباره او دعا فرمود که: لا تزال، یا حسان! مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانک؛ (3)

ای حسان! از تأیید روح القدس جدا نشوی مادامی که ما را با زبانت یاری کنی، (ان شاء الله تعالی در آینده قسمتی از روایات را درباره شاعران مؤمن که از مذمت آیه استثنا شده اند، ذکر خواهیم کرد).

یک شخص سرشار از ایمان به خدا، قرآن و رسول صلی الله علیه و آله، آن ایمان چنان در سراسر وجود او فروغ افکن است و اعمال صالحه از سراسر وجودش تراوش می‌کند، و اشعاری که می‌گوید فروغی از ایمان او است، تلاش و جهادی از مجاهدت‌های اوست، این نوع شعرگویی پروازی است به عالم قدس؛ چون از قداست و پاکی شروع شده و روحش به سوی خدا اوج گرفته است. این نوع شعر در این حال خیال بافی نیست آن‌ها در مسیر حقیقت و بر حق سخن می‌گویند، این صنف از شاعران از دو قسم وحی، استمداد گرفته اند: قسم اول، به مقتضای ایمان به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله، از وحی قرآن و فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و

ص: 94

1- عنکبوت، آیه 69

2- اصل ما هم حتماً راه‌های خود را به آن‌ها هدایت می‌کنیم

3- ر.ک: الغدیر، ج 2، ص 7، 34 و 37 - 38؛ بحار الأنوار، ج 21، ص 381 و ج 23، ص 10.

اهل بیتِ وحی علیهم السلام استفاده کرده که آن اگر چه از راه برداشت های بشری معمولی است (1) ولی شناختی فوق شناخت بشری است؛ زیرا از علم خدا سرچشمه گرفته است؛ قسم دوم، در این حال با آن ایمان و عمل صالح، و نورانیت دل و پاکی باطن، از عالم غیب و علم خدا و روح القدس الهام گرفته، این سخنان اگر چه از جهت لطافت و موزون بودن شاعرانه است ولی نه به معنی خیال بافی بلکه به معنای اوج گیری روح پاک، با ایمان شاعر صالح از عالم محسوسات به ماوراء آن، که شناخت و برداشت از آن جا، چه بسا صحیح تر و از تیرگی ها و آلودگی های دید به باطل ها پاک تر است.

باید دانست (2) چنین شعری که از این دو قسم وحی استمداد می گیرد، چنانچه شاعر آن از لحاظ ادبی و قریحه شعری نیز کامل باشد، شعر او بسیار جذاب و دلنشین، و مؤثر و روح بخش خواهد بود؛ (3) در حالی که برای هم ردیف او در شعر و قریحه شاعری که از آن دو قسم وحی برخوردار نیست، چنین اثری نخواهد بود، و راز آن همان رازی است که ان شاء الله نسبت به راز جاذبه (4) و اعجاز قرآن در آینده ذکر خواهیم کرد.

«وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» (5)؛ و جز کسانی که با ایمان و عمل صالح، بسیار یاد خدا می کنند.

کسی که ذکر خدا می کند و به یاد اوست؛ خدا هم به یاد اوست

ص: 95

1- اصل نیست ولی ظاهراً با توجه به فہوای عبارت کلمه «است» صحیح می باشد.

2- اصل ضمناً.

3- در بعضی از غزلیات حافظ چنین است و راز جاذبه آن هم همین می باشد و همچنین بسیاری از شاعران مؤمن و مسلمان

4- اصل جذبہ

5- شعراء، آیه 227

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (1).

مرا یاد کنید که من شما را یاد کنم و سپاس گزارم باشید (2) و کفران روا مدارید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا* هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (3)

ای مؤمنان! ذکر خدا کنید بامدادان و شبانگاهان، اوست که بر شما رحمت و درود می فرستد و فرشتگانش، تا شما را از ظلمت ها به سوی نور خارج کند و او به مؤمنین رحیم است.

شاعری که در حالات شعر سرائی بسیار یاد خدا کند، خدا هم به یاد اوست و او را از لغزش و انحراف حفظ می کند و رحمت های پی در پی از خدای متعال، به وسیله فرشتگان رحمت و وسایل فیوضات حق به او افاضه خواهد شد؛ و چنین شاعری در کارش از خدا الهام و راهنمایی می گیرد.

«وَإِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (4)

کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و سپس پی گیری و استقامت کردند فرشتگان بر آن ها نازل می شوند...

این چنین شاعری است که تأیید روح القدس را - که در روایات بدان اشاره شده - در روش و وضعش می یابیم و (شواهدی از قرآن، بر صدق صدور آن روایات پیدا می کنیم).

این چنین شاعری است که با نردبان ایمان و عمل صالح و ذکر خدا، به سوی

ص: 96

1- بقره، آیه 152

2- اصل: سپاسم کنید

3- احزاب، آیات 41 - 43

4- فصلت، آیه 30 .

خدا عروج کرده، و الهام گرفته؛ و از آنجا در اشعارش به عنوان بازگشت از سفر آسمانی، به رسم سوغاتی، تحفه هایی گران بها می آورد: «لَيْتَهُ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (1)

این شاعر بر تخیلات ذهنی و وسوسه های شیطانی، پشت پا زده و خود را به خدا متصل کرده و از یاد او غافل نیست و همان روحیه سرشار از یاد خدا و عشق، در قالب بندی اشعارش جلوه گر است.

و از این رو هم خودش هدایت شده و راه یافته است؛ و هم پیروانش گمراهان نخواهند بود؛ بلکه از نورانیت او کسب نور کرده و از اشعارش بهره می گیرند.

مؤمن ستم دیده با شعر به ستمکار یورش می برد

شاعرانی که مؤمن هستند، عمل صالح کردار آن ها، و یاد خدا کردن بسیار، شیوه آن هاست؛ آن هایی که مورد ستم قرار گرفته اند و علیه ستمکار یاری می طلبند؛ و با اشعار خود در این راه می کوشند (که به دستور قرآن، حق مقابل با این ستم را دارند). این شاعران با برانگیختن به وسیله اشعار خود، علیه دشمن ستمکار؛ و یاری جستن بر آن ها (با در نظر گرفتن ایمان، و روش صحیح و شایسته اسلامی خویش)، از دیگران کمک می گیرند و اشعار آن ها در این مسیر، از نکوهش، غوایت و ضلالت - که اول آیات بود - خارج است.

این شاعران با اشعار تحریکی خویش از دیگران - به روش های (2) مختلف - یاری می طلبند (یاری تبلیغاتی، یاری مسلحانه، یاری اصلاحی، و غیر ذلك)، هر جا هر چه مناسب است و خصم را از اعمال خصمانه باز می دارد و یا مغلوب می کند دشمنی که از راه شعر و هجویات، به مسلمان (یا مسلمانان) ضربه می زند، آن

ص: 97

1- کلمه نیکو (ی توحید و روح پاک آسمانی به سوی خدا بالا رود و عمل نیک خالص آن را بالا برد (فاطر، آیه 10)

2- اصل انحاء.

مسلمانان نیز می توانند از قدرت شعری خود علیه او استفاده کنند؛ اگرچه دشمن مسلمان باشد، که قرآن کریم می فرماید:

«فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ»؛ (1)

اگر به شما تجاوز و دشمنی شد، مقابله به مثل کنید [اگر شما را با شعر کوبید، با شعر او را بکوبید].

شاعری که مسلمان و با تقواست، نباید مسلمانی و تقوای او، نقطه ضعفی شود؛ تا دشمن از در شعر به او بتازد و بکوبد، و آن مسلمان با تقوا ساکت بنشیند؛ با این که او نیز قدرت شعری دارد و می تواند از این سلاح بر او پیروز شود «وَ اَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمْتُمْ اَيُّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُوْنَ» (2)

شعر؛ سلاح مسلمان مؤمن در مقابل دشمن

«اَلَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا وَانْتَصَرُوْا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمْتُمْ اَنْ مُّثَقَلَبٍ يَنْقَلِبُوْنَ»؛ (3)

آن مؤمن با عمل صالح که ذکر خدا بسیار می کند پس از آن که به او ظلم شده؛ به وسیله شعر یاری جوید (یا شعر را در پیروزی بر ظالم یار خود کند و با شعر خود ظالم را بکوبد، و یا به وسیله شعر دیگران را علیه ظالم تحریک کند، و یا شکل های دیگر)، پس از آن که به او ظلم شده و مظلوم گشته (نه اینکه قبل از ظلم پیش گیری

ص: 98

1- پس هر که به جور و ستمکاری شما دست دراز کند او را به مقاومت از پای در آورید به قدر ستمی که به شما یعنی) به عدل با ظلم کافران مقاومت کنید (بقره آیه 194)

2- و برای انتقام از هجو و ستمی که در حق آن ها و سایر (مؤمنان) شده با نظم سخن و طبع شعر) از حق یاری خواستند (و به شمشیر زبان با دشمنان دین جهاد کردند که اینان را مؤمنان پیروی خواهند کرد و آنان که ظلم و ستم (در حق آل رسول 9 و اهل ایمان) کردند به زودی خواهند دانست که به چه دوزخ انتقام و کیفرگاهی بازگشت می کنند. (شعراء، آیه 227)

3- شعراء، آیه 227

کند).

به او ظلم شده (به حقوق، شخصیت، حیثیت و شرف او)، و یا به آن‌هایی که حقّ دفاع از آن‌ها را دارد ظلم شده.

تجاوز به ناحق در حق دیگران ظلم است، و اگر بر حق باشد ظلم نیست. و خلاصه: باید عنوان «وَأْتَصَّرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» را از نظر حدود حکم، و موضوع آن کاملاً دقت کرد که چیست و در استثنا از مذمت شعرا آن را در نظر گرفت.

و بالا-خره، یک شاعر مسلمان می‌تواند و مُجاز است از این هنر و قریحه، در برابر متجاوزین و ستم‌کاران، به عنوان یک سلاح مؤثر در پیروزی بر دشمن استفاده کند.

ص: 99

اشاره

از آیات گذشته، با توضیحاتی که در اطراف آن ایراد شد؛ نکاتی استفاده می شود، که به قسمتی از آن ها به طور فشرده در شش قسمت اشاره می شود:

1. هر کلام منظوم شعر نیست

شعر در حقیقت به معنی خیال بافی، و تصویرات ذوقی است؛ و همین است آن معنایی که در آیات قرآن در چند جا ذکر شده:

الف) گاهی از قول مخالفین به عنوان تهمت بر قرآن، و پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و اله و سلم،

ب) گاهی به عنوان جواب آن ها، و بیان حقیقت درباره قرآن،

ج) گاهی هم در مقام نکوهش از شعر و شاعری، و بیان موارد مجاز از آن، لذا قرآن پیروان شاعران را گمراه معرفی کرده است. (1)

و اما شعر به معنی سخنان زیبا و رسا و شیوا، با قافیه و وزن از موارد این آیات به حسب ظاهر، خارج است.

بنابراین، مطالب علمی منظوم، منظومه های علمی، تاریخی، عرفانی، کلامی و مواعظ که بزرگان علما و فلاسفه، برای تسهیل در ضبط و حفظ به رشته نظم در آورده اند، اصلاً از عنوان شعر که در آیات قرآن مطرح شده خارج است؛ و شعر نیست مانند: منظومه مرحوم سبزواری در منطق و حکمت، منظومه مرحوم محقق اصفهانی در فقه، منظومه مرحوم سید بحر العلوم در فقه، و منظومه ابن مالک در

ص: 100

1- «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ». (شعراء، آیات 224 و 225).

نحو، و غیر ذلک.

و همچنین است اشعاری که در عرفان و مباحث کلامی می باشد مانند بسیاری از اشعار مثنوی و غیره؛ و هکذا مطالب تاریخی مانند بیان واقعه غدیر خمّ به شعر با عنوان غدیریه مانند غدیریّات بسیاری از بزرگان علما که مرحوم علامه امینی آن ها را در کتاب الغدیر جمع کرده است، و نیز بزرگانی که وقایع و مسایل جانگداز کربلا را به شعر در آورده اند، و هم چنین بسیاری از اشعار که مشتمل بر نصایح و مواعظ، و یا ترجمه خطبه ها و روایات مأثوره از معصومین علیهم السلام است که تنها به نقل و یا ترجمه پرداخته اند؛ اینها همگی از عنوان شعر اصلاً خارج است، نه شعرِ مذموم است و نه از مستثنیات آن است.

2. قرآن مخالف خیال بافی و... است

قرآن مخالف خیال بافی و خرافه سازی و اوهام تراشی است؛ چه از طریق موسیقی انجام گیرد، (1) و چه به وسیله شعر عمل شود، نهایت، حکم آن در هر یک، و نکوهش آن به حسب شدّت تأثیر و عدم شدّت تأثیر آن، متفاوت است - که شرح آن گذشت - .

3. سخنرانی های شاعرانه نیز حکم شعر دارد

شعر - چنان که گفته شد - به معنی خیال بافی های ذوقی و مطبوع است، در هر نوعی از سخن انشاء شود: در نثر بدون قافیه و وزن، در نثر مسجع، سخنرانی و مقاله نویسی و یا غیر آن؛ همگی مورد انتقاد قرآن خواهد بود و گفتیم: شعری که در زمان نزول قرآن تهمتس را مخالفین به قرآن زدند منظور شعر منظوم موزون و با قافیه نبوده است؛ زیرا قرآن چنین نیست و با این حال آن را شعرش گفتند و خداوند آن ها

ص: 101

1- چنانچه در کتاب نظری به موسیقی از طریق کتاب و سنت مشروحاً بیان شده است.

را پاسخ داد - و شرح آن گذشت - .

4. شعر سازی اگر هم یک هنر محسوب شود ؛ از نظر اسلام مردود است

شعر سازی (به همان معنای قرآنی) ، گر چه یک هنر ادبی نزد ما محسوب شود ؛ لکن از نظر اسلام و قرآن مردود است ؛ و مورد نکوهش و انتقاد قرار گرفته - که قسمتی از ادله آن را بیان کردیم - .

[زیرا] ما نمی توانیم با نام گذاری های زیبا (مثل هنر و ادب) [بر یک کار غلط] از عیوبِ واقعی آن چشم پوشی کنیم و آن را محترم و سودمند بدانیم، بلکه باید چشم حقیقت بین باز کرده و کاملاً آن را محاسبه کنیم و خود را اسیر الفاظ خود ساخته توخالی نکنیم.

5. استفاده از شعر برای مثال و یا جهات ادبی آن

استفاده از شعر و استعمال آن بدین لحاظ که معانی آن را در دل پرورانده و محور عمل و سرمشق زندگی قرار گیرد ، و خود را بازیچه شاعر قرار دادن و در آن راهی که ساخته از (مدح ، ذم ، هجا ، تشجیع ، عشق تحزین و امثال آن) بهره گرفته ، مورد نکوهش و مذمت قرآن است : « وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ » .

اما اگر از همان شعر استفاده های دیگر شد ، در علم صرف و نحو ، معانی بیان ، لغت ، تاریخ ، درک عرفیات و اخلاقیات آن زمان و غیر ذلك ، آن مورد انتقاد قرآن نیست و از این رو از قدیم تا کنون ، مسلمانان به حفظ آثار ادبی و شعری می کوشیده اند (حتی آثار شاعرانِ زمان جاهلیت مانند : « سبعة معلقة » و غیر آن) ؛ و از آن برای استفاده های گوناگونی - که به قسمتی از آن اشاره شد - بهره هایی مفید و اساسی می گرفتند . (1)

ص: 102

1- اصل : بهره هایی می گرفتند که اگر نبود آن بهره ها فلج می شد .

در قرآن کریم ، شاعر در چند مورد از نکوهش ، استثنا و خارج شده است : (1) اول : « الَّذِينَ آمَنُوا » مؤمن شعر بگوید ، در راه ایمان ، از روحیه ایمانی و با شرایط مقتضی - چنانچه مشروحاً گذشت - .

دوم : « عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ » مؤمن که اهل عمل صالح است ، با روحیه علاقمند به اعمال صالحه و در طریق اعمال صالحه - با در نظر گرفتن بیانات گذشته - پردازد.

سوم : « ذَكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا » مؤمن که اهل اعمال صالحه است ، با بسیار ذکر خدا نمودن ، به شعر پردازد که اشعار او با یاد خدا و در حال ذکر ، همان رنگ را به خود می گیرد.

چهارم : « وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا » مؤمن شایسته که مورد ستم دیگران واقع شده ، در راه انتصار بر دشمن یا دشمنان خویش ، از شعر استفاده کرده و با این سلاح به جنگ او برود .

تهمت شعر به قرآن

آخرین مطلبی که در پایان این بخش به آن اشاره می شود ، مطلب تهمت شعر به قرآن و جواب از این مسأله است :

چنان که قبلاً ملاحظه شد ، قسمتی از آیات در مذمت شعر ، حکایت می کرد از تهمت زدن مخالفین به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و اله ، که قرآن شعر است و پیامبر شاعر ، و جاذبه معجزه آسای آن از همین راه است ، با این تفاوت که (2) به قدری در آن مهارت و

ص: 103

1- «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» . (شعراء، آیه 227) .

2- اصل : نهایت آنکه .

استادی به کار رفته که دیگران از آوردن مانند آن عاجز شدند؛ (لذا هرچه قرآن آنان را دعوت به مقابله کرده نتوانستند).

عقول و افکار آلوده به سرکشی و طغیان، خودخواهی و ستمکاری آن‌ها فراتر از شعریات (که یکی از ابزارهای شیطانی آن‌ها در مسیرهای انحرافی بود) نمی‌رفت، و اگر چه گاهی حق بر دل‌هایشان درخشش برق آسایی می‌افکند ولی باز کتمان حق کرده و قرآن و پیامبر صلی الله علیه و اله را متهم به شعر و شاعری کرده و بدین وسیله سدّی بر سر راه حق خواهان حق پذیر می‌شدند.

با در نظر گرفتن شخصیت والای با عظمت پیامبر صلی الله علیه و اله صدق و صفا، امانت و درستکاری، بزرگواری و پاکی و دوری او از هر پلیدی، تهمت‌هایی از قبیل جنون و سحر و جادو، به قدری رسوا و مفتضح بود که به زودی خودشان پس می‌گرفتند ولی گویا تهمت شعر، سنجیده‌ترین تهمت و افتزایی بود که به قرآن و پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و اله زدند.

امروز پس از گذشت چهارده قرن، اگر مستشرقین و دیگر مخالفین اسلام هر نوع یأوه سرایی بکنند، ممکن است در اثر دوری و گذشت زمان از شخصیت آن حضرت، کسی را دچار تأمل و سر درگمی نمایند، ولی در آن روزگار که حتی خود مشرکین و کفار، از اوایل حیات، او را «محمد امین» لقب می‌دادند و آن بزرگوار سرا پا عظمت و پاکی در میان آن‌ها و جلو دیدگان (1) آن‌ها قرار داشت، هیچ‌بر چسبی به او نمی‌چسبید و وصله ناهم‌رنگی به او نمی‌خورد.

بنابراین در برابر چنین انسان خدایی با عظمتی، تهمت‌ها جز رسوایی، ضعف و شکست، عناد و تمرد، طغیان و ستمکاری آن‌ها، روح خدایی و مقام رسالت و پاکی، و قداست آن بزرگوار نمی‌توانست نمایانگر چیز دیگری باشد.

ص: 104

1- اصل: دیدگاه.

قبل از آن که به پاسخ از این شبهه پردازیم تذکر دو نکته ضروری است :

نکته اول : شما خود می توانید در این مسئله قضاوت کنید و سراسر قرآن را جست و جو کنید ، خواهید دید قرآن در هیچ جا به تخیلات شعری نپرداخته ، و فنون آن را (از لحاظ ، لفظ و از لحاظ معنی) وارد نشده ؛ لذا خود مشرکین مگه متحیر بودند چه تهمتی به آن بزنند ، حتی در تهمت شعر بودن آن هم استوار نبودند .

زیرا خود می دانستند که شعر نیست و در گفتارهای ولید که یکی از سردمداران مگه بود جواب این را داده که آثار شعری به هیچ وجه در قرآن نیست و آیات شریفه آن هیچ گونه شباهت به شعر ندارد ؛ چون می دانست که عرب در شناخت شعر کاملاً مهارت دارد و به فنون آن وارد است ، از این رو این تهمت ، خود آن ها را رسوا می کند و همه می فهمند که غرض ورزی (1) می شود ؛ لذا از آن صرف نظر کردند .

نکته دوم : قرآن کریم خود از شعر و شاعر و پیروان شاعران شدیداً انتقاد می کند ، چه طور ممکن است همان راه را بپیماید ؟ این آیا جز با دست خود ، شمشیر بر خود زدن ، چیز دیگری است ؟ قرآن که می خواهد در طول تاریخ ، باقی و جاودان بماند و مانده است ، آیا ممکن است از فنون شعری که خود آن را نکوهش کرده پیروی کند و خود طریق شعر را بگیرد و با این حال خود را پیشوا و رهنما بداند ؟!

اما پاسخ قرآن از تهمت شعر و شاعری : قرآن کریم در یک آیه به طور فشرده تمام نکات را فاش می سازد و همگان را از این سر در گمی بیرون می آورد ، همه مردم جهان به خصوص عرب گنج شده و مشرکین متحیر را که جاذبه مغناطیسی سخنان قرآن را در نفوس همه ، حتی خودشان لمس می کردند و تأثیر آن را در روحیه حتی خودشان احساس می کردند ، از یک سو ، نمی دانند این جاذبه خارق العاده بی سابقه

ص: 105

قرآن چیست؟ و از کجاست؟ و از سوی دیگر، زیر بار حق نمی روند و برای کوبیدن قرآن و توجیه آن جاذبه، توطئه و فعالیت می کنند (که چه تهمتی بزنند) و در این راه دیوانه وار هر آنی چیزی می گویند: گاهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله را دیوانه می خوانند، گاهی جادوگر و گاهی شاعر (و از این قبیل برجسب های ناچسب، و این گونه سخنان گزنده و کوبنده افتراپی)، ولی عاقبت حتی خود، اظهار درماندگی و تحیر می نمودند .

قرآن راز جاذبه شگفت انگیز سخنان خویش را چنین بیان می کند:

« وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ » . (1)

ما (با نزول قرآن) پیامبر را شعر نیاموختیم و در خور مقام او هم نیست بلکه آن نیست جز ذکر و قرآن و مبین .

نخست با جمله اول، مقام پیامبر صلی الله علیه و اله را و شعر را روشن می کند: که او پیامبری است خدایی و رهبر است و باید به سوی حقایق زندگی و حقایق جهان هستی مردم را متوجه سازد و در رابطه با چنین هدفی نمی توان از شعر که مجموعه خیال بافی های شاعرانه ذوقی و ذهنی بی رابطه با برنامه جهان است استفاده کرد .

سپس بیان می فرماید که: جاذبه معجزه آسای قرآن را نباید در شعریات و جنبه های شعری جست و جو کرد، بلکه نیست راز آن جاذبه و آن تأثیر فوق العاده و آن تسلط بر نفوس مگر در همین چند عنوان یاد شده: 1. ذکر بودن . 2. قرآن بودن . 3. مبین بودن

ص: 106

* شعر و شاعر از دیدگاه احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام (1)

اکنون به ذکر روایاتی از پیغمبر صلی الله علیه و اله و نیز ائمه طاهرين علیهم السلام می پردازیم، غیر از آنچه که قبلاً در بیان و تفسیر آیات قرآن کریم گذشت، آیاتی که از شعر و شاعر انتقاد نموده و نیز مواردی را استثنا کرده بود (چنانچه بیان آن گذشت)، این نکته قابل ذکر است که پس از بیان جایگاه شعر و شاعر در قرآن، حکم شعر و جایگاه شاعر از منظر روایات اهل بیت علیهم السلام نیز با توجه به موضوع آن بین کراهت، اباحه و استحباب دَوْران و نَوَسان دارد.

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند:

لَا يَمْتَلِي جَوْفُ أَحَدِكُمْ قِيحًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَ شِعْرًا. (2)

هر آینه اگر شکم یکی از شما از چرک پر شود، بهتر است تا آن که از شعر پر شود.

2. عایشه گفت:

ص: 109

1- لازم به ذکر است که در کتاب نظری به موسیقی، ترتیب مطالب در بخش دوم (یعنی « شعر و شاعر از نظر روایات ») چنین بود: (1) برخی از شاعرانی که مدح آن ها در روایات آمده است. (2) روایات درباره شعر و شاعران ممدوح. (3) فضیلت شعر و شاعران در مرثیه امام حسین علیه السلام. (4) ثواب شعر در مرثیه امام حسین علیه السلام. (5) فضیلت شعر و شاعر در مدح اهل بیت عصمت علیهم السلام. (6) شعر و شاعر از نظر روایات. که در اینجا به این ترتیب شکل گرفت: (1) شعر و شاعر از نظر روایات. (2) روایات درباره شعر و شاعران ممدوح. (3) فضیلت شعر و شاعر در مدح اهل بیت عصمت علیهم السلام. (4) برخی از شاعرانی که مدح آن ها در روایات آمده است. (5) فضیلت شعر و شاعران در مرثیه امام حسین علیه السلام. (6) ثواب شعر در مرثیه امام حسین علیه السلام.

2- ر.ک: جامع احادیث الشیعة، ج 7، ص 61، ح 4 و وسائل الشیعة، (ط. آل البيت)، ج 7، ص 405، ح 8.

كَانَ الشَّعْرُ أَبْغَضَ الْحَدِيثِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ .

مبغوض ترین ، و خشم انگیزترین حکایت ها نزد پیامبر صلی الله علیه و اله همانا شعر بود . (1)

3. محمد بن مروان گفت : من و معروف بن خربوذ خدمت امام صادق علیه السلام بودیم و برای هم شعر می خواندیم و از یک دیگر پرسش می نمودیم و آن حضرت شنید پس فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود :

لَا يَمْتَلِي جَوْفُ الرَّجُلِ قِيحًا خَيْرَ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِيَ شِعْرًا .

اگر شکم مردی پر شود از چرک بهتر است از آنکه پر شود از شعر .

معروف عرض کرد : تنها منظور (پیامبر) آن بوده که خود شعر گوید ، امام علیه السلام (به تندی) فرمود : وای بر تو ! این را پیامبر فرمود ؟.

(2)

شاید منظور امام آن باشد که : به علوم پیامبر صلی الله علیه و اله من آشنا و آگاهم نه تو ، چطور تفسیر سخن او را تو می کنی ؟ و ضمناً خود حضرت نیز شعر نمی گفت .

4. پیامبر صلی الله علیه و اله در مورد امرء القیس (که یکی از بزرگان شاعران در زمان جاهلیت است) فرمودند :

يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَهُ لَوَاءُ الشُّعْرَاءِ إِلَى النَّارِ ؛

روز قیامت (امرء القیس) می آید و پرچم شاعران را به دوش می کشد به سوی آتش . (3)

5. از سخنان موجز و فشرده آن حضرت است :

الشعر من ابليس .

ص: 110

1- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 7 ، ص 61 ، ح 5 ؛ مستدرک الوسائل ، (ط . آل البيت) ، ج 6 ، ص 99 ، ح 2 و تفسیر ابو الفتوح ، ج 4 ، ص 418 .

2- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 7 ، ص 61 ، ح 6 و وسائل الشيعة ، (ط . آل البيت) ، ج 76 ، ص 403 ، ح 3 .

3- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 7 ، ص 62 ، ح 9 و وسائل الشيعة (ط . آل البيت) ، ج 7 ، ص 405 ، ح 9 .

جنس شعر (و یا هر شعری) از ابلیس است. (1)

6. امام صادق علیه السلام فرمودند :

مَنْ أَشَدَّ بَيْتَ شَعْرِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَهُوَ حَظُّهُ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

کسی که یک بیت شعر در روز جمعه بخواند پس همان بهره او از این روز خواهد بود. (2)

7. پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمودند :

مَنْ تَمَثَّلَ بِبَيْتِ شَعْرِ مِنَ الْحَنَّا لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لَمْ تَقْبَلْ مِنْهُ صَلَاةُ تِلْكَ اللَّيْلَةِ وَ مَنْ تَمَثَّلَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ لَمْ تَقْبَلْ مِنْهُ صَلَاةٌ فِي يَوْمِهِ ذَلِكَ.

کسی که [بیان و روایت کند]، مثال زند به یک شعر از فحش در شب جمعه، نماز او در آن شب پذیرفته نمی شود، و کسی که مثال زند در روز جمعه قبول نمی شود نماز او در آن روز. (3)

8. خلف بن حمّاد می گوید : به امام رضا علیه السلام عرض کردم : اصحاب ما از پدران شما روایت کرده اند که : شعر در شب و روز جمعه، ماه رمضان و در شب مکروه است و من تصمیم داشتم مرثیه برای حضرت ابی الحسن علیه السلام بگویم (در شب جمعه . خ. ل. و) [حال آنکه] این ماه رمضان است، حضرت به من فرمودند :

إِزْثِ أَبَا الْحَسَنِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ فِي اللَّيْلِ وَ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ فَإِنَّ اللَّهَ يُكَافِئُكَ عَلَى ذَلِكَ.

مرثیه بگو برای حضرت ابی الحسن علیه السلام در شب جمعه و در ماه رمضان و در شب، و در سایر روزها، [زیرا که] خداوند به تو پاداش می دهد. (4)

ص: 111

1- ر.ک : جامع احادیث الشيعة، ج 7، ص 61، ح 7 و وسائل الشيعة، (ط . آل البيت)، ج 7، ص 404، ح 4 .

2- ر.ک : جامع احادیث الشيعة، ج 7، ص 60، ح 1 و وسائل الشيعة، (ط . آل البيت)، ج 7، ص 404، ح 5 .

3- ر.ک : جامع احادیث الشيعة، ج 7، ص 60، ح 2 و ح 3 (بدون تقييد شب و روز به جمعه) و وسائل الشيعة (ط . آل البيت)، ج 7، ص 403، ح 2 .

4- ر.ک : جامع احادیث الشيعة، ج 15، باب 85، ص 465، ح 27 و وسائل الشيعة، ج 14، ص 599 باب 105 ح 8 .

9. حمّاد بن عثمان می گوید : شنیدم از امام صادق علیه السلام فرمودند :

تُكْرَهُ رِوَايَةُ الشُّعْرِ لِلصَّائِمِ وَ الْمُحْرِمِ وَ فِي الْحَرَمِ وَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ أَنْ

يُرْوَى بِاللَّيْلِ ، قَالَ : قُلْتُ : وَ إِنْ كَانَ شِعْرٌ حَقٌّ ؟ قَالَ : وَ إِنْ كَانَ شِعْرٌ حَقًّا .

کراهت هست در روایت شعر برای روزه دار و مُحْرِم و در حرم ، و در روز جمعه و در شب ، گفتم : اگر چه شعر حق باشد ؟ فرمود : اگر چه شعر حق باشد . (1)

10. حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند : مَنْ سَمِعَ مَعْتَمُوهُ يُنْشِدُ شِعْرًا فِي الْمَسَاجِدِ فَقُولُوا : فَضَّ اللَّهُ فَأَكْ ، إِمَّا نُصِبَتْ الْمَسَاجِدُ لِلْقُرْآنِ .

کسی را که شنیدید در مسجد شعر می خواند ، بگوئید : خدا دهانت را بشکند ! مسجد تنها برای قرآن برپا شده است . (2)

11. امام صادق علیه السلام از پدرانشان (در حدیث مناهی) نقل کرده اند :

نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلِهِ أَنْ يُنْشِدَ الشُّعْرَ فِي الْمَسْجِدِ .

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله نهی فرموده شعر در مسجد خوانده شود . (3)

12. علی بن جعفر از برادرش (حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام) نقل می کند :

سَأَلْتُهُ عَنِ الشُّعْرِ أَصْلَحَ أَنْ يُنْشِدَ فِي الْمَسْجِدِ ؟ فَقَالَ : لَا بَأْسَ .

پرسیدم از آن حضرت : آیا شعر در مسجد خوانده می شود ؟ فرمود : باکی نیست... (4)

13. پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرمود :

ص: 112

-
- 1- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 11 ، ص 458 باب 31 ، ح 1 و وسائل الشيعة ، (ط . آل البيت) ، ج 7 ، ص 402 باب 51 .
 - 2- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 4 ، ص 573 ، ح 1 و وسائل الشيعة ، (ط . آل البيت) ، ج 5 ، ص 213 باب 14 ، ح 1 .
 - 3- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 4 ، ص 573 باب 33 ، ح 2 و وسائل الشيعة ، (ط . آل البيت) ، ج 5 ، ص 214 باب 14 ، ح 3 .
 - 4- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 4 ، ص 574 ، ح 3 ؛ وسائل الشيعة ، (ط . آل البيت) ، ج 5 ، ص 213 ، ح 2 و مسائل علی بن جعفر ، ص 156 و 222 .

... انّ من الشعر لِحِكْمَةٌ (1) و انّ من البيان لسحراً .

بعضی از شعرها « حکمت است » و بعضی از بیان ها « سحر » است . (2)

14. امیرالمؤمنین علیه السلام خوشش می آمد که شعر حضرت ابو طالب علیه السلام روایت شود، و در کتاب تدوین گردد، و می فرمود :

تَعَلَّمُوهُ وَعَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ ، فَإِنَّهُ كَانَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَفِيهِ عِلْمٌ كَثِيرٌ .

آن را یاد بگیرید و به فرزندان خودتان بیاموزید ؛ زیرا او بر دین خدا بود و در آن علم بسیاری است . (3)

15. مأمون به امام رضا علیه السلام گفت : شما از شعر روایتی دارید ؟ فرمودند :

قَدْ رَوَيْتُ مِنْهُ الْكَثِيرَ .

حقیقتاً بسیار از آن روایت کرده ام .

آن گاه از حضرت خواست بهترین آن را بخواند (4) ، (تا آخر حدیث) ، و در آن حدیث است که : حضرت اشعار زیادی خواندند . (5)

روایات درباره شعر و شاعران ممدوح

در بین کلمات اهل بیت علیهم السلام به روایاتی برخورد می کنیم که نه تنها از شعر و شاعر مذمت نشده بلکه مورد مدح قرار گرفته ، در اینجا به چند نمونه اشاره می کنیم .

1. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله برای آمدن باران دعا کرد و خداوند باران فرستاد ،

ص: 113

1- یا : لحکماً .

2- ر.ک : جامع احادیث الشیعة ، ج 7 ، ص 61 ، ح 7 و وسائل الشیعة ، (ط . آل البیت) ، ج 7 ، ص 405 ، ح 10 .

3- ر.ک : جامع احادیث الشیعة ، ج 7 ، ص 62 ، ح 10 ؛ وسائل الشیعة ، (ط . آل البیت) ، ج 7 ، باب 105 ، ص 331 ، ح 15 و بحار الأنوار ، (ط . بیروت) ، ج 35 ، ص 115 ، ح 54 .

4- اصل : بهترین آن را در حلم بخواند ، ولی در وسائل الشیعة عبارت « در حلم » وجود نداشت .

5- ر.ک : جامع احادیث الشیعة ، ج 7 ، ص 62 ، ح 11 ؛ وسائل الشیعة ، (ط . آل البیت) ، ج 7 ، ص 404 ، ح 6 .

مردی از بنی کُنانه اشعاری در مدح آن حضرت گفت که با این بیت شروع می شود: لَكَ الْحَمْدُ وَالْحَمْدُ مِمَّنْ شَكَرَ *** سَقِينَا بِوَجْهِ النَّبِيِّ الْمَطَّرِ

پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله برای او دعا کردند و فرمودند:

بِوَأَكِّ اللَّهُ بِكُلِّ بَيْتٍ قُلْتَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ .

خدا عوض هر بیت شعر که گفתי خانه ای در بهشت به تو بدهد . (1)

2. ابولیلی نابغه جُعدی درباره حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله اشعاری گفت (حدود دویست بیت)، شروع آن اشعار این است:

خَلِيلِي غَصَا سَاعَةً وَ تَهَجَّرًا *** وَ يَوْمًا عَلَيَّ مَا أَحْدَثَ الدَّهْرُ أَوْ ذَرَا

آن حضرت در حَقِّش فرمودند:

لَا يُفْضَضُ فَآكَ .

دهانت شکسته مباد . (2)

3. و نیز اشعار دیگری در مدح حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله گفت ، آن حضرت در حَقِّش فرمودند:

لَا يُفْضَضُ اللَّهُ فَآكَ ! لَا يُفْضَضُ اللَّهُ فَآكَ !

خدا دهانت را نشکند ، خدا دهانت را نشکند .

گویند: به برکت دعای آن حضرت صد و سی سال از عمرش رفته بود و هنوز

دندان هایش سالم و سفید مانده بود . (3)

4. در روایتی پیامبر صلی الله علیه و اله فرمودند:

ص: 114

1- ر.ک: الغدير، ج 2، ص 4 (به نقل از امالی شیخ طوسی، ص 46).

2- ر.ک: الغدير، ج 2، ص 5.

3- ر.ک: الغدير، ج 2، ص 5 - 6؛ الكنى والالقباب، ج 3، ص 197؛ الشعر والادب ابن قتيبة، ص 96؛ الاستيعاب، ج 1، ص 311 والاصابة، ج 3، ص 539.

أَهْجُوا بِالشَّعْرِ، إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ ، وَ الَّذِي نَفْسَ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ! كَأَنَّمَا تَنْضِحُونَهُمْ بِالنَّبْلِ .

هجو کنید (کفار و مشرکین را) با شعر، که مؤمن مجاهده می کند با نفس و مال خود، سوگند به آن که جان محمد به دست اوست! گویا شما آن ها را تیرباران می کنید . (1)

5. در روایتی دیگر فرمودند :

وَ الَّذِي نَفْسَ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ! فَكَأَنَّمَا تَنْضِحُونَهُمْ بِالنَّبْلِ فِيمَا تَقُولُونَ لَهُمْ مِنَ الشَّعْرِ .

سوگند به آنکه جان محمد در دست اوست! گویا شما آن ها را تیرباران می کنید، با آن شعرهایی که درباره آن ها می گوید (و آن ها را هجو می کنید). (2)

6. در روایتی (به یکی از شعرا) فرمودند :

أَهْجُ الْمُشْرِكِينَ ! فَإِنَّ رُوحَ الْقُدْسِ مَعَكَ مَا هَاجَيْتَهُمْ . (3)

هجو کن مشرکین را که روح القدس با تو است مادامی که اشتغال به هجو داری . (4)

7. کعب بن مالک (که از شاعران پیامبر صلی الله علیه و اله بود)، پس از نزول این آیه (5) درباره شاعران، عرض کرد : خداوند درباره شعر نازل کرد آنچه را می دانید، شما چگونه رأی می دهید ؟

حضرت فرمودند :

إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَ لِسَانِهِ .

ص: 115

-
- 1- ر.ک : الغدير، ج 2، ص 7؛ مسند احمد حنبل، ج 3، ص 456، ص 460، ج 6، ص 387.
 - 2- ر.ک : الغدير، ج 2، ص 7 و مسند احمد حنبل، ج 3، ص 456 و ص 460، ج 6، ص 387.
 - 3- در روایت دیگر می فرمایند : اهجهم فان جبريل معك، ر.ک : مسند احمد حنبل، ج 4، ص 299، ص 302، ص 303.
 - 4- ر.ک : الغدير، ج 2، ص 8؛ مسند احمد حنبل، ج 4، ص 298 و مستدرک حاکم، ج 3، ص 487.
 - 5- « وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ » (شعراء، آیه 224).

مؤمن جهاد می کند با شمشیرش و با زبانش . (1)

8. کعب بن مالک عرض کرد یا رسول الله ! چه می فرماید درباره شاعران ؟

حضرت فرمودند :

إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُجَاهِدٌ بِسَيْفِهِ وَ لِسَانِهِ ، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَكَانَ مَا يَنْضَحُونَهُمْ بِالنَّبْلِ .

مؤمن مجاهد است با شمشیرش و زبانش ، سوگند به آن که جان من به دست

اوست ! گویا تیر بارانشان می کنید . (2)

9. [و در روایتی حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله به کعب بن مالک فرمودند :

أَهْجُهُمْ ! فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُوَ أَشَدُّ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبْلِ .

هجو کن آن ها را ، سوگند به آن که جان من به دست اوست ! این کار برایشان شدیدتر است از تیرباران . (3)

توضیح و بیان

سه روایت اول (برکات دعای حضرت پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و اله برای نزول باران و مدح آن مرد از بنی کنانه و نیز نابغه جعدی و دعای پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و اله برای آن دو)، شاهد گویایی است که آن اشعار در طریق تثبیت ایمان و در جهت اثبات یکی از اصول دین (یعنی مقام نبوت) و مقرب بودن پیامبر صلی الله علیه و اله نزد خداوند متعال، از مواردی است که در آیه شریفه از مذمت استثنا شده است: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (4) و بیانش در شرح آیات گذشت .

ص: 116

1- ر.ک: الغدير، ج 2، ص 9 و مسند احمد حنبل، ج 3، ص 456 .

2- ر.ک: نور الثقلين، ج 4، ص 70، ح 105 .

3- ر.ک: نور الثقلين، ج 4، ص 71، ح 108 (به نقل از جوامع الجامع).

4- مگر آن شاعرانی که اهل ایمان و نیکو کارند . (شعراء، آیه 227).

همچنین سه روایت دیگر (در موارد ترغیب در هجو مشرکین)، مشمول این قسمت از آیه خواهد شد : « وَانْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ » (1)

(چنانچه قبلاً شرح دادیم) (9).

و همچنین [سه] روایت دیگر دلالت دارد بر آنکه مؤمن به زبان شاعرانه خود علیه مخالفین و کفار جهاد می کند مانند جهاد با شمشیر .

پس این روایات با آیات قرآن هم صدا و بیانش یکی است .

فضیلت شعر و شاعر در مدح اهل بیت علیهم السلام

1. عبد الله بن فضل هاشمی گوید : امام صادق علیه السلام فرمودند :

مَنْ قَالَ فِينَا بَيْتَ شِعْرِ بَنِي اللَّهِ تَعَالَى لَهُ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ .

کسی که درباره ما یک بیت شعر بگوید ، خدای تعالی خانه ای برایش در بهشت

سازد . (2)

2. حسن بن جهم گوید : شنیدم از امام رضا علیه السلام می فرمودند :

مَا قَالَ فِينَا مُؤْمِنٌ شِعْرًا يَمْدَحُنَا بِهِ إِلَّا بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعُ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ يَزُورُهُ فِيهَا كُلُّ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَكُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ .

هیچ مؤمنی در مدح ما شعری نگفت جز آن که خداوند تعالی شهری در بهشت برایش می سازد که از دنیا هفت مرتبه بزرگتر است و در

آنجا هر ملک مقرب و پیامبر مرسل او را زیارت می کند . (3)

3. علی بن سالم از پدرش نقل می کند از امام صادق علیه السلام که فرمودند :

ص: 117

1- و برای انتقام از هجو و ستمی که در حق آن ها (و سایر مؤمنان) شده (با نظم سخن و طبع شعر) از حق یاری خواستند (و به شمشیر زبان با دشمنان دین جهاد کردند که اینان را مؤمنان پیروی خواهند کرد) . (شعراء آیه 227) .

2- ر.ک : جامع احادیث الشیعة ، ج 15 ، باب 85 ، ص 455 ، ح 9 (به نقل از : عیون اخبار الرضاعلیه السلام ، ج 1 ، ص 7) .

3- ر.ک : جامع احادیث الشیعة ، ج 15 ، باب 85 ، ص 456 ، ح 10 (به نقل از : عیون اخبار الرضاعلیه السلام ، ج 1 ، ص 7) .

مَا قَالَ فِينَا قَائِلٌ بَيْتًا مِنَ الشَّعْرِ حَتَّى يُؤَيِّدَ بِرُوحِ الْقُدُسِ .

هیچ گوینده ای بیت شعری درباره ما نکفت تا آنکه تأیید گردد به وسیله روح القدس . (1)

4. امام باقر علیه السلام (در حدیثی) به کمیت شاعر فرمودند : ... من همان را به تو می گویم که رسول خدا صلی الله علیه و اله به حسان بن ثابت فرمود :

لَنْ يَزَالَ مَعَكَ رُوحُ الْقُدُسِ مَا دُمْتَ تَمْدَحُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .

همیشه روح القدس با تو باشد مادامی که ما اهل بیت را مدح می کنی . (2)

این تعبیر با تفاوتی ، در چند روایت دیگر نیز موجود است . (3)

5. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله دعای باران خواند و دستش را برنگردانده بود که شهر مدینه را ابر احاطه کرد و باران آمد ، حضرت خشنود شد و تبسم کرد و فرمود : اگر ابوطالب زنده بود از آن شعری که گفته بود چشمش روشن می شد ، ... علی بن ابی طالب علیهما السلام عرض کرد : گویا مورد نظر شما این شعر است یا رسول الله !

وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ *** ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

و بقیه اشعار را به دنبالش خواند ، حضرت فرمود : آری پس از آن مردی از « کُتَّانَه » برخاست و اشعاری گفت :

لَكَ الْحَمْدُ وَالْحَمْدُ مِمَّنْ شَكَرَ *** سَقِينَا بِوَجْهِ النَّبِيِّ الْمَطْرَ

تا آخر ابیات... حضرت در حقیقت دعا کرد ، فرمودند :

بَوَّأَكَ اللَّهُ يَا كُتَّانِي ! بِكُلِّ بَيْتٍ قُلْتَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ .

ص: 118

1- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 15 ، باب 85 ص 456 ، ح 11 (به نقل از عيون اخبار الرضا عليه السلام ، ج 1 ، ص 7) .

2- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 15 ، باب 85 ، ص 456 ، ح 12 (به نقل از مستدرک الوسائل ، ج 10 ، ص 396) .

3- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 15 ، باب 85 ، ص 456 ، ح 13 (به نقل از دعائم الاسلام ، ج 2 ، ص 323) ، و ص 457 ، ح 14 (به نقل از رجال کشی ، ص 207) و ذیل ح 14 (به نقل از کافی ، ج 8 ، ص 102) .

ای کنانی ؛ خداوند به هر بیت شعری که گفתי خانه ای در بهشت مسکن تو کند! (1)

. عباس بن عبد المطلب قدس سره به حضور پیامبر صلی الله علیه و اله رسید و گفت : یا رسول الله ! من تصمیم دارم مدح شما را بگویم ، فرمودند :

قُلْ يَا عَمَّ! لَا فَضَّ اللَّهُ فَآكَ .

بگو ای عمو! خدا دهانت را نشکند .

پس شروع کرد و گفت : مِنْ قَبْلِهَا كُنْتُ فِي الصَّلَالِ وَفِي... تا آخر اشعار. (2)

شعرای مدح شده در روایات اهل بیت علیهم السلام

1. حسان بن ثابت : (3) اوّل کسی است که واقعه غدیر خم را به شعر خود ، در طول تاریخ ، تثبیت کرده و آن را از گزند روزگار حفظ نمود . او همانند محدثین و مورّخین که یثداً بیث ، این [امانت کبری و این] ولایت عظمی را برای نسل های آینده ، در کتب خویش نگهداری کردند ، در شعر زیبای خود موجب نگهداری آن شد .

او پس از آن که حضرت علی بن ابي طالب امیر المؤمنین علیه السلام ، به خلافت منصوب شدند ، به خدمت پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و اله رسید و عرض کرد : اجازه می دهید در این باره اییاتی شعر بسرایم ؟ فرمودند :

قُلْ عَلِيٌّ بَرَكَةٌ (4) الله .

بگو بر برکت خدا .

ص: 119

-
- 1- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 15 ، باب 85 ، ص 464 ، ح 26 (به نقل از : مستدرک الوسائل ، ج 10 ، ص 388) .
 - 2- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 15 ، باب 85 ، ص 465 ، ح 28 (به نقل از : مستدرک الوسائل ، ج 10 ، ص 391) .
 - 3- در الکنی و الالقب به عنوان « ذوالآكلة » ذکر شده : ذوالآكلة حسان بن ثابت بن المنذر بن حرام الأنصاری ... یکنی ابا الولید ... که صد و بیست سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام زندگی کرده است . ر.ک : الکنی و الالقب ، ج 2 ، ص 239 .
 - 4- نسخه : ببرکة الله .

و او این اشعار را گفت :

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ، نَبِيِّهُمْ *** بِخَمٍّ وَأَسْمَعُ بِالرَّسُولِ (1) مُنَادِيًا

فَقَالَ : فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَ نَبِيِّكُمْ ؟ (2) *** فَقَالُوا وَلَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا

إِلَهُكَ مَوْلَانَا ، وَأَنْتَ نَبِينَا *** وَ لَمْ تَلْقَ مِنَّا فِي الْوِلَايَةِ عَاصِيًا (3)

فَقَالَ لَهُ : قُمْ يَا عَلِيُّ ! فَاتَّبِعْنِي *** رَضِيئَتِكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَ هَادِيًا

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ ، فَهَذَا وَ لِيَّهُ *** فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقٍ مُوَالِيًا

هُنَاكَ دَعَا : أَللَّهُمَّ وَالِ وِلِيِّهِ *** وَكُنْ لِلَّذِي عَادَا عَلِيًّا مُعَادِيًا

سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در حق او دعا کردند :

لا تزال يا حسان! مؤيداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك ؛

مؤيد باشی به روح القدس ، مادامی که با زبانت ما را یاری می کنی . (4)

لكن این حسان - بعد از آن واقعه - نتوانست در همین موضوعی که شعر گفته بود پایدار بماند و از ولایت و امامت (5) امیرالمؤمنین علیه السلام منحرف شد ؛ که تقیید دعای پیامبر صلی الله علیه و اله غیب گویی از آینده اوست .

2. کمیت رحمة الله (6) از شخصیت ها و دانشمندان بزرگ شیعه ، شاعر زبر دست با خلوص

ص: 120

1- خ.ل: بِالنَّبِيِّ .

2- خ.ل: وَلِيِّكُمْ . طرائف: أَلَسْتُ أَنَا مَوْلَاكُمْ وَ وَلِيِّكُمْ؟، الاربعين للشيخ الماحوزي: بِأَنِّي مَوْلَاكُمْ نَعَمْ وَ نَبِيِّكُمْ.

3- طرائف: وَ لَا (أَوْ: فَلَا) تَجِدَنَّ فِي الْخَلْقِ لِلْأَمْرِ عَاصِيًا.

4- ر.ك: الغدير، ج 2، ص 34؛ الاربعين للشيخ الماحوزي، ص 147؛ الاربعين، محمد طاهر قمي، ص 119؛ الطرائف، سيد بن طاووس، ص 146؛ خلاصة عبقات الأنوار، ج 7، ص 303 و ج 8، ص 315؛ مناقب علي بن أبي طالب، ص 80؛ فرائد السمطين، ج 1، ص 72 و مناقب خوارزمي، ص 136.

5- اصل: خلافت .

6- متولد سنه 60 و متوفای سنه 126 ق . كان في الكمية عشر خصال لم تكن في شاعر كان خطيب ، اسد فقيه الشيعة ، حافظ القرآن العظيم ، ثبت الجنان ، كاتباً حسن الخط ، نسابة ، جدلاً و هو اول من ناظر في التشيع ، رامياً لم يكن في اسد ارمى منه ، فارساً شجاعاً ، سخياً ديناً . و هو ابو المستهل الكمية بن زيد بن خنيس بن مخالذ... ولد سنة ستين (60) عام شهادة الامام السبط الشهيد (أبي عبدالله الحسين عليه السلام).... و توفي شهيداً بالكوفة في خلافة مروان ابن محمد سنة 126 كما ذكره في الغدير . ر.ك: الغدير ج 2، ص 195 ،

196 و 211؛ خزنة الادب ج 2، ص 69؛ شرح الشواهد، ص 13.

و همّتی بلند ، محبّ و علاقمند به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و مورد علاقه ائمه طاهرين عليهم السلام بود ، او از کسانی است که درباره غدیر خم غدیریّه دارد، که قسمتی از آن چنین است :

أَرَى (1) الرَّحْمَنَ يَصْدَعُ بِالْمَثَانِي *** وَكَانَ لَهُ أَبُو حَسَنِ قَرِيباً

حُطُوطاً فِي مَسَرَّتِهِ وَ مَوْلَى *** إِلَى مَرْضَاةِ خَالِقِهِ سَرِيباً

وَ أَصْفَاهُ النَّبِيُّ عَلَى اخْتِيَارٍ *** بِمَا أَعْيَى الرُّفُوضِ لَهُ الْمُدِيْعاً

وَ يَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحَ غَدِيرِ حُمٍّ *** أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعاً

وَ لَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَايَعُوهَا *** فَلَمْ أَرِ مِثْلَهَا خَطِراً مَبِيعاً

فَلَمْ أَبْلُغْ بِهَا لَعْنًا وَ لَكِنْ *** أَسَاءَ بِذَلِكَ أَوْلَهُمْ صَنِيعاً

فَصَارَ بِذَلِكَ أَقْرَبُهُمْ لِعَدْلِ *** إِلَى جَوْرِ وَ أَحْفَظُهُمْ مَصْنِيعاً

أَضَاعُوا أَمْرَ قَائِدِهِمْ فَضَلُّوا *** وَأَقْوَمُهُمْ لَدَى الْحَدَثَانِ رِيباً (2)

تا آخر اشعار....

از کمیت نقل شده : در خواب امیرالمؤمنین علیه السلام را دید ، به او فرمودند : « قصیده عینیّه » خودت را بخوان ! او خواند تا رسید به این شعر :

وَ يَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحَ غَدِيرِ حُمٍّ *** أَبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ لَوْ أُطِيعاً

حضرت فرمود : راست گفتمی ، سپس آن حضرت این بیت را سرود :

وَ لَمْ أَرِ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ يَوْمًا *** وَ لَمْ أَرِ مِثْلَهُ حَقًّا أَضِيعاً (3)

از فرزند کمیت نقل است : در خواب پیامبر صلی الله علیه و اله را دید به او فرمودند : ابیات عینیّه پدرت را بخوان ! و چون رسید به : وَ يَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحَ غَدِيرِ حُمٍّ ، آن حضرت شدیداً

ص: 121

1- الغدير : لدى.

2- ر.ک : الغدير ، ج 2 ، ص 180 .

3- ر.ک : الغدير ، ج 2 ، ص 183 ؛ تفسير ابو الفتوح ، ج 2 ، ص 193 .

گریه کرد و فرمود: پدرت راست گفت، رحمت خدا بر او باد، آری! به خدا سوگند! ندیدم حقی مانند آن ضایع شده باشد. (1)

و نیز نقل است که: کمیت شبی به حضور امام باقر علیه السلام رسید و «قصیده میمیه» خود را که در مصائب حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود خواند:

مَنْ لِقَلْبٍ مُتِّمٍ مُسْتَهَامٍ *** غَيْرَ مَا صَبَوَةٌ وَلَا أَحْلَامٍ (2)

تا رسید به این شعر:

وَقَتِيلٍ بِالطَّفِّ غَوْدِرَ مِنْهُمْ *** بَيْنَ غَوَّاءِ أُمَّةٍ وَ طَغَامٍ (3)

آن حضرت گریه کرد و فرمود:

اگر نزد ما، مالی بود به تو بخشش می کردم، و لکن برای تو همان دعایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله برای حسان بن ثابت کرد، می باشد که «لَا زِلْتُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ، مَا ذَبَّيْتَ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ».

کمیت از خدمت آن حضرت مرخص شد و به حضور عبد الله بن حسن (4) بن علی رسید و آن قصیده را خواند، آن جناب قباله مزرعه ای که به چهار هزار دینار خریداری کرده بود را با شهادت شهود به او عطا فرمود.

کمیت در مقابل عرض کرد: پدر و مادرم فدایت! اگر برای دیگران می گفتم برای دنیا بود، ولی به خدا قسم! برای شما برای خدا گفتم و آنچه برای خداست بها و مالی در برابرش نخواهم گرفت... (5)

امام سجاد علیه السلام درباره او فرمودند:

ص: 122

1- ر.ک: الغدير، ج 2، ص 183 (به نقل از صراط المستقيم بياضي العاملي).

2- این بیت اول قصائد کمیت رحمة الله معروف به قصائد هاشمیات می باشد که بالغ بر 103 بیت است.

3- الطغام: أو غاد الناس و أراذلهم، الواحد والجمع فيه سواء.

4- الغدير: حسين.

5- ر.ک: الغدير، ج 2، ص 187 (به نقل از: مروج الذهب، مسعودی، ج 2، ص 195).

اللَّهُمَّ إِنَّ الْكُمَيْتَ جَادَ فِي آلِ رَسُولِكَ وَذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ بِنَفْسِهِ حِينَ صَنَّ النَّاسُ وَأَظْهَرَ مَا كَتَمَهُ غَيْرُهُ [مِنْ الْحَقِّ] .

بار خدایا؛ حقیقتاً این کمیت سخاوت مندانه در راه آل رسول تو و اولاد پیغمبرت، خود را [در معرض هلاکت قرار] داد (1)، هنگامی که مردم از آن بخل کردند، و اظهار کرد از حق، آنچه را دیگران کتمان کردند. (2)

سپس درباره او دعا فرمودند:

[اللَّهُمَّ] فَأَحْيِهِ سَعِيداً وَأَمِتُهُ شَهِيداً وَأَرِهِ الْجَزَاءَ عَاجِلاً وَأَجْزِلْ لَهُ جَزِيلَ الْمُثُوبَةِ آجِلاً فَإِنَّا قَدْ عَجَزْنَا عَنْ مَثُوبَتِهِ . (3)

[بار خدایا!] پس او را زندگی با سعادت، و مرگی در شهادت مرحمت کن و پاداش او را در این دنیا به او نشان ده و در آخرت ثوابش را نیکو فرما! به تحقیق که ما از پاداش او عاجز و ناتوانیم. (4)

و نیز از او نقل است که: روزی بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و عرضه داشتم: اشعاری درباره شما گفته ام؛ اجازه بفرما بخوانم، فرمود: ایام البیض (5) است (یعنی: خواندن شعر مناسب نیست)، عرض کردم آن ها در خصوص شماست.

فرمود: بیاور! شروع کردم و گفتم:

أَضْحَكُنِي الدَّهْرُ وَأَبْكَانِي *** وَالدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَالْوَانِ

لِتِسْعَةِ بِالطَّفِّ قَدْ عُودِرُوا *** صَارُوا جَمِيعاً رَهْنِ أَكْفَانِ

ص: 123

1- جاد بنفسه: نزدیک به مردن رسید.

2- ر.ک: الغدير، ج 2، ص 189 و 200.

3- اصل: مَثُوبَتِهِ، ولی در الغدير مُكَافَاتِهِ ضبط شده.

4- ر.ک: الغدير، ج 2، ص 189.

5- ایام البیض: سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه قمری را می گویند و مطالب جالبی در وجه تسمیه آن در روایات وجود دارد که باید طالب آن مراجعه کند.

آن حضرت گریست و فرزندش امام صادق علیه السلام نیز گریست ، و شنیدم زنی هم از پشت پرده می گریست ، پس از آن که به این شعر رسیدم :

وَسَيْتٌ لَا يُتَجَازَى بِهِمْ *** بَنُو عَقِيلٍ خَيْرَ فُرْسَانٍ

ثُمَّ عَلِيُّ الْخَيْرِ مَوْلَاهُمْ *** ذَكَرَهُمْ هَيْجَ أَحْزَانِي

آن حضرت گریست و فرمود :

مَا مِنْ رَجُلٍ ذَكَرْنَا [أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ] يَخْرُجُ مِنْ عَيْنَيْهِ مَاءٌ وَلَوْ مِثْلَ جُنَاحِ الْبُعُوضَةِ إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَجَعَلَ ذَلِكَ الدَّمْعَ حِجَابًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ.

هیچ فردی ما را یاد نکرد [یا : یاد نشدیم نزد کسی]، از چشم او به قدر بال پشه ای اشک خارج شد ، جز آنکه خدا برایش خانه ای در بهشت می سازد ، و مانعی بین او و بین آتش می گردد .

و چون به این شعر رسیدم :

مَنْ كَانَ مَسْرُورًا بِمَا مَسَّكُمْ *** أَوْ شَامِتًا يَوْمًا مِنَ الْآنِ

فَقَدْ ذَلَلْتُمْ بَعْدَ عِزِّ فَمَا *** أَدْفَعُ ضَيْمًا حِينَ يَعْشَانِي

آن حضرت دستم را گرفت و فرمود :

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكَمِيتِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ .

و چون به این شعر رسیدم :

مَتَى يَقُومُ الْحَقُّ فِيكُمْ؟ مَتَى *** يَقُومُ مَهْدِيكُمْ الثَّانِي؟ (1)

حضرت فرمود :

ص: 124

1- شاید مراد شاعر از مهدی اوّل محمد پسر عبدالله محض باشد که بنی العباس برای او بیعت گرفتند و حتّی امام صادق علیه السلام را حاضر کردند که بیعت بگیرند و حضرت از آینده اش خبر دادند (که همگی در نهضت بنی العباس ذکر شده است) و شاید مراد محمّد حنفیه باشد که بعضی از شیعه او را مهدی موعود دانسته اند .

سریعاً! - إن شاء الله - سریعاً!.

سپس فرمود: ای ابوالمستهل! قائم ما نهمین از فرزندان حسین علیه السلام است؛ چون امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله دوازده نفرند که دوازدهمین آن ها قائم علیه السلام است. عرض کردم یا سیدی! آن ها که دوازده نفرند کیانند؟

فرمود: اول آن ها علی بن ابی طالب علیهما السلام، بعد از او حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، بعد از علی بن الحسین علیهما السلام، بعد از او من، و بعد از من این [آقا]؟ و دستش را بر شانه جعفر علیه السلام نهاد، عرض کردم: بعد از این [آقا]؟ فرمود: فرزندش موسی علیه السلام، و بعد از موسی علیه السلام علی علیه السلام، و بعد از علی علیه السلام فرزندش محمد علیه السلام، و بعد از محمد علیه السلام فرزندش علی علیه السلام، و بعد از علی علیه السلام فرزندش احسن علیه السلام و او پدر «قائم» است که خروج می کند، فِيمَا لَدُنِّيَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا وَيُشْفِي صُدُورَ شِيعَتِنَا!.

عرض کردم کی خروج می کند؟

فرمود: از پیغمبر صلی الله علیه و اله سؤال شد، فرمود: مثَلش مانند قیامت است که نمی رسد مگر به طور ناگهانی. (1)

3. اسماعیل بن محمد الحمیری رحمة الله معروف به «سید حمیری»: در سنه 105 هجری در عمان متولد شد و در رُمیله بغداد، در زمان هارون الرشید سنه 173، وفات کرد. (2)

در ابتدا از کیسانیه و به امامت محمد بن الحنفیه قائل بود، سپس به برکت امام

ص: 125

1- ر.ک: الغدير، ج 2، ص 202 - 203؛ كفاية الاثر خزازقمي، ص 249 و بحار الأنوار، ج 36، ص 391.

2- السيد الحميري إسماعيل بن محمد الحميري «سيد الشعراء»، حاله في الجلالة ظاهر و مجده باهر، روى أن الصادق عليه السلام لقاه فقال: سمّتك أمك سيّداً ووقفت في ذلك «أنت سيد الشعراء»، وقال العلامة في حقه: ثقة جليل القدر عظيم الشأن و المنزلة رحمه الله... و ولد السيد الحميري سنة 105 و توفي سنة 173 أو 178 (على قول الغدير)، أو 179 (على قول الكنى واللقاب)، فبعثت الأكابر و الشرفاء من الشيعة سبعين كفنّاً له و كفنّ بأكفان و جّهبها الرشيد بأخيه و ردّ الأكفان على أهلها و صلّى عليه أخوه على ابن مهدي العباسي و دفن ب- «جنبيه» ناحية من كرخ بغداد. ر.ك: الكنى واللقاب، ج 2، ص 334 و 339 و الغدير، ج 2، ص 213 و 297.

صادق علیه السلام شیعه شد (1)، در ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام [کوشا و ثابت قدم] و در علوم دین و تاریخ دانشمندی بزرگ بود

او اضافه بر اشعار بسیار که در مدح و مرثیه، و فضائل ائمه طاهرین علیهم السلام انشاء کرده، مقید بود فضائل مأثوره امیرالمؤمنین علیه السلام را به نظم در آورد، نقل است که:

روزی سید - در محله ای از محله های کوفه - بر اسبی سوار بود؛ گفت: اگر کسی فضیلتی برای علی بن ابی طالب علیهما السلام ذکر کند که من در آن شعر نگفته باشم (2)، اسبم و آنچه بر اوست، مال او باشد، هر کسی شروع کرد حدیثی بیاورد و او شعرش را در آن باره می خواند، تا این که مردی روایتی از ابی الرعل مُرادى ذکر کرد که: امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند، هنگام وضو گرفتن برای نماز، کفش خود را از پا بیرون آوردند که یک افعی با شتاب درون آن رفت، پس از آن که خواستند بپوشند کلاغی آن را برداشت و بالا برد و سپس از آن جا انداخت؛ افعی از آن بیرون افتاد، سید حمیری آنچه وعده کرده بود، به او داد، و سپس این حدیث را فوراً به شعر در آورد:

(3)

أَلَا يَا قَوْمِ! لِلْعَجَبِ الْعِجَابُ *** لِحُفِّ أَبِي الْحُسَيْنِ وَ لِلْحُبَابِ (4)

تا آخر شعر....

[در این زمینه این شعر نیز از اوست:

كَمَنْ فِي حُفِّ الْوَصِيِّ حَيَّةٌ *** سَبَسَبَهَا الرَّاقِي فِيهِ بِالْحَيْلِ]

ص: 126

1- بعد از تنبّهش قصیده ای گفت با این مطلع: تجعفرتُ باسم الله و الله أكبر *** أيقنت أن الله يعفو و يغفر ر.ک: شرح الاخبار قاضی نعمان مغربی، ج 3، ص 293؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 370 و الغدير، ج 2، ص 245.

2- اصل: نگفته ام.

3- ر.ک: الکنی و الالقاب، ج 2، ص 334؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 136؛ الاغانی، ج 7، ص 256؛ مدینه المعاجز، ج 1، ص 406 و بحار الأنوار، ج 41، ص 243.

4- الحباب: بالضمّ الحیة.

مرحوم علامه امینی قدس سره در الغدير بيست و سه غديره از او آورده اند ، دهمين از آن ها همين قصيده معروف به « قصيده عينيه » است (1) که قسمتی از آن را در اینجا می آوریم :

لَأْمُ عَمْرٍو بِاللَّوِي مَرْبَعٌ *** طَامِسَةٌ أَعْلَامُهَا بُلُقَعٌ

بعد از شش بیت می فرماید :

عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ أَتَوْا أَحْمَدًا *** بِخِطَّةٍ لَيْسَ لَهَا مَوْضِعٌ

قَالُوا لَهُ : لَوْ شِئْتَ أَعْلَمْتَنَا *** إِلَى مَنِ الْعَايَةُ وَالْمَنْزَعُ

إِذَا تَوَفَّيْتَ وَفَارَقْتَنَا *** وَفِيهِمْ فِي الْمُلْكِ مَنْ يَطْمَعُ

فَقَالَ : لَوْ أَعْلَمْتُمْكُمْ مَفْرَعًا *** كُنْتُمْ عَسَيْتُمْ فِيهِ أَنْ تَصْنَعُوا

صَنِيعَ أَهْلِ الْعِجْلِ إِذْ فَارَقُوا *** هَارُونَ فَالْتَرَكُ لَهُ أَوْسَعُ

وَ فِي الَّذِي قَالَ بَيَانَ لِمَنْ *** كَانَ إِذَا يَعْقِلُ أَوْ يَسْمَعُ

ثُمَّ أَتَتْهُ بَعْدَ ذَا عَزْمَةٌ *** مِنْ رَبِّهِ لَيْسَ لَهَا مَدْفَعُ

بَلِّغْ وَالْأَلَمَ تَكُنْ مُبْلِغًا *** وَاللَّهُ مِنْهُمْ عَاصِمٌ يَمْنَعُ

فَعِنْدَهَا قَامَ النَّبِيُّ الَّذِي *** كَانَ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ (2) يُصَدِّعُ

يَخْطُبُ مَأْمُورًا وَ فِي كَفِّهِ *** كَفُّ عَلَيَّ ظَاهِرٌ يَلْمَعُ

رَافِعُهَا أَكْرِمُ بِكَفِّ الَّذِي *** يُرْفَعُ وَ الْكَفِّ الَّذِي تُرْفَعُ

يَقُولُ وَ الْأَمْلَاكُ مِنْ حَوْلِهِ *** وَاللَّهُ فِيهِمْ شَاهِدٌ يَسْمَعُ

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ ، فَهَذَا لَهُ *** مَوْلِي ، فَلَمْ يَرْضُوا وَ لَمْ يَقْنَعُ

فَأَتَاهُمُوهُ وَ حَنَّتْ فِيهِمْ *** عَلَى خِلَافِ الصَّادِقِ الْأَصْلَعِ

وَ ضَلَّ قَوْمٌ غَاظَهُمْ فِعْلُهُ *** كَأَنَّمَا أَنَا فُهُمْ تُجَدِّعُ

ص: 127

2- طبق نقل الغدير : يَأْمُرُ بِهِ ، ولى بحار الانوار چنین نقل کرده : يَأْمُرُهُ .

حَتَّىٰ إِذَا وَارَوْهُ فِي لَحْدِهِ *** وَانصَرَفُوا عَنْ دَفْنِهِ ضَيَّعُوا

مَا قَالَ بِالْأَمْسِ وَأَوْصَى *** بِهِ وَأَشْتَرُوا الضَّرَّ بِمَا يَنْفَعُ

این قصیده حدود 54 بیت است که پس از قتل زید بن علی علیهما السلام در حضور امام صادق علیه السلام خوانده شد . (1)

و همان قصیده ای است که مرحوم علامه مجلسی از امام رضا علیه السلام خوابی درباره اش از جدشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل می کند که سهل بن ذبیان از آن حضرت نقل می کند و خلاصه اش این است : امام رضا علیه السلام برای سهل فرمودند :

در خواب جدم را دیدم با علی ، فاطمه ، حسن و حسین علیهم السلام و نزدشان سید حمیری این قصیده را می خواند ؛ و چون رسید به این مصرع :

وَوَجْهُهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطَلَّعُ (2) پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و دیگران که با ایشان بودند گریستند ، و چون رسید به این بیت :

قَالُوا لَهُ : لَوْ شِئْتَ أَعْلَمْتَنَا *** إِلَىٰ مِنَ الْغَايَةِ وَالْمَفْرَعُ

پیامبر صلی الله علیه و اله دست هایشان را بالا بردند و گفتند : خدایا ! تو شاهدهی بر من و بر آن ها که من آن ها را آگاه کردم که هدف و پناهگاه (3) علی بن ابی طالب علیهما السلام است ، و به

ص: 128

1- ر.ک : الکنی و الالقاب ، ج 2 ، ص 335 .

2- این شعر در بعضی منابع هنگام نقل شعر ، چنین ضبط شده : « وجهه كأنه الشمس إذا تطلع » ، ولی هنگام نقل عبارت روایت - کما اینکه در آخر همین روایت به منابع آن اشاره خواهیم کرد - چنین نقل شده : « وَ وَجْهُهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطَلَّعُ » . جهت استفاده بهتر ، بیت کامل و سه بیت قبل از آن را در این جا می آوریم : فالتاس يوم البعث راياتهم *** خمس فمناها هالك أربع فاندها العجل وفرعونها (1) *** و سامري الأمة المفضع (2) و مخدع من دینه مارق (3) *** أجدع (4) عبد لكع أو كع و راية فاندها وجهه *** كأنه الشمس إذا تطلع نسخه بدل : (1) فرعونها ، (2) المفضع ، (3) و مارق من دینه مخرج ، (4) أسود . ر.ک : صراط المستقيم بياضي عاملي ، ج 3 ، ص 39 ؛ بحار الأنوار، ج 47، ص 326 و الغدير، ج 2، ص 220.

3- الغاية و المفرع .

دست خود به ایشان اشاره نمودند ، پس از فراغت از خواندن قصیده ، پیغمبر صلی الله علیه و اله به من متوجه شدند و فرمودند : ای علی بن موسی !

إِحْفَظْ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ وَ مُرِّ شِيعَتَنَا بِحِفْظِهَا وَ أَعْلَمِهِمْ أَنَّ مَنْ حَفِظَهَا وَ أَدَمَّنَ قِرَائَتَهَا ضَمَّنَتْ لَهُ الْجَنَّةَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى .

[ای علی بن موسی الرضا!] این قصیده را حفظ کن و دستور بده شیعیانمان حفظ کنند ، و آگاهشان کن که هرکس آن را حفظ کند و به خواندنش مداومت کند ، من بهشت را برای او ضامنم ،

امام رضا علیه السلام می فرماید : جدم آن را مکرراً بر من خواندند تا من آن را حفظ کردم . (1)

مرحوم علامه امینی رحمة الله در الغدير بیست و سه غدیریّه از او نقل کرده .

سیّد حمیری در میان شیعه با عظمت بود چنانچه صاحب عقد الفرید می گوید : او زعیم و بزرگ شیعه بود ، و از شیعیان آن قدر نسبت به او تعظیم می شد که برای او در مسجد کوفه تکیه گاه و بالش (2) می نهادند .

و جعفر بن عفان طائی به سیّد می گفت : یا أَبَاهَا شِم ؛ أنت الرأس و نحن الأذناب . (3) علما و مورّخین برسید و اشعارش بسیار تمجید و ثنا گفته اند .

و از مرزبانی (4) نقل شده (5) که گفته : شنیده نشده کسی بیشتر و زیباتر از سید شعر گفته باشد . (6)

ص: 129

1- ر.ک : الغدير ، ج 2 ، ص 222 ؛ الكنى واللقاب ، (ط . مكتبة الصدر) ، ج 2 ، ص 336 ؛ بحار الأنوار ، ج 11 ، ص 150 .

2- اصل : و ساده . قرارا دادن و ساده کنایه از بزرگی و علو مقام شخص می باشد .

3- ر.ک : عقد الفرید ابن عبدربه ، ج 2 ، ص 289 و الغدير ، ج 2 ، ص 235 .

4- ر.ک : عقد الفرید ابن عبدربه ، ج 2 ، ص 289 و الغدير ، ج 2 ، ص 235 . أبو عبدالله محمد بن عمر ان المرزباني متوفى 378 ق ، له كتاب أخبار السيّد و هو جزء من كتابه أخبار الشعراء أو معجم الشعراء .

5- ر.ک : الغدير ، ج 2 ، ص 237 .

6- اصل : شنیده نشده کسی را شعر گفته باشد بسیار و زیبا غیر از سیّد .

سید حمیری ده نفر از خلفا را درک کرد، پنج نفر از بنی امیه :

1. هشام ابن عبد الملک ؛ 2. ولید ابن یزید ابن عبد الملک ؛ 3. یزید ابن الولید ؛ 4. ابراهیم ابن الولید ؛ 5. مروان ابن محمد ابن مروان ابن الحکم (معروف به مروان حمار) که آخرین سلاطین بنی امیه بود و به دست بنی العباس کشته شد .

و پنج نفر از بنی العباس که عبارتند از :

1. سفاح ؛ 2. منصور ؛ 3. مهدی ابن منصور ؛ 4. هادی ابن مهدی ؛ 5. هارون الرشید .

او در برابر این دوره های پر موج مانند دیگر شیعیان در محنت بود . گویند : برای او نزد رشید سعادت کردند که « رافضی » است ؛ سید گفت : اگر رافضی کسی است که بنی هاشم را دوست دارد و بر دیگران مقدم می دارد من از آن دست بر نمی دارم و عذرخواهی هم نمی کنم ، و اگر غیر از این است من به آن قائل نیستم ، و با این بیان زیبا خود را از شر او تبرئه کرد .

4. سفیان بن مصعب کوفی رحمة الله (1) معروف به « عبدی »: از شاعران بزرگ قرن دوم هجری و از کسانی است که به ائمه طاهرين عليهم السلام کمال نزدیکی و ولایت و ارادت را می ورزید ، در اشعارش مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرين عليهم السلام را تضمین می کرد ، و در مدح و مرثیاتی آن ها بسیار شعر و مرثیه سروده است .

مرحوم علامه امینی رحمة الله می گوید : من از او درباره غیر آل الله عليهم السلام شعری نیافتم . (2) او در زنده کردن دین و مذهب ، و اطراف آن هر چه بیشتر شعر می سروده و علاقه و عشقی به غیر آن نداشته به طوری که امام صادق علیه السلام درباره او چنین فرموده است :

ص: 130

1- ابو محمد سفیان بن مصعب الكوفي که بنا به گفته علامه امینی رحمة الله در الغدير از تاریخ تولد و وفات او اطلاعی در دست نیست .
ر.ک : الغدير ، ج 2 ، ص 294 .

2- ر.ک : الغدير ، ج 2 ، ص 294 .

یا معشر الشیعة؛ علّموا أولادکم شعر العبدی فإنّه علی دین الله .

ای گروه شیعه؛ بیاموزید فرزندانتان را شعر عبدی، زیرا او بر دین خداست (و شعرش در این زمینه است). (1)

او آن چنان در اشعارش استقامت و صدق، و صفا و دیانت به کار برده که امام علیه السلام این حواله را بر اشعارش می دهد که می رساند هیچ شایبه غیر دینی در آن نیست .

ابن قولویه در کامل الزیارات از اَبیِ عمارة نقل می کند که :

امام صادق علیه السلام به من فرمود : شعر عبدی را درباره حسین علیه السلام برایم بخوان ! من خواندم و او گریست ، باز خواندم و او گریست ؛ و باز خواندم و او گریست ، و به خدا سوگند همین طور می خواندم و می گریست تا آنکه شنیدم گریه از داخل خانه بلند شد . (2)

شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است . (3) او از امام صادق علیه السلام علومی اقتباس می نمود و سپس با ذوق سرشاری (4) که داشت به نظم در می آورد ، چنانچه از ابان بن عمر نقل شده :

حضور امام صادق علیه السلام بودم که عبدی آمد و از آیه : « وَ عَلَی الْأَعْرَافِ رِجَالٌ » (5) پرسید ، فرمودند : آن ها (= رجال) اوصیای دوازده گانه ، و از آل محمد علیهم السلام هستند ،

ص: 131

1- ر.ک : الغدیر ، ج 2 ، ص 295 (به نقل از : رجال کثی ، ص 254)؛ نورالثقلین ، ج 4 ، ص 71 و الکنی و الالقاب ، ج 2 ، ص 420 .

2- ر.ک : کامل الزیارات ، ص 105 و الغدیر ، ج 2 ، ص 295 .

3- ر.ک : الغدیر ، ج 2 ، ص 295 (به نقل از : رجال طوسی) .

4- اصل : قریحه شعری سرشاری .

5- « وَ بَیْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلَی الْأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسَیْمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ لَمْ یَدْخُلُوهَا وَ هُمْ یَطْمَعُونَ »؛ و میان این دو گروه (بهشتیان و دوزخیان) حجاب و پرده ای است (از سرشت نیک و بد که مانع دیدار یکدیگر است) و بر اعراف (یعنی جایگاهی بس بلند میان دوزخ و بهشت) مردانی هستند که همه به سیمایشان شناخته شوند ، پس (گناهکاران) صدا می زنند اهل بهشت را و به آن ها سلام می کنند در حالی که به بهشت داخل نمی شوند و آرزو و طمع آن را دارند . (اعراف ، آیه 46) .

خدا را نمی شناسد مگر کسی که آن ها را بشناسد ، و آن ها نیز او را بشناسند ، گفتم : فدایت شوم « اعراف » چیست ؟ فرمود : مرکز اجتماعی است از « مشک » که بر آن رسول خدا صلی الله علیه و اله و اوصیا علیهم السلام قرار گرفته اند و همه را با چهره هایشان می شناسند ، عرض کردم : آیا در این باره شعری بگویم ؟ سپس قصیده ای گفت :

أيا ربعمهم هل فيك لي اليوم مربع *** و هل لليال كن لي فيك مرجع (1)

اکنون چند شعری از « غدیریہ بائیة » او را نقل می نمایم :

هَلْ فِي سُؤْلِكَ رَسْمُ الْمَنْزِلِ الْخَرْبِ *** بَرَّةً لِقَلْبِكَ مِنْ دَاءِ الْهَوَى الْوَصَبِ

بعد از سی و هشت بیت می فرماید :

وَكَانَ عَنْهَا لَهُمْ فِي حَمِّ مُزْدَجِرٍ *** لَمَّا رَقِيَ أَحْمَدُ الْهَادِي عَلَى قَتَبِ

وَ قَالَ وَ النَّاسُ مِنْ دَانَ إِلَيْهِ وَمِنْ *** نَاوٍ لَدَيْهِ وَمِنْ مُصْغٍ وَ مُرْتَقِبِ

فُمْ يَا عَلِيَّ ! فَإِنِّي قَدْ أَمَرْتُ بِأَنْ *** أَبْلَغَ النَّاسَ وَ التَّبْلِيغُ أَجْدَرُ بِي

إِنِّي نَصَبْتُ عَلِيًّا هَادِيًّا عَلَمًا *** بَعْدِي وَإِنَّ عَلِيًّا خَيْرٌ مُنْتَصَبِ

فَبَايَعُوكَ وَكُلُّ بَاسِطِ يَدِهِ *** إِلَيْكَ مِنْ فَوْقِ قَلْبِ عَنكَ مُنْقَلَبِ

بعد از بیست و چهار بیت می فرماید :

لُقِّبْتُ بِالرَّفِضِ لَمَّا أَنْ مَنَحْتُهُمْ *** وَدِّي وَأَحْسَنُ مَا أَدْعَى بِهِ لِقَبِي

صَلَاةُ ذِي الْعَرْشِ تَثْرَى كُلَّ آوَنَةٍ *** عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الْكَشَّافِ لِلْكَرْبِ

وَ ابْنِيهِ مِنْ هَالِكِ بِالسَّمِّ مُحْتَرِمٍ *** وَ مِنْ مُعَفَّرِ حَدِّ فِي الثَّرَى تُرْبِ

وَ الْعَابِدِ الرَّاهِدِ السَّجَادِ يَتَّبِعُهُ *** وَ بَاقِرِ الْعِلْمِ دَانِي غَايَةِ الطَّلَبِ

وَ جَعْفَرِ وَ ابْنِهِ مُوسَى وَيَتَّبِعُهُ الـ *** بَرُّ الرِّضَا وَ الْجَوَادِ الْعَابِدِ الدَّنَبِ

وَ الْعَسْكَرِيِّينَ وَ الْمَهْدِيِّ قَائِمُهُمْ *** ذُو الْأَمْرِ لَا يُسُّ أَثْوَابِ الْهُدَى الْقَشَبِ

ص: 132

مَنْ يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ *** جَوْرًا وَيَقْمَعُ أَهْلَ الزَّيْغِ وَالشَّعْبِ

مرحوم علامه امینی جمعاً هشتاد و شش بیت از این قصیده را در الغدير

آورده اند . (1)

عبدی می گوید : لقب رافضی به من داده اند و در قیامت بهترین لقبی است که به آن خوانده می شوم .

عبدی در این غدیریّه علاوه بر بیان انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت پیامبر صلی الله علیه و اله به امر پروردگار، و ذکر سایر خلفا و اوصیای دوازده گانه آن حضرت علیهم السلام - تا می رسد به حضرت قائم آل محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - ، اشاره ای می کند به رنج ها و ظلم هایی که از سیاست جائزانه خلفای جور و ستمکار می کشید (مانند تمام شیعیان و ائمه علیهم السلام)، و شایعه سازی و آزار و اذیت آن ها از طرق مختلف مثل : حمله ور کردن جهّال به سبب لقب رافضی گذاردن بر آن ها ، که با این عنوان و لقب هر ستمی بر آن ها تجویز می شده ، بلکه عبادتی شمرده می شده است که عبدی در شعر خود آن را به صورت اظهار تألمات روحی خود ذکر می کند .

لُقِبْتُ بِالرَّفِضِيِّ لَمَّا أَنْ مَنَحْتُهُمْ *** وَدِي وَأَحْسَنُ مَا أُدْعَى بِهِ لِقَبِي

به من لقب « رافضی » نهاده شد ، چون تمام دوستی خود را متوجه این خانواده کردم ، و بهترین چیزی که روز قیامت به آن خوانده می شوم همین لقبم می باشد .

بیان و توضیح

« يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِئْمَانِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَصْلَبُ سَبِيلًا » . (2)

ص: 133

- 1- ر.ک : الغدير ، ج 2 ، ص 290 .
- 2- (ای رسول ما ! به یاد آر ، و امت را متذکر ساز) روزی که گروه های مردم را با پیشوایان آن ها (به پیشگاه حقیقت الهی) دعوت می کنیم ، پس هرکس (درستکار بوده) نامه عملش را به دست راست دهند آن ها نامه خود را قرائت کنند و کمترین ستمی به آن ها نخواهد شد * و هر کس (از روی کفر و جهل و ضلالت) در این جهان نابینا است در عالم آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود . (اسراء ، آیات 71 - 72) .

در این دو آیه درباره روز قیامت می فرماید: روزی است که هر جمعی از مردم را به وسیله امام آن ها می خوانیم .

سپس آن ها را [با توجه دادن به بحث امامت] به دو دسته [تقسیم] کرده: یک دسته نامه عمل به دست راست، و به آن ها هیچ ظلمی نمی شود، دسته دیگر آن ها هستند که در دنیا کور بودند، و در آخرت هم کورند و راه را گم می کنند و گمراه ترین در راه هستند .

در ده آیه قبل از این آیه (یعنی آیه 60 همین سوره) خواب دیدن پیامبر از خلفای جور و بنی امیه را ذکر فرموده که:

« وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي

الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا » . (1)

با این ملاحظه، دو دسته مردم پیرو دو قسم امام که به آن ها خوانده می شوند: دسته اول به عنوان « نامه به دست راست»، اهل بهشت و سعادت، و دسته دوم به عنوان « کوران در دنیا که در آخرت هم کورند» وضع آن ها از نظر قرآن روشن می شود.

لقب « رافضي » و تفسیر امام صادق علیه السلام

همان گونه که عبدی در شعر خود اشاره می کند - و ما نیز مختصراً بیان کردیم - شیعیان تحت نام « رافضي » انواع شکنجه و عذاب را می دیدند، در این جا با ذکر یک روایت به گوشه ای از آن اشاره می کنیم:

ص: 134

1- و نبود آن رؤیایی که ما به تو ارائه دادیم جز برای آزمایش و امتحان مردم و (شناختن) درختی که به لعن در قرآن یاد شد (درخت نژاد بنی امیه و همه ظالمان عالم)، و ما به ذکر این آیات عظیم آن ها را از خدا می ترسانیم، ولیکن (از فرط شقاوت و قساوت) آیات بر آن ها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید. (اسراء، آیه 60).

شیخ کلینی قدس سره در روضه کافی روایتی ذکر می کند که قسمتی از آن را مختصراً ترجمه می کنیم .

او به سندش از محمد بن سلیمان از پدرش نقل می کند که :

در حضور حضرت صادق علیه السلام بودم که ناگاه ابو بصیر وارد شد ، و به تندی نفس می کشید پس از نشستن ، امام علیه السلام فرمود :

این نفس های بلند چیست ؟

عرض کرد : فدایت شوم ؛ سِنِّ من بالا رفته ، استخوانم ضعیف شده ، مرگم نزدیک شده با اینکه نمیدانم در آخرت بر من چه خواهد شد ؟

امام علیه السلام فرمود : ای ابا محمد ؛ آیا تو این چنین سخن می گویی ! عرض کرد : فدایت شوم چطور نگویم ؟

امام علیه السلام فرمود : مگر نمی دانی خداوند - تبارک و تعالی - احترام می کند و گرامی می دارد جوانان شما را و گذشت می کند نسبت به پیران [شما]؟

عرض کرد : فدایت شوم ؛ چگونه گرامی می دارد جوانان را ، و گذشت می کند نسبت به پیران ؟

امام علیه السلام فرمود : گرامی می دارد و اکرام می کند جوانان را از این که عذاب کند آن ها را ، و گذشت می کند نسبت به پیران از این که محاسبه کند آن ها را .

عرض کرد : فدایت شوم ؛ آیا این برای ما (= شیعه) به خصوص است یا برای همه اهل توحید ؟

فرمود : نه ، به خدا سوگند ! نیست جز برای شما به خصوص ! نه همه جهان .

عرض کرد : فدایت شوم ؛ لقبی بر ما گذاشته اند که برای این لقب پُشت های ما شکسته ، دل های ما مرده ، و حگام خون ما را حلال می شمارند به واسطه حدیثی که فقهای دربار برای آن ها روایت کرده اند .

امام علیه السلام فرمود : کلمه رافضی را می گویی ؟

عرض کرد : بلی .

امام علیه السلام فرمود: نه، به خدا قسم! آن‌ها این نام را بر شما نهاده‌اند، بلکه خدا شما را به این (لقب) نامیده؛ آیا نمی‌دانی ای ابا محمد! که هفتاد نفر از قوم موسی، فرعون زماش را رفض و طرد کردند به خاطر آشکار شدن گمراهی و ضلالت آن‌ها، و ملحق شدند به موسی به خاطر آشکار شدن هدایت او، پس به اینها در لشکر موسی به لقب «رافضی» خطاب می‌شد زیرا آن‌ها فرعون را طرد و رفض کرده بودند و از همه لشکر بیشتر بندگی خدا می‌کردند، به موسی و هارون، و ذریه آن‌ها بیش تر محبت و علاقه داشتند، خداوند به موسی وحی کرد: این اسم رافضی را برای آن‌ها در تورات ثبت کن، زیرا من این اسم را بر آن‌ها گذاشتم،... و سپس این نام برای شما ذخیره شده؛ چون شما «شرّ» را برکنار کردید و رفض نمودید، ولی آن‌ها «خیر» را کنار زدند، و در این حال مردم فرقه فرقه شدند؛ و شما فرقه ای هستید که با اهل بیت پیامبر علیهم السلام به هر سو رفتند شما هم رفتید، از این رو به شما بشارت باد و مژده باد! که مورد رحمت خدا هستید، و احسان از نیکوکار شما قبول می‌شود و سیئات و گناهان از گناهکار شما گذشت می‌شود... (الحديث). (1)

شما از این گوشه حدیث می‌توانید متوجه شوید که از یک سو شیعیان چه گروهی بودند، و چه استقامت و ایمانی داشته، و در آن راه چه مشکلاتی را متحمل می‌شدند، و از سوی دیگر این شاعران عالی قدر بهترین مجاهده را با شعر خود می‌کردند و در مقابل، چه به آن‌ها می‌رسید، نه اینکه تنها یکی دو نفر جاهل و نادان، یک کلمه «رافضی» بگویند و تمام شود.

خداوند متعال در ادامه دادن راه آن‌ها به ما هم - ان شاء الله - توفیق مرحمت فرماید!

5. دعبل بن علی خزاعی رحمة الله: (2) شاعر عظیم الشان خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام،

ص: 136

1- ر.ک: الکافی، شیخ کلینی ج 8، ص 33، ح 6.

2- ابو علی (یا ابوجعفر) دعبل بن علی بن رزین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی، متولد سنة 148 و شهید سنه 246، ابن شهر آشوب او را از اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام شمرده و حضرت امام جواد علیه السلام را نیز درک کرده است. ر.ک: رجال نجاشی، ص 116 و ص 198؛ معالم ابن شهر آشوب، ص 139؛ تاریخ الخطیب، ج 8، ص 382 امالی شیخ، ص 239 و الغدیر، ج 2، ص 349 و ص 384.

محدث و عالم جلیل القدر ، که از خانواده ای بزرگ و دانشمند نشأت گرفته ، جد او عبدالله بن بُدَیل از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و اله بوده .

هنگامی که بُدَیل بن ورقاء با کهلوت سن به حضور حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله رسید ، آن حضرت از سنین عمرش پرسیدند ، جواب داد : نود و هفت سال ، حضرت پس از تبسم ، فرمودند :

زادک الله جمالاً و سواداً و أمتعک و ولدک .

خدا زیاد کند زیبایی تو و سیاهی موهایت را و زندگی خوشی نصیب تو و فرزندان بگرداند . (1)

و این خانواده به برکت دعای حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله ، با شخصیت زندگی می کردند و وضع آن ها خوب ، و آبرومند در میان مردم بود و همگی محترم ، و خانواده (2) آن ها محل دانش و فضل بودند . (3)

دعبل ، از بسیاری از مشایخ علم و حدیث ، از شیعه و اهل تسنن ، کسب علم و نقل حدیث کرده و جمعی نیز از او نقل حدیث کرده اند که مرحوم علامه امینی - قدس الله روحه الطاهرة - در الغدیر به جمع آن ها پرداخته اند . (4)

دعبل در شعر ، ادبیات و تاریخ ، از نوابغ روزگار به شمار می رفته و غیر از دیوان شعر ، کتاب هایی چند از خود باقی گذاشت که علما و بزرگان شیعه و اهل تسنن از

ص: 137

1- ر.ک : امالی شیخ ، ص 239 ؛ الاصابة ، ج 1 ، ص 141 ؛ الغدیر ، ج 2 ، ص 363 .

2- اصل : خانواده گی آن ها .

3- اصل : بود .

4- مرحوم علامه امینی رحمة الله در الغدیر اشاره دارند به حدود دوازده نفر از مشایخ علم و حدیث (از شیعه و اهل تسنن) ، که دعبل از آن ها کسب علم و نقل حدیث کرده ، و نیز به حدود نه نفر از کسانی که از دعبل نقل حدیث کرده اند . ر.ک : الغدیر ، ج 2 ، ص 373 .

کتاب او نقل کرده اند، و نام او در کتب تراجم و رجال، به عنوان یک شخصیت علم و حدیث آمده است. (1)

دعبل دانش، فضل، ایمان، ولایت و قریحه شعری خارق العاده ای داشت، و در راه دین و مجاهدت در احیای حق، عجیب شجاع، و از خود آزادی و حریت نشان داد که در زمان خودش کم نظیر بود.

او همان طور که در بیان و اثبات خلافت حقه ائمه طاهرين عليهم السلام صریح اللهجه و بی پروا بود، در ابطال و هجو سلاطین جور (از بنی امیه و بنی العباس و غیرهم)، علناً در اشعارش به طور واضح و بی پرده سخن می گفت و مردم را به سوی حق و روگردانی از باطل تشویق و تحریک می کرد لذا خلفای بنی العباس از او دل پُری داشتند ولی آن چنان اشعار و سخنان او در میان مسلمین نفوذ کرده بود که اقدام به آزار او را آسان نمی دیدند.

دعبل مردی بود دنیا گشته، مسافرت های زیاد به ممالک مختلف اسلامی کرده بود، در بیابان ها نیز مردم بیابان نشین، و حتی دزدان و راه زنان و افراد شرور، به او محبت داشتند و با او هم غذا می شدند و کسی از آن ها به او آزار نمی رساند، و در اثر حق گوئی و جذابیّت، اشعارش سریع و در همه طبقات نفوذ می کرد، از باب نمونه - و به طور خلاصه - به این قضیه اشاره می کنیم:

دعبل می گوید: وقتی قصیده «مدارس آیات» را گفتم قصد کردم آن را برای امام رضا علیه السلام بخوانم و ایشان در زمان ولی عهدی مأمون در خراسان به سر می بردند... مأمون مرا احضار کرد و از حال من سؤال کرد، سپس گفت: قصیده «مدارس آیات» را بخوان.

گفتم: نمی دانم آن را که چیست، ای امیر مؤمنین!

پس به غلام خود گفت: حاضر کن علی بن موسی الرضا را، حضرت آمدند،

ص: 138

1- ر.ک: الغدیر، ج 2، ص 371.

مأمون عرض کرد: ای ابا الحسن! از دعبل می خواهم قصیده «مدارس آیات» را بخواند، به من می گوید: نمی دانم.

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: بخوان، شروع کردم به خواندن ...

در مراجعت از سفر خراسان در راه، دزدان گُرد به قافله ما زدند، از یکی از رؤسای دزدها شنیدم که قصیده «مدارس آیات» را از حفظ می خواند و گریه می کند، تعجب کردم که یک نفر دزد از گُردها این چنین اظهار تشییع می کند....

به او گفتم: ای آقا! این قصیده از کیست؟

گفت: تو را به آن چه کار؟

گفتم: غرضی دارم برایت می گویم.

گفت: این قصیده بیش از آن مشهور است که تو صاحبش را شناسی.

گفتم: او کیست؟

گفت: او دعبل بن علی الخزاعی، شاعر آل محمد علیهم السلام می باشد، خدا به او جزای خیر دهد.

گفتم: به خدا قسم؛ من دعبل هستم و این قصیده من است... (الحدیث). (1)

اگر در این زمان که رادیو، تلویزیون، روزنامه و دیگر وسایل ارتباط جمعی وجود دارد، این واقعه با این سرعت در میان مردم با چنین انتشار سریع، انجام شده بود؛ بسیار شگفت انگیز بود، چه رسد به آن زمان که باید گفت: بسیار حیرت انگیز است!

گفته شده قصیده «مدارس آیات» حدود یکصد و بیست بیت است، که هر یک از مورخین نوعاً قسمتی از آن را نقل کرده اند، در این قسمت چند بیتی از این قصیده را نقل می کنیم.

سرآغاز قصیده چنین است:

ص: 139

تَجَاوَيْنَ بِالْإِزْتَانِ وَالزَّفْرَاتِ (1) *** نَوَائِحُ عَجْمِ اللَّفْظِ وَالنَّطَقَاتِ

بعد از حدود بیست و هشت بیت می فرماید :

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ *** وَمَنْزِلٌ وَحِيٍّ مُقْفَرٍ (2) الْعَرَصَاتِ

لَأَلِّ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِي *** وَبِالرُّكْنِ وَالتَّعْرِيفِ وَالْجَمْرَاتِ

دِيَارًا لِعَبْدِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِي *** وَ لِلْسَّيِّدِ الدَّاعِي إِلَى الصَّلَاةِ

دِيَارًا عَلَى وَالْحُسَيْنِ وَجَعْفَرٍ *** وَحَمْرَةَ وَ السَّجَادِ ذِي الثَّنَاتِ

دِيَارًا لِعَبْدِ اللَّهِ وَ الْفَضْلِ صِنُوهُ *** نَجِي رَسُولِ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ

وَ سِبْطِي رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنِي وَصِيْبِهِ *** وَ وَارِثِ عِلْمِ اللَّهِ وَ الْحَسَنَاتِ

مَنَازِلُ وَحِيٍّ اللَّهُ يُنْزِلُ بَيْنَهَا *** عَلَى أَحْمَدَ الْمَذْكُورِ فِي الصَّلَاةِ

مَنَازِلُ قَوْمٍ يُهْتَدَى بِهُدَاهُمْ *** فَيَوْمَنْ مِنْهُمْ زَلَّةَ الْعَثْرَاتِ

مَنَازِلُ جِبْرِيلُ الْآمِينَ يَحِلُّهَا *** مِنَ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ وَ الْبَرَكَاتِ

مَنَازِلُ وَحِيٍّ اللَّهُ ، مَعْدِنُ عِلْمِهِ *** سَبِيلُ رَشَادٍ وَاضِحِ الطَّرْفَاتِ (3)

مَنَازِلُ كَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَ اللُّتْقَى *** وَ لِلصَّوْمِ وَ التَّطْهِيرِ وَ الْحَسَنَاتِ

مَنَازِلُ لَا تَيْمُّ يَحِلُّ بِرُبْعِهَا *** وَ لَا ابْنُ صَهَّالٍ هَاتِكُ الْحُرْمَاتِ

دِيَارًا عَفَاهَا كُلِّ جُونِ (4) مُبَادِرٌ (5) *** وَ لَمْ تُغْفَ لِلْآيَامِ وَ السَّنَوَاتِ

قَفَا! (6) نَسَأَلُ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا *** مَتَى عَهْدَهَا بِالصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ

بعد از چهار بیت می فرماید :

ص: 140

1- یا : الزَّفْرَاتِ .

2- قفر : بیابان بی آب و علف ، مُقْفَرٌ یعنی : خالی .

3- این دو بیت « منازل جبریل ... » و « منازل وحی ... » در بحار نقل نشده است .

4- جُونُ جَمْعُهُ جُونٌ : الاسود ، روزگار سیاه .

5- بحار الأنوار : ديارُ عفاها جورُ كُلِّ مَنابِدِ .

6- استعمال هذا النوع من الخطاب في الأشعار شائع وفيه أقوال ، قيل : هو للتأكيد من قبيل لبيك أي قف قف ...، عليك بشرح العلامة المجلسي رحمة الله ذيل الاشعار . ر.ك : بحار الأنوار ، ج 49 ، ص 256 .

وَ مَا النَّاسُ إِلَّا حَاسِدٌ (1) وَمُكَذِّبٌ (2) *** وَمُضْطَعَنٌ (3) ذُو إِحْنَةٍ (4) وَ تَرَاتٍ (5)

بعد از هفت بیت می فرماید :

أَفَاطِمُ! لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا (6) *** وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِسِطِّ فِرَاتٍ

إِذَا لِلطَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمُ! عِنْدَهُ *** وَأَجْرِيَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ

أَفَاطِمُ! قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ! وَإِنْدِي *** نُجُومَ سَمَاوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاتٍ

قُبُورِ بَكُوفَانٍ وَأُخْرَى بِطَيْبَةِ (7) *** وَأُخْرَى بِفَخِّ (8) نَالَهَا صَلَوَاتِ

وَ أُخْرَى بِأَرْضِ الْجُوزْجَانِ (9) مَحَلُّهَا *** وَقَبْرِ بَاخْمَرِي (10) لَدَى الْغُرَبَاتِ

وَ قَبْرِ بَيْغَدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ *** تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

[نقل است (11) : تا دعبل رسید به این بیت و قبر بغداد ... امام رضا علیه السلام فرمودند : آیا ملحق نکنم به این قسمت دو بیت که قصیده ات تکمیل شود ؟

دعبل عرض کرد : آری ای فرزند رسول خدا .

حضرت فرمودند :

ص: 141

1- بحار الأنوار : غاصب .

2- بحار الأنوار : و ما الناس إلا غاصبٌ و مكذبٌ .

3- ضغن : كينه .

4- إحنة : دشمنی در دل .

5- ترات : جمع ترة ، انتقام از خون كشته های خود در جنگ های اسلامی ، احقاد بدریة و حنینیة واحدیة .

6- مجدل : افتاده بر خاك .

7- طيبة : نام مدینه است .

8- اشاره به دو قتل در فَخِّ ، یکی : حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و یارانش ، و دیگری : سلیمان بن عبدالله بن حسن علیهم السلام و یارانش .

9- اشاره به قتل یحیی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام .

10- باخمرا محلی در شش فرسخی کوفه ، در این محل جنگی رخ داد که به نام واقعه باخمري معروف است و در آن ابراهیم بن عبدالله المحض بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام به شهادت رسید .

11- ر.ک : تحفه رضويه ، ص 56 ؛ اعلام الوری ، طبرسي ، ص 317 .

وَقَبْرِ يَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ *** أَلَحَّتْ عَلَيَّ الْأَحْشَاءُ بِالزَّفَرَاتِ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا *** يُفْرِجُ مِنْهَا الْغَمَّ (1) وَالْكَرْبَاتِ (2)

دعبل سؤال کرد: یا بن رسول الله؛ این قبر کیست در طوس؟

حضرت فرمودند:

این قبر من است، زمانی نمی گذرد که طوس محل رفت و آمد شیعیان من می شود، پس هرکس مرا زیارت کند، روز قیامت در درجه من خواهد بود در حالی که بخشیده و آمرزیده شده است. [3]

بعداً می فرماید:

فَأَمَّا الْمُمِصَّنَاتُ (4) الَّتِي لَسْتُ بِالْعَا *** مَبَالِغَهَا مِنِّي بِكُنْهٍ صِفَاتِ

بعد از دوازده بیت می فرماید:

فَإِنْ فَخِرُوا يَوْمًا أَنَا بِمُحَمَّدٍ *** وَجِبْرِيلَ وَالْفُرْقَانَ وَالسُّورَاتِ

وَعَدُوا عَلِيًّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَالْعُلَى *** وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ خَيْرِ بَنَاتِ

وَحَمْرَةَ وَالْعَبَّاسَ ذَا الْعَدْلِ (5) وَالْتَقَى *** وَجَعَفَرَهَا (6) الطَّيَّارِ فِي الْحُجُبَاتِ

أُولَئِكَ لَا مَلْفُوحُ هِنْدٍ وَحَزْبِهَا *** سَمِيَّةَ مِنْ نُوكَى (7) وَمِنْ قَدَرَاتِ

سَسْئَلُ (8) تَيْمٍ (9) عَنْهُمْ وَعَدِيَّهَا *** وَيَبْعَثُهُمْ نَتُهُمْ مِنْ أَفْجَرِ الْفُجْرَاتِ

ص: 142

1- یا: الهم.

2- بحار الأنوار: يفرج عنا الغم والكربات.

3- ر.ك: بحار الأنوار، (ط. بيروت)، ج 49، ص 251.

4- اصل: مصمات، ما يصمت ويُسكت، وفي البحار: الممصنات، ما يوجع في المصيبة.

5- بحار الأنوار: الهدي.

6- بحار الأنوار: وجعفرأ.

7- نوکی: ظاهراً به معنای زنا می باشد نه احمق، در مصباح المنیر می گوید: ناکهاً نیکاً من الألفاظ الصريحة في الجماع.

8- بحار الأنوار: سَسْئَلُ.

9- تیم: نام عشیره ابي بكر؛ و عدی: نام عشیره عمر است.

هُم مَنَعُوا الْآبَاءَ عَنِ اخْتِاحِ حَبِيْبِهِمْ *** وَهُمْ تَرَكَوا الْاَبْنَاءَ رَهْنَ شِتَاتِ

وَهُمْ عَدَلُوْهَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ *** فَبَيَّعْتُهُمْ جَاءَتْ عَنِ الْغَدْرَاتِ

وَلِيَّتُهُمْ صِنُو النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ *** اَبُو الْحَسَنِ الْفَرَّاحِ لِلْغَمْرَاتِ

بعد از سه بيت مى فرمايد :

فِيَا رَبِّ! زِدْ قَلْبِي هُدًى وَبَصِيْرَةً (1) *** وَزِدْ حُبَّهُمْ يَا رَبِّ! فِي حَسَنَاتِي

سَابِكِيْهِمْ مَا حَجَّ لِلَّهِ رَاكِبٌ *** وَمَا نَاحَ فُمْرِيْ عَلَيَّ الشَّجَرَاتِ

وَإِنِّي لَمَوْلَاهُمْ وَقَالَ (2) عَدُوَّهُمْ *** وَإِنِّي لَمَحْزُونٌ بِطَوْلِ حَيَاتِي

و بعد سه بيت در آخر قصيده مى فرمايد :

وَإَكْتُمُ حُبِّيْكُمْ مَخَافَةَ كَاشِحٍ (3) *** عَيْنِيْ لِأَهْلِ الْحَقِّ غَيْرِ مَوَاتِ

فِيَا عَيْنُ! بَكِّيْهِمْ وَجُودِيْ بِعَبْرَةٍ *** فَقَدْ أَنْ لِلتَّسْكَابِ وَالْهَمَلَاتِ

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَآيَامِ سَعِيْهَا *** وَإِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي

أَلَمْ تَرَ أَنِّي مُدُّ ثَلَاثُونَ حِجَّةً *** أَرْوْحُ وَأَعْدُوا دَائِمَ الْحَسَرَاتِ

أَرَى فَيَّتُهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَمَسِّمًا *** وَأَيَّدِيْهِمْ مِنْ فَيَّتِهِمْ صَفْرَاتِ

ص: 143

1- بحار الأنوار : فيا ربّ زدني في هواي بصيرة .

2- قال : مبعوض .

3- كاشح : دشمن كينه توز .

وَكَيْفَ أَدَاوِي مِنْ جَوَى (1) بِي وَالجَوَى *** أَمِيَّةُ أَهْلِ الكُفْرِ وَاللَّعْنَاتِ

وَأَلْ زِيَادِ فِي القُصُورِ مَصُونَةٌ (2) *** وَآلِ رَسُولِ اللّهِ فِي الفَلَوَاتِ (3)

سَابِكِيهِمْ مَا ذَرَّ فِي الأفُقِ شَارِقٌ *** وَنَادَى مُنَادِي الخَيْرِ بِالصَّلَوَاتِ

وَمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَحَانَ غُرُوبُهَا *** وَبِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَبِالْغَدَوَاتِ

دِيَارِ رَسُولِ اللّهِ أَصْبَحَنَ بِلِقَعَا (4) *** وَدَارِ آلِ زِيَادِ أَصْبَحَتْ عُمَرَاتِ (5)

وَآلِ رَسُولِ اللّهِ تُدْمَى نُحُورُهُمْ *** وَآلِ زِيَادِ رَبَّةُ الحَجَالَاتِ

وَآلِ رَسُولِ اللّهِ يُسَبَى حَرِيمُهُمْ *** وَآلِ زِيَادِ آمَنُوا السَّرِيَّاتِ

إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَى وَاتْرِيهِمْ *** أَكْفَاءَ عَنِ الأَوْتَارِ مُنْقِصَاتِ

فَلَوْ لَا الَّذِي أَرَجُوهُ فِي اليَوْمِ أَوْ غَدٍ *** لَقَطَع (6) قَلْبِي (7) إِثْرَهُمْ حَسْرَاتِ (8)

ص: 144

1- يا: بِالْجَوَى .

2- بحار الأنوار: و آل زياد في الحرير مصونه .

3- بحار الأنوار: و آل رسول الله منهتكات .

4- بلقع: زمين بدون آثار مانند بيابان .

5- بحار الأنوار: و آل زياد تسكن الحجرات .

6- يا: تَقَطَّعَ .

7- يا: نَفْسِي .

8- بحار الأنوار: تقطع نفسى اترهم حسرات .

خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مُحَالَهَ خَارِجٌ *** يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبَرَكَاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ *** وَيَجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ

يَا نَفْسُ! طِيبِي ثُمَّ يَا نَفْسُ! أَبْشِرِي (1) *** فَغَيِّرْ بَعِيدِ كُلِّ مَا هُوَ آتٍ

وَلَا تَجْزَعِي مِنْ مُدَّةِ الْجَوْرِ، أَنِّي *** أَرَى قُوَّتِي قَدْ أَذَنْتْ بِثُبَاتٍ

يَا رَبِّ! عَجِّلْ مَا أُوْمَلُ فِيهِمْ *** لِأَشْفِي نَفْسِي مِنْ أَسَى الْمَحَنَاتِ (2)

فَإِنَّ قُرْبَ الرَّحْمَنِ مِنْ تِلْكَ مُدَّةٍ *** وَأَخَّرَ مِنْ عُمْرِي لِطُولِ حَيَاتِي (3)

شَفِيتُ وَلَمْ أَتْرُكْ لِنَفْسِي رِزِيَةً (4) *** وَرَوَيْتُ مِنْهُمْ مُنْصَلِي وَفَنَاتِي

فِيَّيَّ مِنَ الرَّحْمَنِ أَرْجُو بِحُبِّهِمْ *** حَيَاةً لَدَى الْفِرْدُوسِ غَيْرَ بِنَاتٍ

ص: 145

1- بحار الأنوار: فابشري .

2- اين بيت فقط در حاشيه نسخه كمپاني ملاحظه شده است .

3- بحار الأنوار: واخر من عمري و وقت وفاتي .

4- بحار الأنوار: شفيت و لم اترك لنفسي غصبة .

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْتَاخَ لِلْحَقِّ (1) إِنَّهُ *** إِلَى كُلِّ قَوْمٍ دَائِمٌ اللَّحْظَاتِ

فَإِنْ قُلْتَ عُرْفًا أَنْكَرُوهُ بِمُنْكَرٍ *** وَغَطُّوا عَلَيَّ التَّحْقِيقَ بِالشُّبُهَاتِ

تَقَاصَرَ نَفْسِي دَائِمًا عَنْ جِدَالِهِمْ *** كَفَانِي مَا أَلْقَى مِنَ الْعَبْرَاتِ

أَحَاوِلُ نَقْلَ الصَّمِّ عَنْ مُسْتَقْرِّهَا *** وَإِسْمَاعِ أَحْجَارٍ مِنَ الصَّلْدَاتِ

فَحَسْبِي مِنْهُمْ أَنْ أَبُوءَ بِغُصَّةٍ *** تَرَدَّدُ فِي صَدْرِي وَفِي لَهَوَاتِي

فَمِنْ عَارِفٍ لَمْ يَنْتَفِعْ وَمُعَانِدٍ *** تَمِيلُ بِهِ الْأَهْوَاءُ لِلشَّهَوَاتِ

كَأَنَّكَ بِالْأَضْلَاعِ قَدْ صَاقَ دَزْعُهَا *** لِمَا حُمِلَتْ مِنْ شِدَّةِ الرَّقَاتِ (2)

مرحوم علامه مجلسی در مرثی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام (3) قسمتی از این قصیده را، و در شرح احوال حضرت ثامن الائمه علیه السلام (4) با چند روایت، تمام قصیده را که یک صد و بیست [یا یک صد و بیست و چهار] بیت می شود ذکر کرده اند.

همان طور که قبلاً اشاره کردیم، قصیده «مدارس آیات» را دعبل ساخت و به سوی خراسان سفر کرد که به حضور امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام رسیده، و ابتداءً

ص: 146

1- بحار الأنوار : للخلق .

2- ر.ک : بحار الأنوار ، (ط بیروت)، ج 49 ، باب 17 روایت 13 ، ص 245 - ص 251 و الغدير ، ج 2 ، ص 353 .

3- ر.ک : بحار الأنوار (ط . بیروت) ج 45 ، باب 44 ص 257 .

4- ر.ک : بحار الأنوار ، (ط . بیروت)، ج 49 ، باب 17 روایت 13 ، ص 245 - 251 .

برای آن بزرگوار بخواند و آن هنگامی بود که مأمون آن حضرت را ولی عهد خود کرده بود .

دعبل می گوید : به حضور آن بزرگوار رسیدم و قصیده را خواندم ، حضرت آن را نیکو شمرد و تحسین کرد و فرمود : برای کسی نخوان مگر به امر من .

سپس مأمون از آن اطلاع پیدا کرد و خواست برایش بخوانم ، من به کَلّی آن را انکار کردم تا اینکه حضرت رضا علیه السلام را احضار کرد و به شفاعت و امر آن حضرت برای مأمون خواندم ، او نیز نیکو شمرد و تحسین کرد و دستور داد پنجاه هزار درهم به من دادند و حضرت نیز قریب همان مقدار .

سپس از آن حضرت پیراهنی و حله ای درخواست کردم برای کفتم به من مرحمت فرمود ، ذوالریاستین وزیر مأمون نیز صله و یک اسب فارسی زرد داد . در بازگشت به عراق دزدان گُرد به قافله زدند و همه چیز را بردند و اموال مرا نیز (از مرکب و غیره) بردند ، من خیلی از این واقعه ناراحت بودم ، در این هنگام یکی از آن دزدان آمد نزدیک من ایستاد در حالی که بر اسب من سوار بود و شروع کرد قصیده « مدارس آیات » را بخواند و بگرید ... از او پرسیدم قصیده از کیست ؟ گفتم : تو را چه به این کار ؟ تا اصرار کردم ، گفتم : از دعبل بن علی الخزاعی شاعر آل محمد علیهم السلام جزاه الله خیراً می باشد ، گفتم : آقا ! آن دعبل منم ، قبول نمی کرد تا فرستاد و از اهل قافله پرسید ، همه گفتند : بله ، این دعبل است ، پس گفتم : به خاطر این [مرد] همه را آزاد کردم ، و اموال همه را برگرداند و ما را به جای امن رسانیدند .

(1)

علامه امینی رحمه الله در الغدير از امالی شيخ صدوق قدس سره و عيون اخبار الرضا عليه السلام از اباصلت هرّوی نقل می کند که : دعبل به حضور امام رسید و گفت : قصیده ای درباره شما گفته ام و سوگند یاد کرده ام پیش از شما برای کسی نخوانم ، سپس خواند تا رسید به این بیت :

ص: 147

1- ر.ک : بحار الأنوار ، ج 49 ، ص 242 روایت 12 ؛ كشف الغمة ، اربلي ج 3 ، ص 74 - 78 و الغدير ، ج 2 ، ص 356 .

أَرَىٰ فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَّفَسِّمًا *** وَأَيْدِيهِمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفَرَاتٍ

حضرت گریست و فرمود : راست گفتمی ، ای خزاعی ! و چون رسید به این بیت :

إِذَا وَتَرُوا مَدُودًا إِلَىٰ وَاتِرِيهِمْ *** أَكْفَأَ عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقِصَاتٍ

حضرت کف دست خود را زیر و رو می کرد و می فرمود : آری ؛ به خدا سوگند ؛ دست بسته ها ، چون رسید به این بیت :

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعِيهَا *** وَإِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي

حضرت فرمود : خدا تو را روز فزع اکبر (یعنی قیامت) ایمن بدارد و چون به این بیت رسید :

وَقَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ *** تَصْمَنُهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

حضرت فرمود : آیا به این گوشه ، من دو بیت اضافه نکنم ؟

عرض کرد : آری ای فرزند رسول خدا .

حضرت فرمود :

وَقَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ *** تَوَقَّدَ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحَرَقَاتِ (1)

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا *** يُفَرِّجُ مِنْهَا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ (2)

دعبل سؤال کرد : این قبر کیست در طوس ؟ حضرت فرمود :

قبر من است که نمی گذرد چیزی از روزها و شب ها تا این که طوس مرکز رفت و آمد شیعیان و زوار من می گردد :

أَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غَرِبَتِي بِطُوسٍ كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفُورًا لَهُ.

آگاه باش ! کسی که در [دیار] غربت در طوس مرا زیارت کند با من در درجه من خواهد بود روز قیامت [با گناهان آمرزیده شده] .

ص: 148

1- بحار الأنوار : الحَّت على الأحشاء بالزَّفَرَاتِ .

2- بحار الأنوار : يُفَرِّجُ عَنَّا الْغَمَّ (أَوْ عَنَّا الْهَمَّ) .

در الغدير نقل می کند : چون دعبل به نام حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه - در این شعر رسید :

خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مُحَالَهَ خَارِجٌ *** يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَالْبِرْكَاتِ

حضرت دستش را بر سر نهاد و متواضعانه ایستاد و برای فرج دعا کرد . علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار از دعبل نقل می کند : در مثل چنین ایامی (دهه عاشورا) وارد شدم بر آقا و مولایم علی بن موسی الرضا علیهما السلام دیدم آن حضرت در جمع اصحاب غمگین و اندوهناک نشسته اند (1) ، پس چون مرا دید می آیم ، فرمود :

مرحباً ، دعبل ! مرحباً ، بناصرتنا بیده و لسانه .

مرحبا به تو ای دعبل ! که یاور مایی با دست و زبانت .

سپس مرا در کنارش جای داد و فرمود :

برایم شعر بخوان که این روزهای حزن و اندوه بر ما اهل بیت بوده است و روزهای سرور و شادی دشمنانمان به ویژه بنی امیه است .

يَا دِعْبِلُ ؛ مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى عَلَى مُصَابِنَا وَ لَوْ وَاحِدًا كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.

يَا دِعْبِلُ ؛ مَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ عَلَى مُصَابِنَا وَ بَكَى لِمَا أَصَابَنَا مِنْ أَعْدَائِنَا حَسْرَهُ اللَّهُ مَعَنَا فِي زُمْرَتِنَا .

يَا دِعْبِلُ ؛ مَنْ بَكَى عَلَى مُصَابِ جَدِّي الْحُسَيْنِ غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ الْبَتَّةَ .

ای دعبل ؛ کسی که بگرید و بگریاند بر مصیبت های ما ولو یک نفر را ، پاداش او بر عهده خداست .

ای دعبل ؛ کسی که چشمانش بگرید به خاطر آن مصائبی که بر ما از دشمنان رسیده است ، خداوند با ما محشورش می کند و در جمع ماست .

ای دعبل ؛ کسی که بر مصیبت جدم حسین علیه السلام بگرید خداوند تمام گناهانش را می آمرزد .

ص: 149

1- اصل : دیدمش مانند اندوهناکی غمگین نشسته و اصحابش به دورش .

سپس حضرت از جا برخاست و پرده ای بین ما و اهل بیتش زد و خانواده اش را پس پرده نشانید که بر مصیبت جدشان حسین علیه السلام گریه کنند .

سپس رو به من کرد و فرمود : مرثیه خوان حسین ! تو ناصر ما و مدح کننده ما هستی تا زنده ای ، پس در یاری ما کوتاهی نکن آنچه توانی .

دعبل گوید : گریه ام گرفت و اشکم جاری شد ، و شروع کردم ، خواندم :

أَفَاطِمُ ؛ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا (1) *** وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِسَطْرِ فُرَاتٍ (2)

دعبل در این قصیده که از دلی آگاه ، ارادتمندانه و صادقانه سخن گفته است ، روی نقاط حسّاس انحرافِ خلافت ، از مسیر صحیح اسلامی و قرآنی آن انگشت گذاشته ، و در ضمن سیاست های خائنانه خلفای جور ، که اثر عمیقی در به تنگنا قرار دادن وضع ائمه طاهرين عليهم السلام از لحاظ اجتماعی و گاهی اقتصادی و غیره ، داشت بیان کرده ، و به افشاگری آن پرداخته است ؛ لذا اشعارش در جامعه اسلامی آن زمان شور و غوغایی برپا کرد ، (جامعه اسلامی که دچار سیاست های شیطنی ملوکانه آن به ظاهر خلفای پیامبر صلی الله علیه و اله و در باطن هوس بازان شیاد ، که موجودیت مسلمانان را اسباب هوس بازی خویش کرده بودند) ، و نیز آلام درونی امام علیه السلام را که از این اوضاع در رنج بودند به هیجان و التهاب در آورد ، گویا دعبل درد دل های امام بلکه همه ائمه طاهرين عليهم السلام را با زبان شاعرانه خویش افشا می کرد .

وقتی دعبل این بیت را خواند :

أَرَى فَيْتَهُمْ (3) فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا *** وَأَيُّدِيهِمْ مِنْ فَيْتِهِمْ صَفَرَاتٍ

ص: 150

1- مجدلّ: افتاده بر خاک .

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 45، باب 44، ص 257 .

3- « فَي » در آیه 7 سوره حشر آمده است: « مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ »، فَيء همان خمس است یعنی مصرف آن و خمس یکی است ، که در آیه 41 سوره انفال آمده است: « وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ »، نهایتاً خمس بر مواردی و فئ در موارد دیگری است ولی به هر دو اطلاق فی شده ، زیرا مصرف یکی است . هر کدام از این دو (فئ و خمس) به دو سهم تقسیم می شوند سهم امام علیه السلام و سهم سادات و هر دو مخصوص اولاد پیغمبر صلی الله علیه و اله و بنی هاشم است . عن عبدالله بن بکیر، عن بعض أصحابه ، عن أحدهما عليهما السلام في قول الله تعالى: « وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ » قال: خمس الله للامام و خمس الرسول للامام و الخمس ذوی القربی لقرباة الرسول للامام و الیتامی یتامی الرسول و المساکین منهم و ابناء السبیل منهم فلا یخرج منهم إلى غیرهم . ر.ک: وسائل الشیعة، (ط . جدید)، ج 4، ص 356 . و نظیر این روایت مرفوعة احمد بن محمد است . و همچنین است روایت تفسیر نعمانی از حضرت علی علیه السلام . و قال أصحابنا الامامية: إنه یقسم ستة أقسام: ثلاثة للرسول في حياته و بعده للإمام القائم مقامه و هو المعني بذی القربی و الثلاثة الباقية لمن سواهم الله من بني عبد المطلب خاصة دون غیرهم . ر.ک: کنز العرفان السیوری ، ص 126 . در حاشیه رساله نخبه چنین آمده : و اما سهم امام اختیار آن با مجتهد عادل است و

مصرف آن تتمه اخراجات سادات است و اگر ممکن نباشد رسانیدن به مجتهد عادل و نه حفظ نمودن تا آن که خبر او برسد جایز است که خود یا عدول مؤمنین از بابت مذکور به سادات بدهند . ر.ک : رسالۀ نخبه ، (ط . 1341ق) ، ص 144 . توضیح : رساله نخبه از تألیفات مرحوم حاجی کلباسی رحمه الله محمد ابراهیم اصفهانی ابن محمد حسن الخراسانی ، و محشی به حاشیه شیخ اعظم انصاری رحمه الله و دو آیت بزرگ الهی و دو برادر بی نظیر مرحوم آیه الله العظمی آقا سید محمد باقر درچه ای رحمه الله و مرحوم آیه الله العظمی آقا سید محمد مهدی شریعت موسوی رحمه الله (مشهور به درچه ای) می باشد .

می بینم خمس آل محمد علیهم السلام در غیر آن ها توزیع و تقسیم می گردد و آن ها دستشان از خمس خودشان تهی است .

[در این هنگام] عقده دل امام گشوده می شود و بسیار می گریند ، [زیرا] امام علیه السلام وضع درباریانِ خلفای جور را از نزدیک مشاهده می کردند و می دیدند که از خمس برای رقاصان و مطربان درباری چه گشایشی می دادند و انبوه اموالِ خمس ، در دربارِ خلفا مصرف چه نوع عشرت ها و عیاشی ها و فسق و فجور، بذل و بخشش به مطربان و فواحش و شاعرانِ متملق و غیره می گردد و نیز می دیدند وضع اسف بار سادات ، و علویین و اولاد پیامبر علیهم السلام که از لحاظ خوراک و پوشاک و مسکن ، در چه حالی هستند .

حمید بن قحطبه (یک جلاد که در یک شب شصت نفر از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و اله را به

امر هارون کُشت)، آن چنان از خمس آل محمد علیهم السلام برخوردار است که در طوس باغ و قصر و ویلای بزرگی برای مواقع بازگشت از صیادی های تفریحی خود تهیه می کند (1)، ولی هنگامی که در مدینه هارون با پدر همین امام (یعنی حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام) ملاقات کرد، پس از احوال پرسی، امام او را از چهار چیز مطلع می نمایند:

الف) وضع عایله سنگین (که از حدود پانصد نفر نان خور، و تحت تکفل آن حضرت تنها سی و هفت نفر فرزندان آن حضرت بودند).

ب) مزرعه مخروبه کم درآمد، که آن حضرت نتوانسته اند آن را اصلاح نمایند.

ج) بدهی ها و دیون ده هزار دیناری، که آن بزرگوار نتوانسته اند ادا نمایند.

د) این که آن حضرت نتوانسته اقدام به تزویج اولاد خود نمایند.

هارون تنها اظهار ناراحتی می کند و از مالی که مخصوص ائمه طاهرين علیهم السلام است و به دیگران از دوستان دینار تا پنج هزار در هم می داد تنها دوستان دینار (یعنی کمترین مبلغی که به همه داده بود)، برای حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرستد. (خلاصه ترجمه). (2)

[در این زمان می بینیم] شاعران خود فروخته بی دین، درباری، متملق و چابلوس، آن اعمال ننگین را ستایش می کردند و با یک قصیده غرق در اموال و درهم و دیناری که از خمس و امثال آن جمع شده می گردند، ولی یک شاعر حق گو، آزادمنش و دین دار در راه خدا به این چنین سخنانی، حق را یاری می کند، و به جرم حق گویی در ناامنی به سر می برد، (که در آیه شریفه (3) هر دو دسته شاعر ذکر شده اند

ص: 152

1- که عاقبت روزگار، آن را حرم و صحن امام رضا علیه السلام می کنند.

2- ر.ک: بحار الأنوار، ج 48، ص 130 - 131.

3- « وَاللَّهِ عَرَاهُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ » (شعراء، آیات 223 - 227).

- چنانچه مشروحاً گذشت (1)، لذا هنگامی که می گوید :

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعْيِهَا *** وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي

من در این دنیا و روزگار کوشش هایم، در ترس به سر بردم و امیدم آن است که پس از وفات در ایمنی قرار بگیرم.

امام علیه السلام در حق او دعا می کنند - و حتماً اجابت می شود - که خدا تو را از ناراحتی های قیامت در ایمنی قرار دهد.

دعبل نود و هفت سال (2) عمر خود را در راه احیای حق در جامعه اسلامی، ابطال باطل، مدح وُلات دین و ائمه طاهرين عليهم السلام و دفاع از حقوق آن ها و ذمّ و هجو مخالفین و خلفای جور به سر بُرد، عاقبت به دست عمّال جور، پس از تعذیب، شکنجه، ضرب و شتم بسیار، در آن کهولت سن شهید گردید، و به عمر پر از فداکاری، و مجاهدت های افتخار آمیز او پایان دادند، و گفته شده: در نواحی اهواز، و یا شهر شوش او را دفن کردند. (شرح قسمتی از ماجرای شهادت او را مرحوم علامه امینی رحمه الله در الغدير (3) ذکر کرده اند، رضی الله عنه و جزاه الله عن الاسلام و اهله خیر الجزاء.

ص: 153

-
- 1- به عنوان: مفصل ترین بحث قرآن درباره شعر و شاعر.
 - 2- تولد او را سنه 148 و شهادتش را سنه 246 فرموده اند.
 - 3- ر.ک: الغدير، ج 2، ص 384.

در باب اشعار مرثیه حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام روایات بسیاری وارد شده و از شعر و شاعر در مرثیه حضرت سید الشهداء - علیه الصلاة و السلام - ستایش شده و اجر و ثواب بسیار نوید داده اند .

شعر در این باره از دو حال خارج نیست : 1- اصلاً شعر نیست (1)، بلکه حقایق جریان و وقایع نهضت مقدس و خونین آن حضرت است که با بیان شیوای منظوم سروده می شود ، 2- در صورتی که مقداری جنبه شعری نیز در آن به کار برده شود -، جزء مستثنیات از شعر مذموم در آیه « وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ » می باشد - چنانچه قبلاً در شرح آیه توضیح داده شد - .

شاعران با اشعار جذاب ، و بیانات شیوا و رسای شعری خود در مرثیه حضرت سید الشهداء علیه السلام چند نقش بزرگ را ایفا خواهند کرد :

نقش اول : جنگ با دشمنانِ خاندانِ عصمت و طهارت علیهم السلام ، چون در این جنگ ، حساب اشخاص نبود - که مثلاً گفته شود آن ها مُردند و از بین رفتند ، دیگر جنگ با چه کسی ؟- بلکه جنگ دین و کفر بود و روی آثار آن دو ، و هر یک از طرفین در طول تاریخ به نبرد مداوم بودند .

نقش دوم : تداوم نهضت مقدس حسینی ، رونق دادن و زنده نگاه داشتن آن نهضت در طول تاریخ .

نقش سوم : تشریح و توضیح حقایق دین ، مقام ولایت ، طهارت و عصمت ، و بیان فضایل و مناقب آن بزرگوار در تطبیق بر جریانات ، و سرگذشت آن حضرت و اهل بیت او .

نقش چهارم : برانگیختن روحیه ایمانی ، عشق و جذبه ولایت ، و پیوند دل ها به

ص: 154

1- به آن بیانی که در تعریف « شعر » و « شاعر » از کلمات مفسرین و لغویین و اهل منطق گذشت .

آن مقام عالی و صاحب ولایت - که طناب محکم خدا (1) به سوی زمین است - ، و ایجاد تأثرات روحی در مصائب آن ها ، انفعال از بدی و بدکاری های دشمنان ، و به طور کلی [ایجاد کشش و] (2) علاقه به فضایل انسانی و انزجار از رذایل شیطانی که ممکن است دامن گیر انسان گردد

و غیر از اینها ، که رسالت بزرگی بر دوش شاعران خواهد بود .

مبارزات شعری و وسعت تأثیر و آثار شکفت انگیز آن

یکی از مبارزات بزرگی که پس از واقعه نهضت خونین کربلا شروع شد و آن چنان در کوبیدن منافقین ، و خاندان اموی و طرفداران آن ها ، نقش اساسی و بزرگی داشت ، همین مبارزه از طریق مرثیه های شعری بود .

شاعران متعهد اسلامی با آن روحیه ایمانی و به تشویق و ارشاد اهل بیت علیهم السلام ، آن حماسه و نهضت بزرگ فرهنگی را آغاز کردند ، و در توسعه مبارزه ، مخالفین را آن چنان بیچاره نمودند که ناچار شدند به ضرب و حبس و قتل بعضی از آن شاعران ، که در مجموع برای آن ها نتیجه ای جز رسوایی بیشتر نداشت .

شعر با آن زیبایی و شیوایی بیان ، جاذبیت ، وزن و قافیه مطبوع و دلپسندی که دارد ، در میان تمام طبقات مردم : دانشمند و بی سواد ، مرد و زن ، بچه و جوان ، بزرگ و پیر ، متدین و مقلدس ، اوباش و اهل هوا و هوس و عسرت ، و اهل انزوا و کناره گیر و غیر هم ، همه جا نفوذ می کند و به زودی حفظ می شود ، زیرا در مواقع مختلف حزن و شادی ، جنگ و صلح ، حالاتی ذوقی به انسان دست می دهد که علاقه به خواندن شعر پیدا کرده و به طور ناخودآگاه زبان بلندگوی شاعر می گردد و پیام او را به همه جا می رساند .

ص: 155

1- حبل الله .

2- اصل : ساختن

مبارزات مسلحانه صحنه خاصی دارد و شرایط خاصی که همه جا میسر نمی شود، ولی شعر دامنه مبارزاتش بسیار وسیع تر است .

سخنرانی های تبلیغاتی صحنه و شرایط خاصی دارد که بدون آن صحنه و شرایط ممکن نیست مفید واقع شود ، ولی شعر و پیام شاعر در آن تنگنا محبوس نمی شود و آزادانه به همه صحنه ها و دل ها ، و پشت دیوارهای آهنین نفوذ کرده و حتی در خانه ، حرم سرا ، کاخ کاخ نشینان ظلم و جور نیز آزادانه نفوذ کرده و اثر خود را می بخشد .

بچه ها در کوچه و میدان ، در حال بازی گاهی هوای شعر خواندن به سرشان می زند و با صدای بلند پیام شاعر را به گوش عابرین و تماشاگران می رسانند ، حتی در خانه ، عروس با داماد ، و داماد با عروس ، گاهی به شعر خواندن می افتند و پیام شاعر را به گوش یک دیگر می رسانند .

نهضت امام حسین علیه السلام با چراغ هدایت و کشتی نجات

وقایع نهضت مقدس حضرت امام حسین علیه السلام سراسر پاک ، خدایی ، اسلامی ، انسانی ، جذاب ، پر عشق و شور ، حماسی ، سازنده ، آموزنده ، محرک ، مهیج و سراسر معنویت بوده ، و در عالم بشریت جهش و درخشش خاصی داشته است ، در تاریخ انبیاء اگر به نحوی به خبر آن برخورد می کردند به گریه و هیجان می آمدند ، در طول تاریخ (گذشته ، حال و آینده) در چهره تاریخ یک واقعه تاریخی است که :

1. چراغ بسیار روشن در پیشامدهای تاریخ برای اسلام و بشریت .

2. نشانگر راه سعادت ، در حوادث به بن بست رسیده .

3. جلا-دهنده دل های افسرده خمود ، در نابسامانی های جهان ، و مردم ستم دیده و رنج کشیده از بی عدالتی ها و بی نظمی ها و انحرافات از خط مستقیم .

4. نمایانگر راه و رسم انبیا و ائمه هدی علیهم السلام در برخورد با جباران و ستم کاران و فرعونیان و یزیدیان زمان خود .

5. خنثی کننده پیرایه ها و تبلیغات مسموم کفار و عمال آن ها .

6. وسیله تبلیغاتی برای اسلام پاک ، و حقایق قرآن و روش جدّ بزرگوارش .

7. یک حرکت طوفنده که هر خس و خاشاکی را از سر راه به طور ضربتی خواهند زدود و راه را شسته و زفته کرده است .

نام امام حسین ، ذکر امام حسین ، مرثیه امام حسین ، عزاداری برای امام حسین ، گریستن در عزای امام حسین و توسل به آن سرمشقی که دادند ، آن چنان برای بقا اسلام و قرآن نوید بخش بوده که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله با تعبیراتی فشرده و پُر معنی ، به جهان اسلام گوشزد شده که :

إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَى وَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ . (1)

که اگر برای جهان هدایت ، شب تاریکی پیش آید حسین علیه السلام چراغ آن شب است ، و اگر سیلاب و طوفان بلا ، به سوی اسلام و مسلمین ، خروشان شود ، کشتی نجات حسین علیه اسلام است . این ذره بی بضاعت و بی مقدار ، کجا می تواند ذره ای از آن عظمت را گویا شود ؟

شاعران و پیام نهضت مقدس کربلا

پیام خون حضرت سیدالشهدا علیه السلام را از پیشاپیش ، ابتدا پیامبران علیهم السلام و در رأس اعظم و خاتم آن ها حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله ، سپس ائمه طاهرین و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و پس از وقوع آن واقعه جانگداز خواهر آن حضرت ، قهرمان و بطله

ص: 157

1- همانا حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است . این روایت حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله و از احادیث معراجیه است و به دو عبارت مختلف نقل شده است ، عبارت متن و این عبارت : إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ هُدَى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ . ر.ک : مدینه المعاجز ، ج 4 ، ص 52 باب 116 ، ح 133 ؛ منتخب طریحی ، ص 203 ؛ صراط المستقیم ج 2 ، ص 161 و بحار الانوار ، ج 36 ، ص 205 و ج 91 ، ص 184 .

کربلا حضرت زینب علیهما السلام، حضرت زین العابدین امام سجاد علیه السلام و سایر خاندان آن حضرت، به گوش جهانیان رساندند، و با ترغیب و تشویق، و هدایت آن بزرگواران علیهم السلام، گویندگان و دانشمندان شروع به رساندن این پیام نمودند.

یکی از طبقات مؤثر و فعال، در زنده نگاه داشتن پیام نهضت آن بزرگوار طبقه شاعران بودند که اکثراً دانشمندان متعهد شیعه هستند - چنانچه ترجمه مختصر از بعضی از آن ها گذشت - .

سخنرانی و شعر و عزاداری از امام سجاد، زینب کبری، سکینه، ام کلثوم علیهم السلام و غیرهم، پس از روز عاشورا شروع شد، و به مناسبت های گوناگون [ادامه پیدا کرد،] در هر جایی با جمعیت کم و زیاد، گاهی در بازار کوفه، گاهی در طی راه، گاهی در بازار شام، گاهی در مسجد شام، گاهی در مجلس یزید و حضور دربارانش؛ و بالاخره در مجلسی که یزید ناچار شد به عنوان عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام به درخواست اهل بیت علیهم السلام بر پا کند، حضرت زینب علیهما السلام با مرثیه خوانی جانسوزی، در آن مجلس باشکوه، پیام این نهضت مقدس را می رساند.

اما از آن سو دستگاه حکام جور، درباریان و وابستگان، و جیره داران و ریزه خواران، و خودفروختگان، با قوای قهریه و تبلیغات سوء، و حتی جعل روایت بر ضد عزاداری های آن حضرت، سم پاشی می کردند و مردم عادی را تحت تأثیر قرار داده، و در محو آثار عاشورا آن چنان کوشش کرده که حتی به وسیله فقهای درباری خودفروخته، عاشورا را به عنوان روز «عید» و آداب و سنن جعلی برای آن، در میان مردم منتشر کردند، آن را روز «روز تبرک» و برای آن، روزه مستحب می دانستند؛ که حتی تاکنون هم در میان ممالک اسلامی غیر شیعی، اول محرم که می شود برای یک دیگر نامه تبریک می فرستند و عزاداری را یک عمل مستنکر و ناشناخته محسوب می دارند.

ابو داود مسترق نقل می کند که عبدی (1) گفت: وارد شدم به حضور امام صادق علیه السلام فرمود: به امّ فروه (2) بگوئید بیاید و بشنود آنچه را به جدّش گذشت، آمد و پشت پرده نشست، گوید من شروع کردم به شعر خواندن و گفتم: فَرَوُ؛ جُودِي بِدَمْعِكَ الْمَسْكُوبِ...، صدای شیون امّ فروه و صیحه زنان بلند شد...، مردم مدینه در خانه اجتماع کردند (چه خبر شده که زنان شیون میکنند!؟) امام کسی را فرستاد که کودکی از ما غش کرده است، زنان صیحه و شیون کشیدند. (3)

امروز در ایران و ممالک شیعه نشین، بلکه حتی قسمتی از ممالک غیر شیعی، اگر در خانه ای مجلس عزاداری امام حسین علیه السلام برپا شود، و شاعری مرثیه خوانی کند و زن و مرد صدای شیونشان بلند شود؛ همه می دانند چه خبر است و برای شرکت در آن جمع می شوند.

ولی مردم مدینه، در منزل امام صادق علیه السلام جمع شدند که نکند کسی در این خانه فوت کرده است (مثلاً می خواهند تشییع کنند!) (اما عزاداری، شعر و گریه برای امام حسین علیه السلام که جانشین و ادامه دهنده مقام نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله است، و از همین شهر مدینه شروع به قیام نموده، در مقابل انحراف یزید، آن یزیدی که پس از شهادت آن حضرت در همین مدینه و شهر مقدس مکه قتل عام کرد، گویا از همه این ها بیگانه اند.

ولی اشعار شاعران و مجالس عزاداری سالار شهیدان امام حسین علیه السلام این وضع را برهم زد، چنانچه وضع ملوکانه خاندان اموی و سپس [خاندان] عباسی را نیز برهم زد، و تا قیام قیامت، آمادگی مقابله با جباران و ستم کاران جهان را در هر جایی به نحوی داشته و شایستگی کامل آن را هم دارد.

ص: 159

1- شرح مختصری از «عبدی» به عنوان چهارمین شاعر از شاعران ممدوح گذشت.

2- امّ فروه دختر امام صادق علیه السلام و مادر امّ فروه «فاطمه» دختر حسین بن علی بن الحسین علیهم السلام.

3- ر.ک: الغدير، ج 2، ص 294 (به نقل از: روضه کافی)، الکافی، ج 8، ص 215، ح 263.

خط امام حسین علیه السلام در مرثیه ، شعر و عزاداری باید حفظ شود

این در حقیقت یک جهاد مقدس ، غیر مسلحانه ، متداوم و بسیار مؤثر است ، که ضمناً - با در نظر گرفتن آنچه که مختصراً بیان شد - نباید هدف و مسیر آن گم شود ، و گمان شود که هر شعری و هر شاعری با این نام مقدس به چنان مرتبتی نایل می شود .

نباید شعر از حقیقت گویی ، به دروغ پردازی مبدل شود ، و عوض روشن کردن مسیر اسلام (از نظر ولایت و مقام شامخ ائمه طاهریین علیهم السلام) ، دروغ هایی از خود ساخته و تهمت هایی ناروا ، و بیانی نارسا نسبت به ساحت قدس خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام به تجاسر شعر سازی ، و مطابق ذوق عوامانه عوام الناس مطالبی گفته شود که موجب حط آن مقام عظیم گردد و با این عمل ، عوض ترویج ، تخریب و در نتیجه به دشمنان آن ها کمک گردد .

فضیلت و ثواب شعر در مرثیه امام حسین علیه السلام

1. ابوهارون مکفوف گوید : به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم فرمود : دربارہ حسین علیه السلام شعر بخوانم ، خواندم ، فرمود : همان طوری که در میان خودتان می خوانی بخوان (یعنی : با صدایی سوزناک) ، پس همان طور خواندم :

أَمْرٌ عَلَيَّ جَدَّثَ (1) الْحُسَيْنِ *** فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الرَّكِيَّةَ (2)

حضرت گریست و فرمود : زیادتر بخوان ! من قصیده دیگر نیز خواندم :

يَا مَرْيَمُ! قَوْمِي وَأَنْدَبِي مَوْلَاكَ *** وَعَلَى الْحُسَيْنِ فَأَسْعِدِي بِنُكَاكَ

ص: 160

1- جدث : قبر ، جسد نیز ضبط شده .

2- این اشعار جمعاً بیست و سه بیت و از سید حمیری است .

باز حضرت گریستند (1)، و شنیدم از پس پرده صدای گریه زنان را، پس وقتی ساکت شدند (2)، حضرت فرمودند:

يَا أَبَا هَارُونَ؛ مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحَسَنِ شِعْرًا فَبَكَى وَأَبَكَى عَشْرَةَ كُتِبَتْ لَهُمْ (3) الْجَنَّةُ، وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَأَبَكَى خَمْسَةَ كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَأَبَكَى وَاحِدًا كُتِبَتْ لَهُمَا الْجَنَّةُ، وَمَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارَ جُنَاحِ دُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ.

ای اباهارون؛ کسی که درباره حسین علیه السلام شعر بخواند، و گریه کند و بگریاند ده نفر را بهشت برایش نوشته می شود، و کسی که شعر برای حسین علیه السلام خواند و گریه کرد و گریاند پنج نفر را بهشت برایش نوشته می شود، و کسی که یاد حسین علیه السلام کرد و به مقدار بال پشه ای اشک از چشمش خارج شد ثوابش بر عهده خدا است و او برایش به کمتر از بهشت خشنود نمی شود. (4)

2. صالح بن عقبه نیز از امام صادق علیه السلام روایتی درباره ثواب شعر خواندن در مرثیه آن بزرگوار، نزدیک به همین معنا با کمی تفاوت نقل می کند. (5)

3. زید شحام می گوید: حضور امام صادق علیه السلام بودیم که جعفر بن عثمان طائی (6) آمد، حضرت او را نزدیک خود نشانند، و فرمودند: به من رسیده که تو درباره حسین علیه السلام نیکو شعر می گویی؟ عرض کرد: بله، خدا مرا فدایت کند! فرمود: بگو؛ او

ص: 161

1- اصل: پس حضرت گریه کرد.

2- اصل: پس از فراغت.

3- اصل: له.

4- ر.ک: بحار الأنوار، ج 44، ص 287 - 288، ح 25 و ح 28؛ کامل الزیارات، ص 100 و 104؛ ثواب الاعمال، ص 47؛ الغدير، ج 2، ص 235 و جامع احادیث الشيعة، ج 15، باب 85، ص 452، ح 3 (به نقل از: کامل الزیارات، ص 104 - ص 105).

5- ر.ک: بحار الأنوار ج 44 ص 289، جامع احادیث الشيعة ج 15 باب 85 ص 452، به نقل از ثواب الأعمال ص 110.

6- جعفر بن عفان طائی، خ ل.

شعر خواند و آن حضرت و اطرافیان گریه کردند تا اشک بر صورت و محاسنش جاری شد ، سپس فرمودند :

يَا جَعْفَرُ؛ وَاللَّهِ؛ لَقَدْ شَهِدَى مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ هَهُنَا، يَسْمَعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ لَقَدْ بَكَوْا كَمَا بَكَيْنَا وَ أَكْثَرَ، وَ لَقَدْ أُوجِبَ اللَّهُ لَكَ يَا جَعْفَرُ! فِي سَاعَتِكَ الْجَنَّةَ بِأَسْرَهَا وَ غَفَرَ لَكَ .

ای جعفر ؛ سوگند به خدا ؛ فرشتگان مقرب خدا اینجا حضور یافتند و گفتارت را درباره حسین علیه السلام شنیدند و مانند ما و بیشتر گریه کردند ، و خداوند در این ساعت بهشت را بر تو واجب کرد و تو را آمرزید .

سپس فرمود : بیش از این برایت بگویم ؟

عرض کردم : آری ای آقای من .

حضرت فرمود :

مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَأَبَكَى بِهِ إِلَّا أُوجِبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَ غَفَرَ لَهُ .

هیچکس درباره حسین علیه السلام شعری نمی خواند که گریه کند و بگریند با او ، مگر اعلان آن که خدا برایش بهشت را واجب می کند و او را می آمرزد . (1)

4. ابو عماره مرثیه خوان به حضور امام صادق علیه السلام رسید ، حضرت به او فرمود : از شعرهای عبدی برایم بخوان ، گوید : خواندم و حضرت گریستند ، باز خواندم و گریستند ، و همچنان می خواندم و می گریستند تا آنکه شنیدم صدای گریه از خانه بلند شد ، پس فرمود :

يَا أَبَا عَمْرَةَ! مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ شِعْرًا فَبَكَى خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ . وَمَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْرًا فَبَكَى أَرْبَعِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ ، وَ مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْرًا فَبَكَى ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ ، وَ مَنْ أُنْشِدَ فِي

ص: 162

1- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 15 ، باب 85 ، ص 450 ، ح 1 (به نقل از : رجال کشی ، ص 289) وسائل الشيعة ، ط . آل البيت ، ج 14 ، باب 104 ، ص 593 ، ح 1 (به نقل از : رجال کشی ، ج 2 ، ص 508 و ص 574) ، بحار الأنوار ، ج 44 ، ص 282 ، ح 16 .

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْرًا فَبَكَى عِشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ .

وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْرًا فَبَكَى عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ ، وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْرًا فَبَكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ ، وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْرًا فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ .

ای ابوعمارہ ؛ کسی که درباره حسین علیه السلام شعر بخواند و بگریاند پنجاه نفر را برای اوست بهشت ، و کسی که درباره حسین علیه السلام شعر بخواند ، و بگریاند چهل نفر را برای اوست بهشت ، و کسی که برای حسین علیه السلام شعر بخواند و بگریاند سی نفر را برای اوست بهشت ، و کسی که برای حسین علیه السلام شعر بخواند و بگریاند بیست نفر را برای اوست بهشت .

و کسی که درباره حسین علیه السلام شعر بخواند و بگریاند ده نفر را برای اوست بهشت ، و کسی که برای حسین علیه السلام شعر بخواند و بگریاند یک نفر را برای اوست بهشت ، و کسی که درباره حسین علیه السلام شعر بخواند و خود بگرید برای اوست بهشت ، و کسی که درباره حسین علیه السلام بخواند و خود را مانند گریه کننده کند (تباکی کند) برای اوست بهشت . (1)

5. منصور دوانیقی به حضور امام کاظم علیه السلام فرستاد که روز عید نوروز رسماً بنشینند تا مردم برای تهنیت به دیدنشان بیایند ، و هدایای آن ها را قبول کنند .

حضرت موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام فرمودند :

إِنِّي قَدْ فَتَشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعِيدِ خَبْرًا وَإِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ وَمَحَاهَا الْإِسْلَامُ وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ تُحْيِيَ مَا مَحَاهَا الْإِسْلَامُ .

به تحقیق من در اخبار جدم رسول الله صلی الله علیه و آله جست و جو کردم ، پس برای این عید خبری نیافتم ، و این از سنت های فارسی ها (2) است و اسلام آن را محو و نابود

ص: 163

1- ر.ک : جامع احادیث الشيعة ، ج 15 ، باب 85 ص 453 ذیل ح 5 (به نقل از : ثواب الاعمال ، ص 109) .

2- یعنی : ایرانی ها ، مجوسی های قبل از اسلام .

کرده، و پناه به خدا می برم از اینکه زنده کنم آنچه را اسلام محو نموده است. (1)

منصور گفت: این را برای سیاست ارتش انجام می دهیم، (چون قسمت زیادی از ارتش او از ایران و به فرماندهی ابو مسلم خراسانی بود، و آن ها به این تقالید ملی مجوسی عادت و انس گرفته بودند و به آن دل خوش می داشتند)، پس خواهش می کنم سوگند به خدای عظیم مگر آنکه بنشینم! حضرت نشستند، و ملوک، امراء و لشکریان برای تهنیت و مبارک باد گفتن آمدند، و برای آن حضرت هدایا و تحفه هایی می آوردند، خدمت گزار منصور آنجا ایستاده بود و هدایا را آمارگیری می کرد، آخر جلسه پیرمرد کهن سالی به حضور آمد و عرض کرد: یابن بنت رسول الله! من مردی فقیر هستم و مالی نداشتم که برای شما بیاورم، لکن یک تحفه

ص: 164

1- از این روایت استفاده می شود که: عید نوروز، اسلامی نیست. در مقابل این حدیث و احادیثی از این قسم، حدیثی از معلی بن خنیس در اسلامی بودن «عید نوروز» از امام صادق علیه السلام نقل شده، که با احادیث دیگر - به اصطلاح - تعارض می کند، و ائمه طاهربین علیهم السلام در علاج تعارض احادیث فرموده اند: رجوع به کتاب الله شود، و آنچه موافق قرآن است گرفته شود، و مخالف دور انداخته شود، و چون در قرآن زمان بندی کارهای اسلامی فقط بر طبق ماه های قمری است نه شمسی، پس در نتیجه عید نوروز اسلامی نیست، به این آیات دقت کنید: «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ»؛ ای پیغمبر! از تو سؤال کنند که سبب هلال و بدر ماه چیست؟ جواب ده که: در آن تعیین اوقات است برای مردم... (بقره آیه 189). «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» : همانا عدد ماه های سال نزد خدا (که به حساب حق و صلاح خلق است) در کتاب (تکوین و تشریح) خدا، دوازده ماه است از آن روزی که خدا آسمان و زمین را بیافرید، و از آن (دوازده ماه) چهار ماه ماه های حرام خواهد بود. این است دستور و دین قیّم، استوار و محکم... (توبه آیه 36)، از طرف دیگر چون عید نوروز در سال قمری در گردش است گاهی مصادف میشود با ایام الله سوگواری و عزای اهل بیت علیهم السلام مثل: دو ماه محرم و صفر (ایام سوگواری حضرت سیدالشهدا علیه السلام) یا ماه رمضان (ایام شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام)، یا دو ماه جمادى الاول و جمادى الثانى (ایام شهادت حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام) و امثال آن، پس چگونه می توان ضمن رعایت لوازم و ملزومات عزاداری و روایات متواتر و فوق تواتر در این باب، به این روایت نیز عمل نمود که در آن دستور اکید داده شده به عید گرفتن و لباس نو پوشیدن و...؟! شرح بیشتر این مطالب را (در ردّ اسلامی بودن عید نوروز و بیان ضعف این گونه روایات سنداً و متناً و نیز نقشه های دشمنان اهل بیت علیهم السلام در این زمینه)، مؤلف دانشمند به طور مبسوط بیان فرموده اند که به عنوان: رساله عید نوروز ان شاء الله به زودی چاپ و در اختیار محققین و اهل فضل قرار خواهد گرفت.

آورده ام و آن سه بیت شعری است که جدم درباره جد شما حسین بن علی علیهما السلام گفته :

عَجِبْتُ لِمَصْقُولِ عَلاكَ فَرَنْدُهُ *** يَوْمَ الْهَيَاجِ وَقَدْ عَلاكَ غُبَارُ

و لاسم نفدتك دون حرائر *** يدعون جدك و الدموع غزائر

ألا تَقْضَيْتَ (1) السَّهَامُ وَ عَاقَهَا *** عَنْ جِسْمِكَ الْإِجْلَالُ وَالْإِكْبَارُ

حضرت فرمودند :

هدیه تو را پذیرفتم ، اکنون بنشین ، برك الله فيك ! سپس به آن خدمت گزار رو کرده ، فرمودند : برو نزد امیر مؤمنین (منصور)!! و این اموال را برایش گزارش ده که چه می خواهد بکند ، خادم رفت و بازگشت و گفت : می گوید همه اش را به شما بخشیدم ، هر چه میخواهی بکن ، حضرت موسی علیه السلام به آن پیر مرد فرمود : این اموال را بگیر که همه اش را به تو بخشیدم . (2)

اینها قسمتی از روایات درباره شعر و شاعر و بعضی از شاعران ممدوح بود که ما در این جا آوردیم .

جمع بندی آیات و روایات درباره شعر و شاعر

چنانچه روایات مذکور به دقت مورد مطالعه قرار گیرد روشن می شود که:

1. کتاب و سنت درباره شعر و شاعر هماهنگ است .
2. بیان روایات درباره شعر و شاعر با بیانات قرآن مجید متفاوت نیست و همان را که قرآن انتقاد کرده روایات نیز انتقاد می کند و آن را که تجویز و یا مدح شده آن را تجویز و مدح می کند (قبلاً در شرح آیات توضیح دادیم).
3. شعرهای مدح و مرثیه برای پیامبر صلی الله علیه و اله ، و خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام

ص: 165

-
- 1- در بحار الانوار « تغضغضت » ضبط شده است .
 - 2- ر.ک : جامع احادیث الشیعة ، ج 15 ، باب 85 ، ص 455 ، ح 8 (به نقل از : مستدرک الوسائل ، ج 10 ، ص 386 به نقل از : مناقب ابن شهر آشوب) ، مناقب آل ابی طالب ابن شهر آشوب ، ج 3 ، ص 433 ؛ بحار الانوار ، ج 48 ، ص 108 .

چنانچه از حقیقت گویی بیرون نرود مورد مدح و دارای اجر است، زیرا در راه ایمان و اسلام سخن گفته است و اگر از حقیقت گویی به دروغ پردازی گراید، نه تنها ممدوح نیست بلکه از گناهان کبیره است که حتی در ماه رمضان موجب بطلان روزه می شود، تخیلات شاعرانه از خود ساخته، حاکی از شخصیت و حالات « شاعر » است (اگر چه در مرثی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام باشد) نه حاکی از شخصیت و حالات آن بزرگواران .

4. حتی الامکان از حدود ادله، روایات و آیات، نباید پا فراتر گذاشت و در قلمرو رسایی آن سخنان و حالات شناخته شده شاعرانه باید سخن گفت . البته نه به معنی ساختن معانی تخیلی و تخیلی بلکه به معنی اوج گیری روحی و تلطیف احساسات، که موجب درک لطایف حالات و سخنان آن ها می گردد .

5. از جمله مواردی که شعر، در آن روایات تجویز شده، مطالب دینی است از: توحید، شناخت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و اله، پیامبران دیگر علیهم السلام، امامت و ائمه علیهم السلام، اوصاف و حالات آن ها، مسایل معاد و یا امور اخلاقی و دینی، قرآن و فرشتگان، علم و علماء و رهبران و فروع دین و غیره که مربوط به دین است .

این قسم شعر هم یا اصلاً عنوان شعر به اصطلاح قرآن بر آن صدق نمی کند، چنانچه جنبه های تخیلی اصلاً در آن به کار نرفته باشد، و یا اگر در اثر اوج گیری روحی مشابه شعر باشد، از نظر قرآن کریم استثناء شده: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، و هم از نظر روایات مجاز، بلکه ممدوح و مأجور است، چنانچه در بسیاری از این روایات از آن تحسین و بلکه امر به یاد گرفتن آن فرموده اند؛ مثل:

عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ شِعْرَ الْعَبْدِي فَإِنَّهُ عَلَى دِينِ اللَّهِ؛

شعر عبدی را به فرزندانتان بیاموزید که او بر دین خداست . (1)

ص: 166

و نیز امیرالمؤمنین فرمودند :

تَعَلَّمُوهُ وَعَلِمُوا أَوْلَادَكُمْ ، فَإِنَّهُ كَانَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَفِيهِ عِلْمٌ كَثِيرٌ .

(شعر ابي طالب عليه السلام را) یاد بگیرید و به فرزندانان بیاموزید ؛ زیرا او بر دین خدا بود و در آن علم بسیاری است . (1)

چرا شعرهای مدح و مرثیه اهل بیت علیهم السلام مجاز و مورد مدح است ؟

بنابر آنچه از آیات ، روایات و بیانات اطراف آن ها به عرض رساندیم ، شعرهای مدح و مرثیه برای معصومین علیهم السلام و مربوطین آن ها و امام زادگان که در روایات ذکر شده بود ، مخصوصاً امام حسین علیه السلام که بر آن اجر و ثواب بسیار بود ، مجاز و ممدوح است ، زیرا :

اولاً : معرفت امام است که « امامت » یکی از اصول دین است .

ثانیاً : ادامه دادن جهاد مقدس آن ها علیه کفر و نفاق و اهل آن است ، که از مصادیق آیات شریفه سوره شعراء است .

ثالثاً : در مسیر ایمان است که : « إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا » .

رابعاً : ظفر یافتن بر ظالمان است که : « وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا » . (2)

ائمه طاهرین علیهم السلام که حافظ احکام قرآن و مبیین و مفسر آنند ، محور سخنانشان همان قرآن است و از قرآن جدا نمی شوند ، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ ؛ (3)

کتاب خدا و عترت از هم جدا نمی شوند تا بر سر حوض بر پیامبر صلی الله علیه و اله وارد شوند ، لذا همان را که قرآن نکوهش کرده ، آن ها هم انتقاد کنند ، و آن را که تجویز و یا نیکو

ص: 167

1- ر.ک : صفحات پیشین همین کتاب .

2- و برای انتقام از هجو و ستمی که در حق آن ها (و سایر مؤمنان) شده (با نظم سخن و طبع شعر) از حق یاری خواستند (و به شمشیر زبان با دشمنان دین جهاد کردند که اینان را مؤمنان پیروی خواهند کرد) . (شعراء ، آیه 227) .

3- از احادیث معروف و متواتر نبوی صلی الله علیه و اله ، ر.ک : سلیم بن قیس ، ص 177 و 201 و 300 ، مناقب محمد بن سلیمان کوفی ، ج 1 ، ص 148 ... و ج 2 ، ص 106 ، ... المسترشد محمد بن جریر طبری ، ص 467 و 560 ، شرح الاخبار قاضی نعمان مغربی ، ج 2 ، ص 479 ، ح 840 و ص 481 ، ح 844 ... و الغیبة محمد بن ابراهیم نعمانی ، ص 42 .

شمرده و یا از جهاد مقدس اسلامی دانسته، آن‌ها هم همان گویند.

از ائمه طاهرین علیهم السلام مخصوصاً حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشعار زیادی (و حتی مناجات منظوم) روایت شده، به طوری که مثلاً بعضی این اشعار را به صورت مجموعه ای به نام دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام جمع آوری کرده اند و اخیراً مرحوم علامه مجاهد بزرگوار سیّد محسن امین رحمة الله از روی روایات معتبره آنچه ثابت بوده ضبط و آنچه از دیوان قدیم معتبر ندانسته اند از آن حذف کرده اند (که نسخه چاپ نجف آن نزد ما موجود است)، و همچنین صاحب کشف الغمة مرحوم اربلی رحمة الله قسمتی از اشعار حضرت سیّدالشهداء علیه السلام را جمع کرده، و اشعار مفصل آن حضرت در روز عاشورا نیز در کتب مقاتل مشهور است و اکثراً نقل کرده اند، همچنین امام رضا علیه السلام، و همکذا از دیگر ائمه علیهم السلام اشعاری نقل شده، و از غیر خود نیز، گاهی اشعاری نقل می کردند، چه در ضمن سخنان و خطبه های خود مانند خطبه شقشقیّه و یا جداگانه، ولی اشعار آن بزرگواران جز حقیقت و واقعیت گویی با بیانی زیبا و رسا و دلگشا، چیز دیگری نیست.

و چون مجال بررسی بیش از این نیست شما خود می توانید تحقیق کرده و گفته های (1) ما را تصدیق فرمایید.

بنابراین با در نظر گرفتن بیانات قرآن کریم درباره شعر و شاعر، نسبت به روایات توجه پیدا کنیم که:

گاهی از شعر و شاعر شدیداً نکوهش شده و پرچم دار آن‌ها را امرء القیس به سوی آتش دانسته، و در بعضی مکان‌ها (مثل مسجد) یا بعضی زمان‌ها (مثل جمعه و ماه رمضان) از آن منع شده و یا خود از خواندن امتناع می کردند، و گاهی حتی در همان موارد تجویز و یا تحسین کرده و یا خودشان می خواندند و یا امر به خواندن می کردند و یا غیر این مسایل که در روایات به چشم می خورد، می توان با شناخت

ص: 168

1- اصل: عرایض.

موضوع از نظر قرآن همه را جمع کرد و هیچ گونه تضاد و تعارضی بین آن ها نیست .

شرح مضامین آیات به عنوان « آیات قرآن درباره شعر و شاعر » قبلاً گذشت ، مراجعه فرمایید ، ضمناً در شرح آیات مربوط به شعرا به این نکته اشاره شد که : شعرا شامل کسانی که به طور غیر منظوم سخنان تخیلی ذوقی به هم می بافند نیز می گردد (چنانچه در بعضی روایات قصاص را از مصادیق شعرا گفته بود) ، و همچنین کسانی که امور دینی و احکام اسلامی را به طور ذوقی از خود بافته و مردم را به آن می خوانند و مردم از آن ها تبعیت می کنند (چنانچه در روایات تفسیر آیات سوره شعراء و نیز در سخنان علی بن ابراهیم قمی قدس سره که مقتبس از روایات است آمده بود) ، بنابراین : سخنرانی های تخیلی ذوقی و داستان سرایی ها و امثال آن نیز ، جنبه شعری پیدا می کند .

آنچه که ملاحظه کردید از مباحث ، تبیین منزلت شعر و شاعر از منظر قرآن و عترت علیهم السلام بود که اصل آن در کتاب نظری به موسیقی از طریق کتاب و سنت در تابستان 1372 چاپ شده ، و در اینجا به عنوان مقدمه اشعار آورده شد ، دوام توفیق مؤلف دانشمند در احیای امر دین و ترویج علوم اهل بیت علیهم السلام را خواهانیم .

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الغر الميامین

در توحید و خداشناسی، و حمد و ستایش خداوند

وزن: مفعول مفاعلهن فعولن

بحر: هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف

با نام تو باز گشت دفتر *** فتّاح تویی، تو باز کن در

با حمد و ستایشت، زبانم *** چون خشک شود، کنم ورا تر

از نام تو روشن است گیتی *** بی لطف تو است، جمله ابتر

هر دم که عنایت تو ما را *** مشمول، زخم قدم فراتر

یک حرف و دو حرف بر زبانم *** تو یاد بداده ای، نه مادر

تو علم و بیان، آدمی را *** دادی و نمودی اش فزون تر

روحی ز خودت در او دمیدی *** تا گشت به خلق، جمله سرور

زیبنده مشرقِ عنایت *** خورشیدِ رُخت در اوست خاور (1)

مسجود نموده ای تو او را *** بر جمله فرشتگان، سراسر

دادی پر و بالِ قدرت او را *** تا پای زده به طاقِ اخضر

ص: 175

1- قال رسول الله صلى الله عليه و اله: «... أول ما خلق الله نوري...» یعنی: نور آدمیت. ر.ک: تفسیر قمی، ج 1، ص 17؛ الرواشح السماویة، ص 35؛ بحار الانوار، ج 54، ص 198 و ص 306 و ص 307 و شرح الاسماء الحسنی، ج 1، ص 303 و ص 352.

این خاک و هر آنچه هست در او *** وز ماه و خور و نجوم ازهر (1)

در راه سعادتِ بشر، شد *** در گردش خود، بر آن مسخر

اوصاف و کمالِ لانهایی *** کردی به خمیرِ او، تو مُضمَر (2)

وز معرفتِ جمالِ ذات *** در فطرت او شده مُخَمَّر (3)

کردی تو به خود، رهی بر او باز *** در راه، تو دستگیر و یاور

ز آن روح و روان و عقل و بینش *** دریای علوم شد مصوّر

عقلی که ز حسن و قبح اعمال *** تشخیص دهد یکی ز دیگر

باریک شود، به کُنه هر چیز *** از ذرّه و موج غیر مُبصر

بشناخت تو را و، زو شناسیم *** بُرهان قوی، سدید و اخصر

او آیت تو به ذات، زاین سان *** ز آثار، وجود اوست باور

از دیده چشم و وهم، دوری *** ادراک تو، عقل را میسر

درگاه تو، عقل شد مقرب *** در باطن کار، او پیمبر (4)

او واعظ و ذاکر درونی *** افراشت به عرشِ قلب، منبر

در کشور تن، شهی ست مصلح *** فرمانده نیک خواه و مهتر

ما را به جز او اگر نبودی *** ز انعام همان، نه بیش و اکثر

از عهده شکر و قدردانی *** عاجز، به ازاء همچو گوهر

لطف و کرم تو همچو دریا *** ما، ماهی غافل و شناگر

رزاق و رحیمی و رؤفی *** بر بنده بی نوای مضطر

پوشی زکرم، عیوب و بخشی *** از مجرم و عاصیانِ خودسر

1- ازهر : نورانی .

2- أضمر الأمر ، الضمير : في نفسه أخفاه . ر.ك : اقرب الموارد .

3- خمر العجين : جعل فيه الخمير وتركه حتى يوجد كخميره . ر.ك : اقرب الموارد

4- مراد حجّت باطنی خداوند می باشد که همان عقل است .

ز امواج و تمایل غرایز *** تو حافظ و ناصری و یاور
 طوفان بلا، چو کشتی ما *** برخورد، زند سوی تو لنگر
 هر کس ره ظلم بر ضعیفی *** گیرد، بچشانی اش تو کیفر
 در سایه عدلت آر میدیم *** در کشمکش جهان، تو داور
 در دادگه تو، جمله یکسان *** تو دادگری و دادگستر
 در درگه تو، صفا و صدق است *** هر کس به تو وصل، شد توانگر
 از هر که امیدها چو ببرد *** رو سوی تو، چون گشایی اش در
 هر نیکی و خیر، از تو خیزد *** از غیر ندیده ایم جز شر
 دل ها تو و داد و مهر دادی *** از مام و زیاب و عم و خواهر
 آن مهر، چو برگنی ز دل ها *** دل تیره شود، ولو برادر
 از عاطفه و شفقت و مهر *** بیگانه کنی ز خویش، بهتر
 تسکین، تو دهی دل رمیده *** بخشی تو، شفا مریض بستر
 هر جانگرم رخ تو بینم *** روشن ز تجلیات ابهر (1)
 آن کس نظری به غیر هم کرد *** چشم دل او شده است اعور
 آن دل که تو را ندید، کور است (2) *** سرمایه بدون توست آخسر
 آیات جمیله جمالت *** بر صورت هر پدیده، اظهر
 هر ذره ز صنع توست گویا *** حاکی ز جلال و شوکت وفر
 هر یک به زبان بی زبانی *** فریاد شعار شاه کشور

ص: 177

1- ابهر: واضح .

2- قال الإمام الحسين عليه السلام في دعاء العرفة: «... عميت عين لاتراك». ر.ك: بحار الأنوار، ج 64، ص 142 و ج 95، ص 226

؛ كلمات الامام الحسين عليه السلام ، ص 804 و شرح الاسماء الحسنی ، ج 1، ص 51 و ص 190 و ج 2، ص 13 و ص 59 .

از شدتِ لطف و مهربانی *** ای شاهِ کریم بنده پرور
از سنخِ بشر (1) پیرورانی *** فاخر گه‌ری ز روح و پیکر
یک دسته گلی ز بوی و رنگش *** ز اوصافِ کمال، زیب و زیور
آینه‌نمای تو بگردد *** روشن ز صفا، شگفت آور
اوصافِ کمال او چو کامل *** وز نقص، منزّه و مطهر
سرمشق و دلیلِ راه گردد *** بر راهِ سعادت است، رهبر
بی یمن تالالو چنین نور *** بستانِ بشر شده است بی بر
خورشید صفت، فروغ افکن *** تا باغِ وجود گشته مُثمر
سررشته نظم و عالم آرا *** خاموش کند شراره شر
سرتاسر او عدالت حق *** در شورشِ طبع، داد پرور
سرچشمه حکمت و معارف *** عَنْ بَارِئِهِ بِوَحْيِ أَحْبَر
از آدم و نوح تا محمّد *** انوارِ وجودِ حیّ داور
ز آن بعد خلیفه‌های احمد *** آغاز شود به نور حیدر

زاوآاد علی، شه ولایت *** وز فاطمه، آن بتول اطهر
بر پا شده یازده خلیفه *** سیمای منور پیمبر
یک یک همه مشعل فروزان *** تابنده و رهنما و رهبر
از جلوه حق، جمال گیرند *** معصوم و منزّه و مطهر

این رشته همیشه پایدار است *** تا سرّ خداز غیب یَظْهَر

امام زمان صلوات الله وسلامه علیه

از خواب ، بشر چو گشت بیدار *** شایسته رشد و فضلِ اکبر

آن گاه امام حییّ غایب *** استاد پسین و یگّه مهتر

بر کرسی حکم رانی حق *** بر جمله شده است دادگستر (1)

آموزش و پرورش دهد پاک *** در تربیتی ، که هر چه بهتر

چون کرد طلوع ، شمسِ عالم *** با جاه و شکوه و شوکت و فرّ

فرخنده بهار ، سرزند ، نو *** بشکفته شکوفه های مُثَمَّر

هیزم صفتان و ، خار و خس ها *** سوزد همه را به سان اخگر (2)

یکجا شده قهر و خشم جَبّار *** یکجا شده رأفت ، او سراسر

یارب ! به زیارتش شریعت *** شایق که شود دلش منور (3)

ص: 179

1- دعبل بن علی الخزاعی رحمة الله شاعر بزرگ اهل بیت علیهم السلام قصیده تانیه معروف خود را خدمت امام رضا علیه السلام قرائت کرد ، تا به این دو بیت رسید : خروجِ امام لا محالة خارج *** يقوم علی اسم الله و البرکات یمیز فینا کل حق و باطل *** و یجزی علی النعماء و البرکات امام رضا علیه السلام فرمودند : ای خزاعی ! روح القدس بود به زبان تو گویا شد به این دو بیت (یعنی : این دو بیت کلام روح القدس بود به زبان تو جاری شد) . ر.ک : مناقب ابن شهر آشوب ، ج 3 ، ص 450 .

2- برای نمونه به دو قسمت از فرمایشات امام صادق علیه السلام اشاره می کنیم : «... فیأمر المهدي عليه السلام ريحاً سوداء فتهب عليهم فتجعلهم كاعجاز نخل خاوية...» و «... ثمّ يصلبهما علی الشجرة و يأمر ناراً تخرج من الأرض فتحرقهما و الشجرة ثم يأمر ريحاً فتسفهما في اليم نسفاً...» . ر.ک : بحار الانوار ، ج 53 ، باب 28 ، ص 6 روایت 1 ؛ انوار النعمانية ط . تبریز ، جزء 2 ، ص 81 ؛ صحیفة الابرار ، ط . جدید ، ج 2 ، ص 344 و نواب الدهور ، ج 3 ، ص 128 .

3- این قصیده ، 74 بیت است .

* مناجات و سخن با خدا (1)

وزن: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

بحر: رمل مثنیٰ مخبون محذوف

سال ها دل به ره کوی تمّای تو بود *** جاذبش موج کرم بود و ، ز دریای تو بود
راه ، پروسوسه و ، هرکه گمانی می بُرد *** چه اثر داشت؟ که او عاشقِ شیدای تو بود
رنج از زخم زبان ، سرزنشِ مهجوران *** کرد هموار به خود ، چون که شکیبای تو بود
همچو بلبل به ترنّم ز صفای تو شده *** ای خوش آن بلبلِ سرگشته ، که گویای تو بود
سجده بر خاک به درگاه جلالت کرده *** مبدأ اوج از آن مسجد اقصای تو بود
گفتمش : ای دل افسرده ! کجاره یابی؟ *** چون نظر نیک نمودم ، همه اش جای تو بود
آن همه حُسن و طراوت که به دل دیدم و هست (2) *** پوششی از کرم و جامهٔ دیبای تو بود

ص: 180

-
- 1- پس از گذشتن پاسی از شب و خسته شدن از مطالعات ، جذبۀ خدا روحم را به جوش و خروش آورد و این اشعار بیانی از آن حال است ، (دست نوشته والد معظم در حاشیۀ این قصیده).
 - 2- یا : آن همه حسن نظر هر طرفی دیده و هست.

راه های خطری را که به سرعت پیمود *** بی نظر بر خطر و، مست ز صهبای تو بود

ای بسا نقشه تزویر کشیدند بر او *** نقشه بر آب شد، از دستِ توانای تو بود

دوش اندیشه ز بی حاصلی خود می کرد (1) *** خود تو دانی که در این راه به سودای تو بود

هر زمان هاتف غیبی دهم مژده ز تو *** لطف و مهر و کشتی بود که، از رای تو بود

آرزوها که به دل داشتم از دیر زمان *** جمله را چون نگرم پرتو سیمای تو بود

دستِ لطفی چو کشتی بر سر این خاک نشین (2) *** نه عجب، زنده نمود آن که مسیحای تو بود

همچنان (3) مرده بی روح شدم در ره عشق *** ای که هر زنده دل، از لطف و تجلای تو بود

ترسم آن است که آخر بدم جامه صبر *** دستگیری نه مگر شیوه زیبای تو بود

به ترانه ز غم و شور درآمد، تو مرنج! *** کان ترانه ز غم و عشق و تولای تو بود

ای دل! اندیشه هجران، تو به خود راه مده *** دیدی یک لحظه غمی چون شب یلدای تو بود

ص: 181

1- یا: بدم.

2- یا دست لطفی چو کشتی بر دل افسرده ما

3- یا: آن چنان

راه دوری است، خوشا آن که رفیقان بسیار *** تا همه جوش و خروش و، همه غوغای تو بود

هر که را همسفر خویش بدیدم، پس ماند *** ای شریعت! مگر آخره تنهای تو بود (1)

ص: 182

1- این قصیده 18 بیت و در اصفهان، به تاریخ شب دوشنبه 21 جمادی الثانیه 1390ه- 2 شهریور 1349ش. گفته شده است.

رسیدگی به حال بیچارگان

* رسیدگی به حال بیچارگان (1)

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

بحر: رمل مثنیٰ مقصور

اندرون اجتماع ما بسی پُر خار و خس *** ثروت دنیا چو گویی، پیش چوگانِ هوس
بر مرادِ خویش، روزی چون کسی گردد سوار *** در غرورش غافل است، از خستگانِ بی نفس
کاروانی تندسیر و مرکبانی بس چموش *** بس پیاده در غبارِ راه، بی فریادرس
تابه کی، در آسمانِ آرزو پر می زنی *** یک نظر بر زیردستان، تا نرفتی در قفس
چون خزان آمد، بهارِ عمر را پایان دهد *** کیفر اعمال بینی بعد از آن، ای بوالهوس!
آنچه را اندوختی از مُکنت و جاه و مقام *** توشه ای بردار، ز آن بر حال مسکینان برَس
طوقی از آتش شود اموال و ثروت های تو *** بس که همچون مور کردی احتکار و مُحْتَبَس
واژگون کردن بود رسمی از این چرخ کبود *** تا به کی بالی به خود، بر مال و جاه و خویش و کس

ص: 183

1- مال دنیا وسیله زندگی خود و رسیدگی به حال مستمندان است نه برای احتکار، این اشعار بدین مضمون گفته شده است (دست نوشته والد معظم در حاشیه این قصیده).

تا نگردي مستمند و زار و بيمار و ضعيف *** تا نيفتي خاک ذلت ، تا نيني خار و خس

واقف احوال آنان، تلخی آن ناشوی *** تانیابی درد آنان ، کی شوی فریادرس

چون تو انسانی ، بیا اوصاف آن در خود بگیر *** حرص بر شیرینی دنیا بود وصف مگس

ای خوشا آن رادمردان ره جود و سخا *** وقف بر حال ضعیفان کرده خود را هر نفس

در امور خیر، هر دم تا توانی ، کن شتاب ! *** چون که پیش آمد برت ، «الآن» می گو، نی «سپس»

در کنار لطف خود ، جا ده هر آن بیچاره ای *** کاو پناهنده، نه چون «أَنْ جَانَهُ الْأَعْمَى عَبَسَ» (1)

ای شریعت ! تا توانی دست مضطربان بگیر (2) *** خوی خود گردان ز اوصاف خدایی مقتبس (3)

ص: 183

1- برگرفته از آیات اول سوره عبس ، اشاره به فقیر کوری که در مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شد و خواست کنار یکی از حاضرین بنشیند ، او چهره در هم کرد و روی برگرداند ، که خداوند با شدت هر چه تمام تر این اخلاق و عمل زشت را مورد عتاب و خطاب قرار داده و او را سرزنش می کند ، متأسفانه بعضی از مفسرین گفته اند : شخص عبوس که چهره در هم کشید و ترش کرد پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله بوده و عتاب و خطاب های قرآن به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. صاحب اشعار در کتاب تحقیقی و بی نظیر خود العسس فی تفسیر سورة عبس ضمن زدودن این لکه ننگ از دامان پاک رسالت پناهی و آوردن شواهد تاریخی بر این که او یکی از ثروت مندان قریش بوده ، به رد و بیان این مطلب پرداخته و بحثی در خور در باب عصمت و مقام رهبری الهی جامعه و ولایت مطلقه الهیه ارائه نموده است.

2- اشاره به این آیه شریفه: (أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاً وَيَكْشِفُ السُّوءَ) (نمل، آیه (62)).

3- این شعر 15 بیت و در اصفهان ، به تاریخ دوشنبه 9 جمادی الاولی 1390 ق، 22 تیر 1349 ش گفته شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند :

قَوْمُ الدِّينِ (1) [وَالدُّنْيَا] (2) بِأَرْبَعَةٍ : بِعَالِمٍ نَاطِقٍ مُسْتَعْمِلٍ لَهُ، وَبِعَنِيٍّ لَا يَبْخُلُ بِفَضْلِهِ عَلَى أَهْلِ دِينِ اللَّهِ، وَبِفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا، وَبِجَاهِلٍ لَا يَتَكَبَّرُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ، فَإِذَا كَتَمَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَبَخَلَ الْعَنِيُّ بِمَالِهِ وَبَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا وَاسْتَكْبَرَ الْجَاهِلُ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ، رَجَعَتِ الدُّنْيَا إِلَى وَرَائِهَا الْقَهْقَرَى، فَلَا تُغَرِّتُكُمْ كَثْرَةُ الْمَسَاجِدِ وَأَجْسَادُ قَوْمٍ مُخْتَلِفَةٍ ... الحديث. (3)

پایداری و ثبات دین و [دنیا] به چهار چیز است :

اول: عالم ناطقی که عمل کننده و عامل به علم باشد.

دوم: غنی و ثروتمندی که از مال خود برای بندگان خدا بخل نرزد.

سوم: فقیری که آخرت خود را به دنیا نفروشد.

چهارم: جاهلی که از طلب علم تکبر نرزد.

پس هنگامی که عالم علم خود را کتمان کرد و آن را اظهار نکرد، و ثروتمند هم از مال خود بخل ورزید [و به فقرا و مستمندان انفاق نکرد] ، و فقیر آخرت خود را به دنیایش فروخت ، و جاهل از طلب علم [و معرفت] تکبر ورزید ، دنیا [به جای

ص: 184

1- مشکوة الانوار: قوام الدنيا.

2- نهج البلاغة: قوام الدين والدنيا.

3- ر.ک: خصال شيخ صدوق، باب 4، ص 197 حديث 5؛ مشکوة الانوار طبرسی، ص 241؛ بحار الانوار، ج 1، ص 179 و ج 2، ص 67؛ التحفة السنیة سيد عبدالله جزایری، ص 12؛ روضة الواعظین فتال نیشابوری، ص 6، و با اندکی اختلاف عبارت: نهج البلاغة فیض الاسلام، ط. تهران 1371 ق، ج 2، جزء 6، ص 1251 کلام 364، عبده، ط. دار المعرفة بیروت، ج 4، ص 88 شماره 372. در نهج البلاغة چنین آمده است قال علیه السلام لجابر بن عبدالله الأنصاري: يا جابر! قوام الدين و الدنيا بأربعة: عالم مستعمل علمه، و جاهل لا يستتكف أن يتعلم و جواد لا يبخل بمعرفه، و فقير لا يبيع آخرته بدنياه، فإذا ضياع العالم علمه استتكف الجاهل أن يتعلم، و إذا بخل الغني بمعرفه باع الفقير آخرته بدنياه. ر.ک: نهج البلاغة فیض الاسلام، ط. تهران 1371 ق، ج 2، جزء 6، ص 1251 کلام 364، نهج البلاغة عبده، ط. دار المعرفة بیروت، ج 4، ص 88 شماره 372.

پیشرفت [به قهقرا عقب گرد می کند، پس گول نزنند و فریب ندهند شما را زیادی مساجد و اجساد و بدن های انسان های مختلف و دور از یک دیگر] یعنی: اگر این چهار نفر به وظایف عقلی و وجدانی خود عمل نکنند باعث تفرقه و از هم پاشیدگی جامعه و در نتیجه عقب گرد و اضمحلال جامعه خواهند شد].

وزن: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

بحر: رمل مثنیٰ مخبون محذوف

مشکلاتی ست که اصلاح به آسان نشود *** بی مسیحا نفس این درد که درمان نشود

بی تکاپوی یکی مُصلِح خیراندیشی *** صحن پر خار و خسی هست و، گلستان نشود

آن (1) ره دور که هر لحظه، نشیبی و فراز *** سرعت و جهد بیایست و، خرامان نشود

یک محیطی که بر آن چیره شده فقر و مرض *** جهل سرشار به قدری است که پنهان نشود

تا علاجی نشود آن همه امراض که هست *** راه و تشخیص سعادات نمایان نشود

چون به اندیشه فردا بنهی پای به پیش *** وضع فردا چو رسد، بی سروسامان نشود

هدف ما که بسی عالی و پُر سود و صفاست *** سفلۀ دیو صفت، مایل و خواهان نشود

ملکاتی که مهیای سعادت باشد *** بی جلودار رهش، راه به جانان نشود

یکدگر را کمک و همّت خود بذل کنیم *** هر که ناکرد، چنین دان که مسلمان نشود

ص: 185

1- یا: این

ساقیا! باده وحدت دو سه پیمانانه بریز *** تا هماهنگی ما ، رشک رقیبان نشود
پیشوایان ره عزّ و سعادت گفتند : *** کاین بنایی ست به لا پایه و ارکان نشود
علم و گفتار و عمل ، روشنی راه شود (1) *** از میان چون برود، قابل جبران نشود
مال ، همدوش جوانمردی و انصاف و سخا *** تا که نابود ، ز دل صبر فقیران نشود
جاهلان در طلب علم، بزرگی نکنند *** تا سر راه ، چسان خار مغیلان نشود
چون نداری ، بنما صبر و مکن بی تابی *** تا غضب غالب و دژنده ، چو حیوان نشود
عالم ار علم و ، غنی مال ، که مبذول نداشت *** جاهل ار در طلب علم ، که جویان نشود
مستمندان که ندارند شکیبایی و صبر *** این چنین بختِ هما ، دست گریبان نشود
لیک سرچشمه از علم است و ز ارشاد و عمل *** عالم ، اکسیر مراد است و به ارزان نشود
چون به ارشاد چنین علم ، تمام امراض *** رو به بهبود و شفا هست و خروشان نشود
علم و تقوا و عمل ، توأم گفتارِ رسا *** رهنمایی کند و روی به خُسران نشود
ای شریعت ! تو در این راه قدم ثابت دار *** پایه ای ریز که مغلوب خدیوان نشود (2)

ص: 186

1- یا: بود.

2- این قصیده 21 بیت و در اصفهان ، به تاریخ دوشنبه 16 جمادی الاولی 1390ق، 29 تیر 1349ش گفته شده است.

سحرگاه و شورش عشقِ خدایی

وزن: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

بحر: هزج مسدس مقصور

خوشا دل‌های بیدار و سحرگاه *** خوشا آن سوز و عشق و قلبِ آگاه

بیا! بیدار شو از خواب، ای دل! *** بتوفیق و تأییدِ من الله

دمِ عشق است و، شور و وصل و پرواز *** دم راز و نیاز و ناله و آه

سحرگه، حق در رحمت گشوده *** اگر اهلی و توابی و آواه (1)

اگر غمگینی و شوریده حالی *** اگر مطرودی و بی عز و بی جاه

گر غرق گناه و بی نوایی *** اگر تاریک راهی چون شبانگاه

یتیمی یا غریبی یا اسیری *** اسیر نفس یا در مانده در راه

به هر دردی گرفتاری، درش زن! *** بنجوی او نداء و ادعُ ایّاه

لِمُضْطَرٍّ مُجِيبٌ حَيْثُ مَا كَانَ *** إِذَا يَدْعُوهُ، يَنْظُرُ كَيْفَ لَبَّاه

سحرخیزی، کند روشن دلت را *** چنان روشن که گردی، همچنان ماه

در آن تاریکیِ شب، جلوه‌هایی ست *** به قدر هر کسی، چون کوه یا کاه

نگر تو آسمانِ آدمیت *** درخشد نور، هر سو، گاه و ناگاه

بینی اخترانِ چرخ پیما *** گزی انگشتِ حسرت، خواه و ناخواه

تو یکتا گوهر روی زمینی *** چرا با خار و خس گشتی تو همراه

چسان؟ ای یوسف مصر دو عالم! *** به زندان خانه‌ای؟ بیرون شو، ای شاه!

دلت تاریک گشته، چون دلِ شب *** بتابان نورِ حق در دل، شبانگاه

چو تاریکی، به عالم خیمه افکند *** به راه عشق بیرون زن تو خرگاه

شریعت! تا به کی در خواب غفلت؟ *** نگر تا نفکنی خود را تو در چاه (2)

-
- 1- آواه: بسیار دعا و زاری کننده از بیم خدا، فقیه و مؤمن را نیز گویند، (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ). (توبه، آیه (114)).
 - 2- این قصیده 18 بیت و در نجف اشرف به تاریخ شب چهارشنبه 23 رجب 1388 ق 24 مهر 1347 بین نماز مغرب و عشا سروده شده است.

نصیحت ، و انتقاد از به سوی خدا نرفتن

وزن : مفعول مفاعلهن فعولن

بحر: هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف

ای دور فتاده ای تو از حق *** هر در برسی ، زنی تو دق دق

در نظم ، هر آنچه خواه ، باشی *** هر چند چو حافظ و فرزدق

لَقَاظ و در آن چه اوستادی *** این فن کساد را ، چه رونق

شیادی و خدعه ، وصفِ ذات *** ای آب و گِلت از اوست مشتق !

در جلب مکن تو عمر، فانی *** در هدم نگون مکن تو بیرق

این رایت دین ، هر آنکه افراشت *** در رشک و حسد مشو تو مُخْرَق

در عالم وصل، یک قدم زن *** روکن به سوی فنای مطلق

حتم است سروشِ غیب بر دل *** در معرفتِ شریعتِ حق

در سیر، مراتبی ست ، میدان *** نی طفره ، که می شوی مُمَرَّق

اول یک و پس دو و سه و چار *** هر یک از پس دگر منسّق

منما تو شتاب ، راه حزم است *** تا در همه جا شوی مشوّق

پیروز و بزرگی و فرازی *** از لطف خداست آن محقق

تصدیق کنی کلام ما را *** گر هست کلام حق مصدّق

از راهزنی و حيله ، شو دور! *** اُفتی ، چو شوی بر آن معلّق

کشتی نجات و ، ناخدایی ست *** هر روز، دگر مکن معوّق

گردابِ بلا، چو اوفتادی *** با یاری حق ، نه ای تو مُغْرَق

حقّ ضعفا و ، مستمندان *** تا چند بگردنت مطوّق

این جمله ز راه نُصح، پندار *** لا تَحْكِ فلان دَقْنِي دق

گر ظلم و ستم کِشی، شریعت! *** بهتر که گئی تو چاه و خندق (1)

ص: 188

1- این قصیده 19 بیت و در تهران منزل مرحوم دکتر واعظی رحمت الله حدود سنة 1385 ق 1344 ش گفته شده است.

مِهْر به گِرد، عارضت، هست چو هاله گِرد مَه *** بدر بود شعاعی از ابروی چون هلال تو
چشمه آب، زندگی، از نَفست حکایتی *** غمزه انجم فلک، غنچ تو و دَلال (1) تو
خیل ملک مطیع تو، جن و بشر غلام تو *** تاج سر فرشتگان، خاک ره نعال تو
داور محشری علی، ساقی کوثری علی! *** قسمت دوزخ و جنان، ثبت شده به فال تو
شیر سخن ز بیشه قُدرت اگر برون جهد *** زهره شکاف می شود، تا نگرد خِصال تو
مِهْر تو با گِلم عجین، عشق تو با دلم قرین *** شادی من ز شادی ات، رنج من از ملال تو
وارث علم انبیا، رهبر سالکان تویی *** رونق شرعِ مصطفی، در گِرو فعال تو
بت شکنی ز کعبه و، در فکنی از قلعه، چون *** از پی یاری خدا جلوه کند نکال تو
روزه به روزه می بری، قوت به بینوا دهی *** حالت رنج دیدگان رنجه کند خیال تو
رزق حلال خویش را بر فقرا کنی عطا *** نیست عجب اگر بود مُلک اَبَد، حلال تو
شب که به درگه خدا اشک تو می شود روان *** نوح تعجّب آورد گر نگرد به حال تو

ص: 189

1- غنچ و دَلال، به معنی ناز و عشوه با حرکات و اشارات چشم و ابرو. ر.ک: برهان قاطع.

در دم مرگ گفته ای ، بر بر سرِ ما قدم نهی *** حسرت مرگ می خورم، ز آنکه بود وصال تو

فانی زار را اگر منفصل از هوا کنی *** فخر کند به عالم از، رتبهٔ اتصال تو

گر به غم است متصل ، نیست غمش که هست غم *** دوری بارگاه تو ، ماتم انفصال تو

شیر خدا! اگر چه او بچهٔ توست شیر نیست *** هست غزل سرای تو ، کاش شود غزال تو

هست گناه من فزون ، لیک چسان شرر زند؟! *** آتش قهرِ ذوالمنن ، بر تن نونهای تو

ناخلف اوفتادم از، کشمکش هوای دل *** شه! مگذار رو کند ، سوی جحیم آل تو (1)

ص: 190

1- این قصیده 25 بیت از نجف اشرف ، به تاریخ سه شنبه 15 شوال 1390 ق 24 آذر 1349 ش توسط ناظم گران قدر آن مرحوم آیه الله العظمی علامه فانی رحمت الله به والد معظم هدیه شده است.

* جوابیه اشعار مذکور (1)

وزن : مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

بحر : رجز مثنوی مطوی مخبون

در شبِ تارِ دوری از بارگه جلال تو *** بیک رساند نامه ای ، حاکی از جمال تو
طبعِ روان و ثاقبم ، هر چه کند کجا رسد *** مدح تو کرد آن که بُد، خالقِ لایزال تو
گفت رسول ذوالمنن : درکِ سُکوه ذات تو *** در خُورِ هیچکس نشد، جز من و ذوالجلال تو
هادی راه عشقِ تو ، دفتر آن چو باز کرد *** عقل گزید دست خود، تحیر از کمال تو
در شب تارِ جهل چون ، باز شود دهان تو *** مشرق و نورِ علمِ حق، سرزند از مقال تو
در ره حق ستم کِشی در ره حق ستم کُشی *** گسترش عدالت از، پرچم بی مثال تو
دادگه تو دادرس ، بهر ستم کشیدگان *** داوری اندر دو جهان ، شمه ای از خصال تو
بازوی قدرت تو چون ، باز شود به کارزار *** یکسره کارزار شد ، بر طرف از نِضال (2) تو

ص: 191

-
- 1- این اشعار در مدح امیر المؤمنین علیه السلام را در جواب اشعار جناب آقای علامه فانی - دام ظلّه العالی - به همان وزن و قافیه انشاء نمودم و از آن حضرت علیه السلام امید قبولی دارم .
 - 2- نِضال: سبقت و غلبه در حمله های جنگی .

شیرِ نبردِ جنگجو، غرش تو شنید او *** باخته روح و قدرتش ، چون که رسد حِیال (1) تو
صحنه جنگ ها همه ، صفحه ای از شجاعت *** نیروی بازوی همه ، هست به اعتقال تو
سَدِّ نغور کرده ای، راه عدو تو بسته ای *** سَمَعُهُ قُدْرَتِ تو بس ، کفایت از نکال تو
دادِ سخن سخنوران ، هر چه زدند تا عیان *** کنند حال و داستان ، لیک نشد قِبال تو
بیشه خلقت جهان ، شیر خدا شدی در آن *** شیردل پلنگ خو ، گشته چسان غزال تو
آن همه فتح ها همه ، جهاد اصغر تو بُد *** جهاد اکبر تو با ، نفس ز انعزال تو
در دو جهاد فتح تو، گوشزدِ جهانیان *** آن دو عدو، ره عدم ، سپارد از قتال تو
مهد وجود خوان تو ، در گله از کیان تو *** چون که طلاقِ باین او ، شنید از مقال تو
ناله جانگداز تو ، در گه حق نیاز تو *** چشمِ فلک ندیده چون حالتِ انفعال تو
در دل شب دعا کنی، بندگی خدا کنی *** بذل کنی بر فقرا، گوی همه عیال تو
نذر و وفا و روزه ات ، بذل و عطا سه روزه ات *** سوره «هل أتى» رسد، تا که شود مدال تو

ص: 192

1- حیال تو: در برابر تو قَعَدَ حِیَالَهُ وَ بِحِیَالِهِ یَعْنِی : نشست مقابل او.

آن همه بخشش و عطا، رحم و مروت و صفا *** واقف حال بی نوا، کوشش بی زوال تو
کس نشناخت قدر تو، تا به غروبِ بدر تو *** لیک نکاست همتت، چون به حق اتکال تو
روز به روز عقل ها، خرافه و هم و، بندها *** گسسته تا که پرزند کناره جبال تو
زمانه ات نه در خورت، که خَسفِ بدرِ انورت *** نموده زیر پرده ها، وای! که شد عدال تو؟
دلم هوای روی تو، در طیران به سوی تو *** بس که رساند بوی تو، نسیمی از شمال تو
ناله کنم به یا علی! ای که انیس در دلی! *** خرابه کرده منزلی، عمارت از وصال تو
شریعت فسرده را، در ره عشق مرده را *** زنده نما! که بیش از این روانه نونهای تو (1)

ص: 193

1- این قصیده 26 بیت از نجف اشرف، به تاریخ ماه صفر سال 1391 ق فروردین 1350 ش، توسط والد معظم به مرحوم آیه الله العظمی علامه فانی رحمت الله هدیه شده است.

وزن: مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فع

بحر: مجتث مثنی مخبون مجحوف

بنال، ای دل شوریده! درگه معبود *** در آستانه جودش، روا شود مقصود

ز هر دری که رمیدی، به سوی او رو کن! *** که اوز مهر و محبت، کند تو را (1) خوشنود

عجب ز بنده نادان، کز او گریزان شد! *** کجا گریخت؟ که هر جا بگشت، با او بود!

از آن دمی که برافروخت شعله عشقم *** به راه، خار مگیلان، بسی که پایم سود

به سوی وادی ایمن کشان کشان بُردم *** هزار بسته دری، کاو به روی من بگشود

دلی که واله و حیران شد از کشاکش دهر *** سری که بی سر و سامان، دمی نمی آسود

ندای تند برآمد، چنان طنین انداز *** بیا بیا! به کجا؟ باز کن چشم خواب آلود!

چو تشنه کام، تو گم گشته در سراب جهان *** به چشم و هم شده خاک همچورنگ کبود

بیا به چشمه آب حیات همچون خضر *** بین چسان همه جمعند، عاقلان رُنود

ص: 194

ز دست ساقی کوثر علی بگیر مراد *** ز کوی دوست نشد هیچ آشنا مردود

علی ست خوان کرم، قطب عالم هستی *** چو روی سوی تو، هستی به سوی تو بنمود

شریعتا! چو زدی دست بر ولای علی *** گشود آن شه خیر گشا، در مسدود (1)

ص: 195

1- این قصیده 12 بیت در نجف اشرف، به تاریخ چهارشنبه دهم رجب 1391 ق 10 شهریور 1350 ش گفته شده است.

* علی علیه السلام (1)

وزن: مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

بحر: رجز مثنی مطوی مخبون

ای رو عقل گمشده، در طُرُق کمال تو *** زانوی هوش تا شده، در سپه جلال تو

خرد به درگهت، دست دعا بر آسمان *** تا که خدا ببخشدش، بهره ای از نوال تو

ای به تن عقول جان! ای شرف جهانیان! *** مهر و مه و ستارگان، رهسپر ظلال تو

طایر معرفت اگر، گرد وجود پر زند *** تا به ابد نمیرسد بر تو و بر مثال تو

خضرت تفکر از زند، دست به ساغر (2) بقا *** هست بهانه تا مگر نوش کند زلال تو

عمر دراز خواهد و دفتر آفرینشی *** نکته ای از نکات هر نقطه ای از مقال تو

غضب خلافت از کند دشمن بدمنش تو را *** کور شود چون بنگرد منصب لایزال تو

ای به جبین جان صفا! در دل نوریان وفا! *** طلعت نیک حوریان، پرتوی از جمال تو

ص: 196

1- این قصیده قبلاً در مجموعه ای از اشعار مرحوم آیه الله العظمی نورالدین ابوالمکارم میر سید علی علامه فانی رحمت الله به نام گنج معانی و به کوشش این حقیر سید محمد حسن شریعت موسوی، توسط بوستان کتاب قم به تاریخ تیرماه 1388 به زیور طبع آراسته گردیده است.

2- «ساغر» بر وزن «لاغر» پیاله شراب را گویند، و نام قصبه ای است از ملک دکن. رک برهان قاطع.

توسّل و استغاثه به امام زمان علیه السّلام

وزن : مفعولُ مفاعیلن مفعولُ مفاعیلن

بحر: هزج مثنیٰ اخرب

دورانِ غم انگیزی ، که حُزن و گهی خندان *** در زاویهٔ عُزّت، از داهیۀ دوران

این چرخِ عبث پیشه، با صحنه طوفانی *** هر دم بزند تیشه، بر ریشهٔ دین ، چندان

بازارِ عَدَر رونق ، بگرفته ز شیادان *** برچیده بساطِ صدق ، بفرسته ته زندان

دیوین صفتان بازی ، با غمزه و با نازی *** در صورتِ انسان و، در سیرت و خو، حیوان

از صلح و صفا دم زد، ابلیس دم تزویر *** در خواب و سیه روزی، آدم بشود حیران

مردان حقیقت کو؟ هر سو تو برو! برجو! *** تاره سپرِ آن کو آرم به فدا این جان

اندوه شب تارم ، وین آه شرر بارم *** زو دودِ دلم را جو، در کنگرۀ کیوان

این رسم صفا نبود، آیین وفا نبود *** تا کی ز خدا دوری؟ در خواب کنی وجدان!

تزیین سر و زلفت، آورده به تو کلفت *** از زینت دل غافل ، آخر نه تویی انسان؟!

سودی تو جبینِ سر در سجده رَوَد پیکر *** خاضع نکند نفست، صوت و سخن قرآن؟

از کوسِ ستم کاران، تاریک دلِ دوران *** بختِ خوش ما پرواز، در دوری ما گردان

از درد دل زارم، گاهی به میان آرم *** دنباله همرازی، از هر طرفی جویان

راز دل خود پنهان، ز آن چشم دلم گریان *** عیسی نفسی خواهم، کان جمله کند درمان

هشدار در این نهضت، دل پاک کن از نکبت *** کز دل سیهان سودی، نی نیست بجز خسران

تا خود نکنی اصلاح، ز آن سو نشوی طراح *** طرحی از صلاح اول، در خود تو بگیر از آن

کن مرکز دل را صاف، بر کعبه حق طواف *** در دایره تقوا، هر دم تو بشو گردان

تا عدل کبوتروار، بر دور سرت دوار *** ز آنجا به سر عالم، پروازد و عدل افشان

ای باد صبا! بفرست این ناله جان سوزم *** بر کوی جهانگیری، کز چشم شده پنهان

گو! ای شه خیراندیش! فریادرس این کیش! *** آیین خدایی را، دریاب از این طوفان!

تا کی ز ستم نالیم؟ هر چند که بد حالیم! *** عفو و کرمت خواهیم، ای پادشه خوبان!

از کاخِ ستم کاران، آن لانهٔ بدکاران *** هر روز ندای ظلم، از حنجرهٔ شیطان
این عالم پهناور، همچون قفسِ تاریک *** بر مرغِ جهان پیمان، شد تنگ تر از زندان
آن زاغِ سیاهِ جُور، در چهرهٔ داد آن طور *** بین «عدلِ مظفر» را، میدان بهارستان (1)
قانون الهی را، کوتاه نظرِ نادان *** با پنجهٔ استعمار، بدرید چسان گرگان
آن بی خردانِ ننگ، غربی زدگانِ خَنگ *** ابزار و به دست غیر، صاحب نظر و فرمان
فرسوده دل امیّد، جز لطف خدا تأیید *** این حالت بدبختی، یارب! توبده پایان!
ظلمت کدهٔ ما را پیچیده معما را *** آیا نکنی یارب! روشن ز مهی تابان؟
آثار شریعت را، آن رمز حقیقت را *** زن صفحهٔ دل ها نقش، نقاشی جاویدان (2)

ص: 199

-
- 1- اشاره به مجلس شورای ملی در زمان پهلوی - کنار- مسجد سپهسالار (الآن به نام شهید مطهری نام گذاری شده) که بر روی تابلوی بالای سر در مجلس نوشته شده بود: «عدل مظفر».
 - 2- این قصیده 28 بیت در اصفهان، به تاریخ جمادی الثانیه 1392 تیر 1351 ش گفته شده است.

بیانی در ارتباط متقابل روح و عمل و سرنوشت

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بحر: رمل مسدس مقصور

روح بد، کردار، او را مظهر است*** یادگار آتش، آن خاکستر است

روح، مستور است لیکن روزنی*** حاکی اش افعال و، آن ها چون در است

بوی خوش از کیسه ای چون سرزند*** بد گواهی، کاندرونش عنبر است

نیک خواهان نیک کردارند چون*** عدل باطن، آن عدالت گستر است

کار نیکت در روانت با اثر*** نفس خوش در کار و، چون سوداگر است

ظلم از خشکی روح و ضعف اوست*** پایه اش سست و عقیم و ابتر است

طبع ناپرورده در آداب نیک*** صاحبش چون خار (1) و، آخر اخسر است

روزگاری در حسد سوز! و ندان!*** آتش افروز دلت، آن اخگر است

ص: 200

1- یعنی مانند خار باعث اذیت و آزار دیگران می شود، و شاید خوار به معنای ذلیل و پست باشد.

آتشی در خود برافروزی که آن *** شعله اش از دور تو بالاتر است
گر ندانی روز حشرت چون شود *** در درون و کار تو، آن منظر است
دوستت عقل است و، دشمن جهل تو *** بین کدامین حاکم و گویاتر است
گلشن دل زنده دار از نور علم *** علم، نور و رهنما و رهبر است
هر که از آداب حق زینت گرفت *** زینت دنیا شد و او سرور است
با تکبر نی توان اوجی گرفت *** و هم همچون مرغ بی بال و پر است
کسی از این جهان جز خورد و خواب *** می نداند، چون الاغ و استر است
همت عالی از این خاکین سرای *** رهنمون سوی جهان دیگر است
گرچه او در کسب و کار و خورد و خواب ** کوششش ز آن معنی والاتر است
این جهان شد کشت زار واپسین *** از درخت نیک، نیکی مثمر است
بر فراز این جهان، مرد نکو *** گویا خورشید و ماه و اختر است

نفس بد شد رهنمای راه زشت *** نیک، در نیکی تابع آن گوهر است

زاغ بر مردارگاه و، بلبلان *** سوی بستان و گلستان رهبر است

یاز خود نوری رسان خورشیدوار *** ای شریعت! کان بسی شایان تر است (1)

ص: 202

1- این قصیده 22 بیت در اصفهان، به تاریخ رجب المرجب 1392 ق مرداد (یا شهریور) 1351 ش گفته شده است.

راه یابی برای مبارزه با دشمنان اسلام

وزن: مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فَعولُنْ

بحر: هزج مثنیٰ اخرب مشکول محذوف

دوشم که به دل، انجمن از هر نظری بود *** هر چند که آن روز سیاهم سپری بود

اندیشه پیروز شدن جلوۀ تابان *** در محفل اوهام، که از هر خطری بود

یاری که به هر راه، وفادار به ما شد *** عقل است و، همان دم همه در جلوه گری بود

گفتم که: به چنگال عدو پیکر ما رفت! *** گفتا که: از غفلت همه آن در بدری بود

با کوشش و ایمان و ثبات است، سعادت *** آن یأس برانداز، که بهتر هنری بود

از صلح و صفا، دشمن بیدار چو دم زد *** آن صلح و صفا جمله بر آن، ماحضری بود

پیمان مدد بستن و، تشریک مساعی *** در ظاهر امر است، ولی حيله گری بود

از بس که شبیخون زده آن بومه مشنوم *** در روز به هر سو نگرم، ز آن اثری بود

پرگویی بی مغز، به مغزم همه ریزند *** درمان و دوا نیست، بلی خون جگری بود

یا آنکه رهی جوی و، برانداز تو اغیار *** هر چند که بر خفته به عقرب قمری بود

یا زیرِ همین بار گران، خسته و رنجور *** هر سو بکشندت عجب! خوب خری بود

در سایه آن ابر سیاهی که نشستی *** شد روز تو تاریک، که گویا سحری بود

آن ابر سیاهی که سرت سایه فکنده است *** رگباری آن تیر بلا، چون شری بود

ای زاده اسلام! از کفار چه خواهی؟! *** سرمایه عزّ تو ز علم دگری بود

بر مخزن اسرار طبیعت شدی آگاه *** ز آن گنج علومیست که از هر گهری بود

بر ساحل دریا منشین واله و حیران *** بنشستن و حیران شدن از سفته گری بود

عمرت همه بگذشت چو رؤیای سحرگاه *** تلخی و خوشی، رفت شریعت! سفری بود (1)

1- این قصیده 17 بیت در اصفهان به تاریخ صفر المظفر 1393 ق اسفند (یا فروردین) 1351 ش گفته شده است.

* در مذمت شهر تهران (1)

وزن: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

بحر: هزج مسدس مقصور

چه بد تهران و وضع ننگ بارش *** پر از نکبت، گرفته لاله زارش

خیابان ها پر از فسق و فجور است *** به دنبال زنان گل عذارش

همیشه نغمه بی دینی و کفر *** از آن شهر بزرگ است انتشارش

چوبیند صحنه بی بند و باری (2) *** مسلمان، در عرق گردد ز عارش

نمایشگاه های بی شماره *** به مردم می تنند از افتخارش

میان سینماها هر چه بینی *** به قلب دین نشسته چند خارش

بهای بی ها به کار اندر اداره *** گرفته هر یکی ز آن، کار زارش

ز (3) کاریکاتور و عکس و مقاله *** به ضدّ دین مجلات است کارش

دیگر تلویزیون و رادیوها *** زند بر ریشه دین، تیشه وارش

تمام این خرابی ها ز مرکز *** ز یک جا جوشش و ز آن انتشارش

که آن قطب و مدار چرخ دولت *** شد استعمار آن جا گاهوارش

فقط کفر از وجود شخص اول *** ز افریدون و از جم یادگارش

ص: 204

1- این اشعار در برابر اشعار سید محمد حسین شهریار گفته شده است، او در وصف تهران اشعاری گفته . ر.ک: دیوان شهریار، ج 1، ص 7 (19 بیت). بدین مطلع: خوشا تهران و طرف لاله زارش *** خرامان شاهدان گل عذارش دیار عشق و شهر آشنایی ست *** خدای عشق دارد پایدارش جناب شهریار این اشعار را در مقابل غزل معروف حافظ سروده: خوشا شیراز و وضع بی مثالش *** خداوندا! نگهدار از زوالش

2- یا: زگاردن پارتی و کاباره هایش.

نه یاد از پیشرفت آن سلاطین *** که تن داده به استعمار عارش
شده مزدور اغیار و اجانب *** پرستش کردن آن هاست کارش
خیانت ها به مرز و بوم میهن *** به عرض و مال مردم دستِ خارش (1)
وزارتخانه ها و هر اداره *** به دست غیر و، آن ها سود خوارش
جوانمردی از این مردک برفته *** ز پستی، پس ز باب تاجدارش
زند دم از سپاه علم و دانش *** کجا این ها، چه دشمن حمله دارش
از این دولت سرا غیر از خیانت *** نباشد چون به دشمن کار و بارش
زده شمشیرِ کفر خود به اسلام *** ولو اسلام زد بر فرق عارش
از او خرگی، عجب! از ماست غفلت *** ز تصریحات، ز افکار فکارش
مدون کرد او در اطلاعات (2) *** که آینده چها اطوار و کارش
در آن روزی که تحت قدرت دین *** میسر بود هر آنی فشارش
ندیدی وضع او با صدر اعظم (3) *** نداری یاد از روز فرارش
نجف دست توسل بر علی زد *** پناهنده به چشم اشکبارش
به فکرش رفت از آینه کاری *** به اطراف ضریح مشکبارش (4)
که شاید باز گردد ز این فراری *** خدایا باز ده او را فرارش
ولی، حق را همیشه یاورانی ست *** در این (5) ظلمت سرا هستند یارش
به مسجد مردم با عقل و بادین *** نشسته با دو چشم اشکبارش

ص: 205

-
- 1- دستِ خارش: دستِ دلّش .
 - 2- روزنامه اطلاعات.
 - 3- دکتر مصدق.
 - 4- اشعاری از قول محمدرضا شاه پهلوی در اطراف ضریح مطهر امیر المؤمنین (ع) که از آن جمله است: در پیش رخت آینه کاری کردم

*** کاری نه سزای شهریارى کردم

5- اصل: آن.

به میدان جهاد از جان گذشتند *** برای دین گروهی جان نثارش (1)

شریعت (2) را بود یاران دلسوز *** به جدّ و جهد بینی پافشارش

ز صاحب شرع خود دارند سرمشق *** ز عزم راسخ و، از اضطبارش

خدا هم یاری آن ها نماید *** حقیقت ها که کامل شد عیارش (3)

ص: 206

1- یا: چو شد بر پا سلاح مرگبارش.

2- یعنی: دین را در ضمن تخلص نیز می باشد.

3- این قصیده 33 بیت در نجف اشرف و به تاریخ شب جمعه 27 رمضان 1382 ق گفته شده است.

توسل به امیرالمؤمنین (ع)

علیه السلام

مطلع این اشعار برگرفته از مرثیه حضرت سید الشهداء (ع) سروده شیخ محمد نهاوندی، است که مرحوم حاج ملا محمد هاشم خراسانی رحمه الله (1) نقل کرده، سه بیت اول آن چنین است:

سوی نجف ز راه وفا کن صبا عبور *** با شیر حق بگو که: شها! تا به کی صبور؟!

برخیز و روبه دشت بلا بین به خون و خاک *** پورت فتاده با تن صد چاک و جسم عور

حال دلش بیا و بپرس از سه شعبه تیر *** حال تش بیا و بجو از سم ستور

وزن: مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن

بحر: مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور

«سوی نجف ز راه وفا کن صبا عبور *** با شیر حق بگو که: شها! تا به کی صبور؟!»

یک لحظه ای نظر بنما سوی شیعیان *** این گله رمیده و چوپان از اوست دور

از هر طرف سپاه سیاهی کشیده سر *** زاهل نفاق و مردم بی دین و پُر غرور

ص: 207

از غرب، اتصال چسان یافته به شرق *** گویی که چشم مملکتند و، بقیه کور
جاسوس و جیش و ارتش و تیر و تفنگ ما *** بر ماست آفتش، نه نگهداری ثغور
ایرانیان که دم ز ولای تو می زدند *** از شاه و از وزیر و غنی و گدای عور
امروز جمله خاک خسارت شده به سر *** در مال و در دیانت و در علم و در سرور
هر یک به سهم خود بگدازند ز ابتلا *** گویا که دست بسته فتاده است در تنور
بنما نظر شها! تو به اموال و جانشان *** کان هر یکی به حکم قوانین گرفته زور
قانون به جبر و حیله، بریزند در میان *** یعنی که: کفر کرده ز سر حدّ دین عبور
حقّا! که در قبال جهادی به پای شد *** ای کاش در میان تو بدی! ای شه غیور!
کز صولت و یورش به صفوف مخالفین *** دادی هزیمتش، نماید دگر مرور
گفتی تو وصف جنگ که: «فی عقر دارهم» (1) *** کردی برون تو خواب ز مردان (2) پُر غُرور

ص: 208

1- ر.ک: نهج البلاغة، ط دار المعرفة بیروت، ج 1، ص 68.

2- یا: از آن قوم.

در حیرتم ز غفلت و از جهل مسلمین *** در این زمان که نام نهادند «عصر نور»
دشمن چسان سوار شده بر رقابشان (1) *** افساز دستِ افسرانِ همین آب و خاک شور
شلاق زجر شاه به دنبال قافله *** از رحم و از مرّوت انصاف گشته دور
ای شیر حق! تو قافله سالار ما بدی *** من بعد جانشین تو، چون شمس پر ز نور
ما جز شما زعیم به خود می نخواستیم *** یا آن کسی که حکم شما را کند صدور
آن کس که حفظ دین بنماید به علم و فعل *** از فسق و از فجور و خیانت شده است دور
در حفظ دین مخالف امیال نفس بود *** عبد مطیع حق شده و خائف از نشور
روشن دل و وسیع روان و خدانشناس *** این مرد، مرد حق بود و مرجع امور (2)
دل ها به انتظار ظهور، ای ولی عصر! *** تا برکنی سقیفه ظلم و بن قصور
جان ها به لب رسیده ز ظلم و شکنجه ها *** بهر جهاد، امر شما همچو نفع صور

ص: 209

-
- 1- رقاب: جمع رقبه، گردن.
 - 2- شرایط جانشینان ائمه علیهم السلام از علما که در روایت ذکر شده: فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلِيَّ هَوَاهُ مَطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ. ر.ک: احتجاج طبرسی، ج 2، ص 263.

در خدمت رکاب تو ای شاه با ظفر *** خلقی به انتظار ز نزدیک و هم ز دور

اینک شریعت است که کرده بسیج راه *** جانی به کف، چوران ملخ را به دستِ مور (1)

ص: 210

1- این قصیده 24 بیت در نجف اشرف به تاریخ اواخر شوال سنة 1382 ق گفته شده است.

وزن: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

بحر: رمل مثنیٰ مخبون محذوف

ای صبا! گر گذرت رفت سوی شاه زَمَن *** بوسه زن بر قدم و دست شریفش تو ز مَن

گو که: دل باختگان همگی منتظرند *** گرچه هر روز رسد بوی نسیمی ز چمن

عشق تو در دل ما هست، نپندار که چون *** پرورد عشق به دل چون که تو را دید حسن

«رنگ رخسار، خبر می دهد از سرّ نِهان» *** ای که اسرار نِهانی به برت هست عَکَن

دلِ عالم به سر کوی تو در یوزه نشست *** بلکه نزدیکی بوی تو بسازد چه وطن

عالم از بی سر و سامانی خود رنج بدید *** که شده مرده دل و بلکه بپوشید کفن

مام گیتی که پیورده تمام اعضا *** چون نباشی تو، خراب است و حرام است لبن

تو چه قلبی به جهان و دل تو در دل قلب (1) *** جان فدای دل افسرده ز بی نظم بدن

تو که دریای کمالی نه فقط مهروری *** تار و پود دل ما بند ز مهرت چورسن

ص: 211

1- اصل تو چه قلبی به جهان و دل تو قلب قلب و یا دل تو قلب دل است.

«آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری» *** از جوانی دل توست، جوان، چرخ کهن
مردمان عدل تو خواهند و، ز بیدادگری *** به شکست است قوام همگی، بارِ فتن
گرچه یک روز، جهان قابل لطف تو نبود *** لیک بیچارگی افزون شده از حد، سخن
این گل و خاک به جز مفسده اش ناخیزد *** تویی آن مصلح هر مفسده در موج فتن
دستِ بیدادگری بر سر خلق است عنود *** دست بیدادگری کی شودش قطع زتن
یاور ظلم یکی فوج پس فوج دگر *** شکوه ام نیست به جز باتو، شه فوج شکن
مسلمین در همه جا تحت اسارت گذرند *** نه بس ایران و عراق است و حجاز است و یمن
دست خاین به نوامیس الهی شده باز *** غارتِ کفر شد اسلام و، همه غرقِ مَحَن
رایتِ دیو برافراشته و، دین خدا *** مورد حمله دیوین صفتان است به تن
یاور کفر، ز ابلیس بیاموزد جنگ *** چون به «فرهنگ» کند رخنه نه کوی و برزن
جنگ هفتاد و دو ملت همه را باک نبود *** جنگ این است که اولاد به خانه تن و تن (1)

ص: 212

1- اشاره به روایتی در مورد آخرالزمان.

نونهالان هف تیر ز افسانه کفر *** دل ز خون پر شده و، گند بریزد ز دهن
مدرسه درس دهد، لیک فساد اخلاق *** کند آن چشمه دل سنگ و، شود تیر فکن
بانوان دست ز بانوگی خود داشته اند *** مردمان دست ز مردی و شده مثل زن
شرح آن با تو نگویم چو تو هستی آگاه *** جز که در دل متراکم شده امواج حَزَن
از فراق تو که ای شاه! دلم نالان است *** دل شده آب و از این چشمه بریزد به ذفن
این شریعت که ز اول به ره کوی تورفت *** درس علمی ز تو می خواست که بگشود دهن
تو گلستان علوم و همه گل چینند *** کاش روزی شودم راه، خدایا! به چمن (1)

ص: 213

1- این قصیده 27 بیت در نجف اشرف به تاریخ جمعه 23 محرم الحرام 1384 ق گفته شده است.

وزن: مفتعلُ فاعلاتُ مفتعلنُ فع

بحر: مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مظموس

دل ز جهان و جهانیان برمیده *** بس که از این، خلق، ظلم و جور کشیده

فکرت طیار و روح خرم ما را *** بال شکستند و غرق گل بطپیده

کام ز شیرینی زمانه شده تلخ (1) *** تلخی دوران بسی که او بچشیده

آن که بدیدم به شکل آدمیان بود *** دیوز اوصاف زشت او برمیده

بار خدایا! دلم به وصل تو خوش باد! *** باده مستی از آن سبو بچشیده

وقت گرفتاری از زمانه، تو دلبنده *** لطف تو شامل بود به روح غمیده

در ره تو، سیر من است و، راه تو جویم *** گرچه به پایم بسی که خار خلیده

جور زمانه ز چشم، خواب ربوده است *** لیک نسیمی رسد به وقت سپیده

بی ادبی ها که دید روح فسرده *** گفت: که کو آدم و صفات حمیده (2)

چون که شریعت گشود چشم به دوران *** چشم روانش خدای خویش بدیده

بس دلش دلش آکنده بوده است ز مهرش *** مهر ز هر سو به مهد دل بخزیده

کرد توکل همی به مبدأ فیاض *** ز آنچه از این مشکلات سخت رسیده

بدو جوانی که رفت باب ثمنیم (3) *** قلب هدف شد ز داغ های عدیده

بار گران مصایبی که رسیده *** گرده همّت ز ثقل آن بخمیده

لیک به هر دم خدای یاور ما بود *** گر بُد این دهر خون ما بمکیده

زنده کنی ای خدا! تو مرده بی روح *** زنده نما روح من، از آنچه رسیده

داروی دردم نسیم لطف تو باشد *** ای که دلم در مراتع تو چریده! (4)

- 1- یا: تلخ ز شیرینی زمانه شده کام.
- 2- یا: سخت کند آرزو صفات حمیده یا گفت کجا آدم و صفات حمیده.
- 3- ثمین: پر قیمت و گران بها.
- 4- این قصیده 17 بیت در نجف اشرف به تاریخ روز سه شنبه 5 صفر سنه 1384 ق گفته شده است.

اشعار زیر در شب چهلم درگذشت واعظ شهیر صدیق محترم مرحوم حاج سید جمال الدین صهری سدهی اصفهانی؛ (1) که اسلام به وجود امثال او از گویندگان مجاهد صریح اللهجه نیازمند بود گفته شد.

وزن: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

بحر: هزج مسدس مقصور

اسف از کجروی چرخ گردون (2) *** کهن غدار پست بی وفا دون

به هر دم بر سیه کاری بیفزود *** همیشه باد روی آن سیه گون (3)

اگر روزی زمینی گشت گلزار *** بچرخید و بگرداندش دگرگون

صلاح و علم و تقوا هر کجا دید *** به هدمش دست هایی کرده بیرون

دلی را دید چون خوشحال و خرم *** بر آن غم ها بریزد تا شود خون (4)

اساسش روی تغییر و زوال است *** عجب ز آنکس که بر آن گشته مفتون

در این دوران آتشبار و آشوب *** که هر دم فتنه هایش هست افزون

به خرمن گاه علم و فضل و تقوا *** زند جیش فساد، هر دم شبیخون

به بازار رزایل داده رونق *** به بازار فضایل کرده مغبون

ولی دست خدا با اهل حق است *** که نهراستند از دشمن نه محزون (5)

ندیدی «صهری» آن مرد خدا را؟ *** که غیر حق به چشمش بود موهون

ص: 215

1- عالم عامل و واعظ کامل فقیه دانشمند و شاعر اهل بیت علیهم السلام مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آية الله حاج سید جمال

الدین صهری رحمه الله فرزند مرحوم حاج میرزا جعفر رحمه الله متولد 1323. ق (1282. ش) و متوفای 8 ربیع الثانی 1388. ق. ر. ک:

2- یا اسف از چرخ کج رفتار گردون.

3- یا سیه کار سیه پوش سیه گون.

4- یا هزاران غم بریزد تا شود خون.

5- اشاره به آیه شریفه: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس، آیه 62).

«جمال الدین» جمال دین بدی او *** چه او با علم و تقوا بود مقرون
مجاهد بود در ترویج اسلام (1) *** صریح اللهجه، نی مغشوش و مدهون
یگانه مرد وعظ و نشر دین بود *** به راه عشق حق (2) بودی چو مجنون
تمام عمر در ترویج اسلام *** بیرزد چون به اعمال است مرهون (3)
شکستی داد فوت او به اسلام *** همه در فوت او گشتند محزون
سزا باشد که گرید چشم گیتی *** فروریزد ز اشکش همچو جیحون
چهل روز است رفت و در مصیبت *** به دل ها رنج و غم گردید مکنون
ولی چون کرد در خلد برین جای *** بگویم من «مبارک باد و میمون»
شریعت! هر که او با حق پیوست *** بقاء حق به او پیوست بی چون (4)

ص: 216

1- یا: احکام

2- یا: دین.

3- اشاره به آیه شریفه: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدثر، آیه 36)

4- این قصیده 20 بیت در سال 1388 ق گفته شده است.

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بحر: رمل مثنی مقصور

هر زمان لطف لطیف حق بود (2) ما را قرین *** بر چنین الطاف بیحد باد صدها آفرین

او کند یاری بیباران به هر راهی که هست *** آستان درگهش، امیدگاه لاندین

از ثنای (3) او زبان و قلب ما کوتاه تر *** بلکه مجموع خلائق ز ابتدا تا آخرین

گرچه گفتارم قصیر و لطف او از حد فزون *** لیک عرش مهر او گشته به قلبم جاگزین

در دیار غربت و بیچارگی و بی کسی *** او کس و او چاره و او انس دل های حزین

غیر او کی هست هر جا هر زمان یار و پناه؟ *** گر چه یکتایی ست لیکن هست خیرالناصرین

از نسیم فیض او هر کس که برخوردار گشت *** نائل آثار رأفت شد ز قلب آن و این

ص: 217

1- این چهل بیت در شب تولد فرزندم سید محمد علی اول گفته شده است (لازم به ذکر است که تقریباً پس از دو ماه از دنیا رفت و در فوت او نیز اشعاری گفتم که بعداً - در مثنویات ذکر می شود).

2- یا: شده.

3- یا: ثناء.

سوره مریم در آخر، او عجب رمزی بگفت! ***يَجْعَلُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (1) هست بهر مؤمنین

إِنَّهُ أَضْحَكُ وَأَبْكِي، إِنَّهُ رَبُّ الْغَنِيِّ *** إِنَّهُ مِنْ مَاتِ أَحْيَى، يَكُ حَيَاتِي بَهْتَرِينَ

داد آثار حیات او هر که را جاوید خواست *** بهترین فرزند صالح باقیات الصالحین

امتدادی بعد مردن گشته ز آثار حیات *** از وجود نونهالان کشته روی زمین

حمد بیحد آن خدایی را که در شوال ماه *** عشر دوم داد فرزندى پسر در سومین (2)

سال اندر یکهزار و سیصد و هشتاد و هفت *** هجری مشکاة دین (3) یعنی که خیرالمرسلین

نام نامیاش محمد جفت گشته با علی *** آن دو نور پاک با هم بد ز روز اولین

بارالها کن و را یک وارثی ز اجداد خود *** مقتدی باشد به جد خود امام الممتقین

وارث علم و کمال و حافظ شرع مبین *** نایب، مهدی امام عصر، عزّ المؤمنین

از محمد او بیاموزد کمال و از علی *** از وجودی کاو بود او رحمة للعالمین

ص: 218

1- برگرفته از آیه: (إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) (مریم، آیه 96).

2- هم سوم عشر دوم یعنی سیزدهم و نیز سومین از فرزندانم.

3- یا: مصباح حق.

یاد گیرد درس از دانشگاه قرآن و دین *** نی ز دانشگاه اغیار و اجانب، ملحدین
گرچه از این اوضاع اکنون نیست امید صلاح *** یک محیط شوره زاری گل نیارد اینچنین
دست های کفر و استعمار هر سویی دراز *** از برای این جوانان گرگ هایی در کمین
هر خس و خاری به راه این جوانان ریخته *** تا که نتواند رود در راه حق و علم و دین
خر من علم و کمالات و فضائل سوخته *** ز آتش نشر خرافات و نفاق و کید و کین
اسم درس و دانش و آموزش است و پرورش *** پرورش بر بی عفافی درس ها از مفسدین
لیک امیدم همه بر لطف حق بوده است و هست *** با چنین لطفی روم بر آسمان نی بر زمین
چرخ گردون آنکه را چرخاند کاو بر چرخ بود *** نی کسی کاو دل برون ز این بسته بر ما فوق این
من سپارم میوه های دل بر آن یکتا خدا *** من بَرَم اولاد خود را در چنین حصنی حصین
هر که مأوا یافت او در سایه لطف خدا *** پرورش ها می دهد چون هست ربّ العالمین
در محیط کفر او موسیٰ و احمد ساخته *** طینت آنها به مهر خویش او کرده عجین
گر خدایا صالح و عالم کنی اولاد من *** روی آنها سوی تو من آرزویم بس همین

رَبَّنَا اِزْحَمْنَا وَصُنْ اَوْلَادَنَا يَا رَبَّنَا *** اِنَّمَا الْمَحْرُوسُ مَنْ فِي حِفْظِ خَيْرِ الْحَافِظِينَ

هَبْ لَنَا ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً مِنْ بَعْدِ ذَا *** خَيْرٌ مَوْهُوبٌ يَصِيرُ مِنْكَ خَيْرَ الْوَاهِبِينَ

لِيْ اَصْحَابِ اَبْدَانِهِمْ، اَخْلَاقِهِمْ، اَدْيَانِهِمْ *** اُدْرِرْ اَرْزَاقَهُمْ، يَا اَنْتَ خَيْرَ الرَّازِقِينَ

اَمُدِدِ اللّٰهُمَّ فِيْ اَعْمَارِهِمْ اِنْقَاتَهُمْ *** لِيْ، فَرِدْ، اَجَالَهُمْ، لَا تَجْعَلْ فِي الْغَابِرِينَ

وَ لِيَكُوْنُوْا هُمْ عَلَيَّ حَدِيْنَ مُقْبَلِيْنَ *** مُسْتَقِيْمِيْنَ مُطِيعِيْنَ، لَيْسَ هُمْ فِي الْخَاطِئِيْنَ

وَ اَعْنِيْ رَبِّ فِيْ تَعْلِيْمِهِمْ تَاْدِيْبِهِمْ *** كِيْ يَكُوْنُوْا عُلَمَاءَ اَتْقِيَاءَ صَالِحِيْنَ

وَ مِنْ الشَّيْطَانِ فَاحْفَظْنَا وَصُنْ اَوْلَادَنَا *** وَ اَعِدْنَا مِنْهُ وَ اجْعَلْنَا عَلَيْهِ غَالِبِيْنَ

ثُمَّ اَيَّدْنَا وَ وَقَّفْنَا عَلَي الطَّاعَاتِ فِي *** هَذِهِ الدُّنْيَا، وَ عَنِ عَصِيَانِكَ فِي التَّارِكِيْنَ

وَ نُسَاقِ يَوْمِ حَشْرِ وَ نِنَادِي زُمْرًا *** هَذِهِ جَنَاتِ عَدْنٍ، فَادْخُلُوْهَا خَالِدِيْنَ (1)

وَ اِزْحَمِ اللّٰهُمَّ اُمِّي وَ اَبِيْ، وَ اَغْفِرْ لَنَا *** وَ اجْعَلِ اللّٰهُمَّ كُلًّا فِي فَلَاحِ الْفَائِزِيْنَ

ص: 220

1- اشاره به مضامینی از این آیه: (وَسِيْقَ الْاٰدِيْنَ اَتَقُوْا رَبَّهُمْ اِلَى الْجَنَّةِ زُمْرًا حَتّٰى اِذَا جَاؤُوْهَا وَ فُتِحَتْ اَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوْهَا خَالِدِيْنَ). (زمر، آیه 73).

ثم أجدادى و جداتى و أزواجاً لنا ثم *** أدخلتهم أنت كلاً فى عباد الصالحين (1)

ص: 221

1- این قصیده 40 بیت در نجف اشرف به تاریخ 13 شوال سنه 1387 ق گفته شده است.

مدح و مرثیه حضرت خاتم الانبیاء (ص)

* مدح و مرثیه حضرت خاتم الانبیاء (ص) (1)

وزن: مفعولُ مفاعِلن مفاعیلان

بحر: هزج مسدس اخرب مقبوض مُسیغ

ای ماه صفر از نحسی خود دانی؟ *** کردی تو چها به عالم انسانی؟

هر روز تصدقی برایت داده *** با این همه کی ز شرفرو می مانی؟

ای کاش که چون رسد بر آن چرخ کبود *** بگذشت از آن به سرعت و آسانی

آن روز که این چرخ و فلک بر پا شد *** هر ماه به نامی و در این ویرانی

ای و اعجابا به منشأ خلق جهان *** این ماه شده خائن و برده جانی

پیغمبر پاک کز طفیل جودش *** بر خلق رسد فیض ازل هر آنی

می گفت ز شومی صفر بر اصحاب *** شد شاهد آن به وقت روگردانی

هر چند که نفس شامخش راحت شد *** جز آنکه جهان رفت سوی ویرانی

آنکس که ز خُلقِ خوش او جمله خَلق *** محظوظ، ز مسکین و یتیم و دانی

وز رشحه جودش همه برخوردار بدند *** بی گفته آنکه «لَيْتَهُ أُعْطَانِي» (2)

وز علم و کمال مثل افلاطون ها *** در تربیتش طفل دبیرستانی

برکند اساس ظلم از خَلقِ جهان *** خاموش شد آتشکده ظلمانی

در مهد فساد رایت عدل عمیم *** افراشت بر آن مناره انسانی

در عهد و زمانی که به عالم آمد *** دنیا همه گشته بود خارستانی

در ظلم و عداوت و پریشانی و فقر *** در خانه جهل، جملگی زندانی

آن سرور پاک چون قدم زد به جهان *** شد خار، گل خوش بهارستانی

- 1- این قصیده در مقام توسل و به عنوان عرض ارادت به ساحت قدس آن حضرت و به مناسبت رحلت آن بزرگوار (ص) از این طبع خسته تراوش نمود، امید است مورد قبول آن سرور قرار گیرد.
- 2- یعنی ای کاش به من عطا می کرد. ر.ک: الغدیر، ج 5، ص 63 (به نقل از تاریخ ابن کثیر، ج 12، ص 144 و ص 63 ص 144) البداية والنهاية ابن کثیر، ج 12، ص 177.

در مصر وجود قحطی از جا برداشت *** چون کرد طلوع یوسف کنعانی
یوند نمود هر دلی را به دلی *** در عاطفه گشتند همه اخوانی
آن مجتمع بشر، چنان خرم شد *** چون دایره شد به دور او گردانی
اما چه کشید ظلم، زاین خلق عنود *** ز آن روز که کرد تخم عدل افشانی
چون رفته بد اعتدال روح از مردم *** برگشتن آن، زحمت برگردانی
مبدأ و در معاد بی راه بدند *** هر کس ز خرافات، جلو میدانی
میدان مبارزات پیغمبر پاک *** در مرحله علم و عمل هر آنی
ز آن دم که سروش حق به قلبش ره یافت *** افراشت افراشت به عالم علم حقانی
شد رنج و الم همدم آن جوهر قدس *** غیر از زن و یک مرد، نبد یارانی
ز آن روز که مأمور به اظهار شد او *** شد حمله به او ز دور و نزدیکانی
عمش شده بولهب لهیب اندازش *** بطحا شده خار راه و خارستانی
مردی که نگهداری او از جان کرد *** وز مال و هر آنچه بود، فرزندان
آن عم (1) و ابوطالب شیخ البطحاء *** باب، علی، آن مرد حق ایمانی
بگذار حدیث شعب و آن حصر و شکنج (2) *** و آن توطئه های سرد و سرگردانی
تا آنکه ز هر قبیله ای شخصی را *** بر قتل پیمبر شده همدستانی
آن دم به مهاجرت رسید امر خدا *** هان روی به یثرب بنما تا مانی
ای نور خدا مشو ملول از هجرت! *** امری است ز حق، دوباره برگردانی
در خواب گهت برادرت خوابد و تو *** کن سیر رخت به شب چنان پنهانی (3)
حق بیار تو و بیار مد (4) قلب تو را *** از وحشت دشمنان و هر عدوانی

1- یا: عمران.

2- شکنج: شکنجه و آزار.

3- ليلة المبيت و آن شبی است که امیرالمؤمنین (ع) در فراش و بستر به جای پیامبر (ص) غنودند و پیامبر (ص) طرف مدینه حرکت فرمودند و آن شب پنج شنبه اول ماه ربیع الاول سال سیزدهم بعثت بود.

4- آرمده: مخفف آرمیده قرار گرفته و ساکن شده (ر.ک: برهان قاطع) اشاره به این آیه شریفه: (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ). (سوره توبه آیه 40)

انصار به یثرب از دل و جان بودند *** شد نور خدا به قلبشان مهمانی

لیکن ستم و ظلم از او باز نشد *** هر دم به رهش ریخت دو صد خارانی

کردند قریش دشمنی بار شتر *** ریزند برای او دمِ دالانی (1)

آن قدر تلاش کرده از هر سوئی *** هم دست جهود گشت و هم نصرانی

هر روز بر او طایفه ای انگیزند *** در جبهه جنگ هر دم و هر آنی

کردند به پا غزوه بدری و حنین *** احزاب و أحد، خیبر و هم غطفانی (2)

ز این رزم، خلاص جنگ دیگر شده پا *** تا کشته شده از او بسی یارانی

یک دم نشد آسوده از آن قوم عنود *** شد خسته دل و شکست از او پیشانی

چون حمزه و چون جعفر طیار و چو زید (3) *** می داد به راه حق بسی قربانی

در عمر شریف هادی و ختم رسل *** از خلق نبینی غیر از این احسانی

با این همه غیر عفو و اغماض نبود *** از مظهر پاک صفت رحمانی

چون گشت مسلط به قریش آن شه پاک *** ترسید قریش و گفت: تو خود دانی

هستی تو برادر کریمی و عزیز *** اینک تو بکن هر آنچه خود می دانی

«انتم طلقاً» گفت و ببخشید تمام *** آن طور که کرد یوسف کنعانی

یک لحظه از ظلم های ده سال گذشت *** این نیست مگر عاطفه رحمانی

ص: 224

1- اشاره به مضمون قسمتی از خطبه امیرالمؤمنین (ص) در وصف پیامبر (ص): «نحمده علی ما وفق له من الطاعة... و ضربت إلى بطون رواحلها حتی أنزلت بساحته عداوتها من أبعد الدار و أسحق المزار...». ر.ک: نهج البلاغه عبده، ط. دار المعرفة - بیروت، ج 2، ص 165، ح 194 (و من خطبة له (ع) یصف فیها المنافقون)؛ بحار الأنوار، ج 18، ص 224 و ج 69، ص 177 و جواهر المطالب فی مناقب الامام علی (ع) ابن الدمشقی، ج 1، ص 310.

2- غطفان: از قبایل عرب شمالی می باشد که در «قرقره» و نیز در «خندق» با پیامبر اکرم (ص) به جنگ و مقاتله پرداختند، بعداً مسلمان شدند ولی بعد از شهادت پیامبر (ص) مرتد شده که خالد آن ها را برگرداند در «جمل» به همراهی عایشه به جنگ امیر المؤمنین (ع) درآمدند و نیز در وقعه «زاب» به یاری امویین پرداختند.

ز این جاست که مردم همه رو آوردند *** از دین خدا ریخت به دل ایمانی

طومار بلاغ او رسید آخر کار *** بر جمله تمام حجت و برهانی

قرآن بگذاشت هادی و عترت خویش *** گرداند خلیفه و نگهبانانی

قرآن به معرفی عترت گویا *** و آن عترت پاک ناطق قرآنی

پایان رسالتش رسید آخر عمر *** چون کرد چراغان شب و شد نورانی (1)

بنهاد، چو کارخانه خودکاری *** جاوید شریعتی بلند ارکانی

از لطف خدا وعده حفظش را داد *** گر تو بروی دین تو خود می مانی

مسموم بکردند در این آخر کار *** آن عنصر پاک و رشحه حقانی (2)

افتاد ز پا و بستری شد ز مرض *** هر چشم به حال او بسی گریانی

چون جان به قلوب مسلمین بود چسان *** دل باز کنند از (3) چنین جانانی

او بود زمامدار جمعیتشان *** او بود دوی درد بی درمانی

قربان دل پر از غم و اندوهش *** می دید ز بعد فتنه چون بارانی

از حال علی و حسن و فاطمه اش *** وز حال حسین داشت، دل بریانی

ص: 225

1- یکی از القاب پیامبر عظیم الشان (ص) «بدرالدجی» است یعنی روشن کننده و ماه شب تاریک ظلمانی.

2- آنچه متأسفانه در لسان عموم مسلمانان متداول گردیده استعمال لفظ «رحلت» برای وجود نازنین پیامبر اکرم (ص) است که عموماً از این لفظ مرطبیعی استنباط می شود، و حال آن که بنا به مدارک شیعی و اهل تسنن آن حضرت را با سم به شهادت رساندند (که در متن اشعار هم اشاره شده است). برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به روایات ذیل آیات سوره تحریم، و آیات 144 و 145 سوره آل عمران و نیز رجوع کنید به صحیح مسلم ج 2 (کتاب الطلاق باب 5)، ص 110 و ص 111؛ صحیح بخاری، ج 3، ص 137 و 138؛ تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج 2، ص 376؛ البرهان، بحرانی، ج 1، ص 320، ح 10 و ج 4، ص 352 ح 5؛ نورالثقلین، ج 1، ص 401، ح 390 و ج 5، ص 367، ح 3؛ صافی ذیل آیات سوره تحریم و آیات 144 و 145 سوره آل عمران تفسیر عیاشی، ج 1، ص 200، 152؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 8؛ صراط المستقیم نباطی بیاضی، ج 3، ص 168؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 246، ح 17 و ج 28، ص 20، ح 28 و ج 43، ص 327، ح 6 و ج 44، ص 153، ح 23؛ خراج راوندی، ج 1، ص 241؛ اثبات الوصیة مسعودی باب سیدنا محمد فی ولادة المهدي اثبات الهداة حرّ عاملی، ج 1، ص 671، ح 906؛ الحسن السبط، ص 163 و تفسیر طبری و درالمنثور سیوطی ذیل آیات مذکور.

بگریست دمی از آنچه می دید ز بعد *** افزود به اهل بیتِ خود افغانی

می گفت: شما ز بعد من خوار شوید *** گردید به ابتلاء بی پایانی

دانست چسان کنند با دامادش *** مغلوب کند خلافتش طوفانی

زها که بد او پاره ای از جان و تنش (1) *** از جور زمانه می کشد، چندانی

چشمی به سوی کربلا باز نمود *** طوفانِ حسین دید و لبِ عطشانی

گفتا که: مرا چه کار باشد به یزید *** کاو این همه می گُشد ز من مردانی (2)

آه از دم آخر شه کون و مکان *** کان قلب مطهرش پر از احزانی

پیکی ز خدا رسید و آسود ز غم *** بدرود بگفت این جهان فانی

از ساحتِ قدس او شریعت دارد *** امید شفاعت هر دم و هر آنی (3)

ص: 226

1- یا: دلش.

2- قال ابن عباس: صدقت [یا] أبا عبد الله [قد] قال النبي (ص) في حياته ما لي و ليزيد؟ لا بارك الله في يزيد، فإنه يقتل ولدي و ولد ابنتي الحسين [بن علي عليهما السلام]... الحديث. ر.ك: مقتل خوارزمی، ج 1، ص 191 وکلمات الامام الحسين (ع)، ص 305، ح 81.

3- این قصیده 72 بیت در نجف اشرف به تاریخ بیست و هشتم ماه صفر سنه 1384 ق گفته شده است.

وزن: فاعلاتن مفاعلهن فعلن

بحر: خفیف مسدس مخبون اصلم

باز شد خامه بر ثنای حسین *** از دلی روشن از صفای حسین

جلوه ای تازه خانه زهرا *** بدر خشیده از نمای حسین

از پیمبر شمایلگی گویا *** وز علی فاطمه جلای حسین

وارث انبیاء تا خاتم *** همچو فهرست کارهای حسین

در شب تاریک دین بود مصباح *** ره گشا گشته جلوه های حسین

فتنه ها چون خورشید از هر سو *** متمسک شو بر ولای حسین

شده مایو مایوس جمع جباران *** همه نابود از لوای حسین

بهر دین محفلی بشد بر پا *** نام آن مجلس عزای حسین

ره پاکی که نهضتش آموخت *** مشق پاکان شده صلاهی (2) حسین

تن به ذلت نمی دهد آن کس *** که به دل جای داده لای (3) حسین

دردمندان بخت برگشته *** جمله بهبود از دوی حسین

دل تجلی گه است در عرفات *** چون رود قله دعای حسین

دین و قرآن ضمانت حفظش *** جمع و پیچیده در عزای حسین

شیعیان جان نثار قرآنند *** صف کشیدند در قفای حسین

یک صفی همچنان دژ مرصوص *** چون شهیدان جان فدای حسین

نقشه هایی که دشمنان دین *** بکشیدند از برای حسین

نقش بر آب گشته و نابود *** در بر پرچم عزای حسین

-
- 1- این به مناسبت میلاد با سعادت سالار شهیدان خامس آل عبا حضرت سیدالشهدا امام حسین (ع) سروده شده است.
 - 2- «صلا» برافروختن آتش به جهت سرمای سخت و همچنین به معنی فریاد دعوت بیچارگان برای اطعام (برهان قاطع)
 - 3- «لا» گفتن امام حسین (ع) اشاره به عبارت... إني لا أباع له أبداً.... من هرگز به یزید دست بیعت نمی دهم. ر.ک: مقتل خوارزمی، ج 1، ص 182 وکلمات الامام الحسین (ع) شریفی، ص 287.

دلِ عالم به عشق جان بازی *** در خطِ شعله ندای حسین
جذب دل ها کند چو مغناطیس *** در همه عشق کربلای حسین
عشق و سوز و گداز در آنجا *** چاپ گردیده (1) از نوای حسین
یورش بر صف کفار *** دست و بازوی خودکفای حسین
یک تنه ترس و وحشتی انداخت *** برتری یافت حمله های حسین
دشمن از سی هزار گرچه فزون (2) *** پشت بر جنگ در غزای حسین
رفت از یاد صولت حیدر *** روز صفین به کربلای حسین
شرمگین شد فرات چون بشنید *** العطش را ز بچه های حسین
با خدا بست عهد جان بازی *** بلکه هستی بین وفای حسین
داد هفتاد و دو، چو قربانی *** همه بر خاک در منای حسین
کس ندیده به مثل آن یاران *** اقتباسی ز گفته های حسین (3)
صحنه سبقت است در ره حق *** چون که خوشنودی اش رضای حسین
عجزاتی ست در ره ایثار *** هر یکی کرده از برای حسین
بچه شر خواره قربانی *** در ره دوست، پا به پای حسین
همچو عباس و قاسم و اکبر *** به شهادت رسیده در فهای حسین

ص: 228

1- چاپ شدن بر دل شاید ناظم بزرگوار اشاره دارند بر اینکه کربلا مانند مغناطیس جذب دل های عاشق می کند و در آنجا با نوای حسینی عشق و سوز و گداز بر دل ها چاپ می شود.

2- کمترین تعداد کشته شدگان از قتل سیدالشهداء (ع) به دست جناب مختار را حدود چهل و هشت هزار و پانصد و شصت و دو نفر نوشته اند و آخرین عددی که فعلاً به آن دست پیدا کرده ایم نقل محقق شهید شوشتری مرحوم قاضی نور الله در مجالس المؤمنین است که سیصد و هشتاد و سه هزار نفر می باشد لازم به ذکر است که این تعداد افرادی است که مختار کشته و دستور داده اسامی آن ها را ضبط کرده اند غیر از کسانی که در روز عاشورا و بعد از آن در کربلا و غیر آن به نفرین امام حسین (ع) یا به قهر و غضب الهی به درکات جحیم واصل و نایل شده اند. ر.ک: روضة الصفا، ج 5، ص 2296 و مجالس المؤمنین (به نقل از تفسیر امام حسن عسکری (ع)، شرح میبیدی و

روضۃ الصفا).

3- قال سيد الشهداء (ع) لأصحابه: إني لا أعلم أصحاباً أوفى ولا خيراً من أصحابي. ر.ك: مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني، ص 74؛ ارشاد، شيخ مفيد، ج2، ص 91؛ مثير الأحزان، ابن نما حلي، ص38؛ تاريخ طبري، ج 4، ص 317؛ مقتل ابو مخنف، ص 107؛ لهوف، سيد ابن طاووس، ص 55؛ اعلام الوري، طبرسي، ج 1، ص 455؛ بحار الانوار، ج 44، ص 316 و 392 و عوالم، بحراني (جلد امام حسين (ع)، ص 165 و 243.

آخر کار با لب تشه *** باتن قطعه، بد لقای حسین

دشمن بدْمِشِ هجوم آورد *** رو به سوی حرم سرای حسین

فت ای پیر و بنی سفیان! (1) *** جنگ با من، نه بچه های حسین

با زنان، کودکان نباشد جنگ *** این ره غیرت و صفای حسین

سر تعظیم و شکر روی خاک *** که رضایت خدا! رضای حسین

در مناجات بود و راز و نیاز *** شد تجلی گه خدای حسین

تن او قطعه قطعه همچون طور (2) *** باد و طوفان به کربلای حسین

آسمان صیحه زد چو آن لحظه (3) *** سر بریدند از قفای حسین

خون بیارید (4) و شد جهان تاریک *** جمله در سوگ و در عزای حسین

شرح عمق مصائبش نتوان *** نرسد عقل بر سمای حسین

عرض إخلاص بود و همدردی *** اشکی از سوز دل برای حسین

رونق دین و رونق اسلام *** همه اش هست، خون بهای حسین

روح گردد شریعتاً! خرم *** چون به پرواز در فضای حسین (5)

ص: 229

1- یا گفت: ای پیروان بوسفیان.

2- کوه طور اشاره است به «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا». (اعراف، آیه 143).

3- عن الصادق (ع): «فإنَّ الحسين (ع) لما قتل عَجَّتِ السماوات والأرض ومن عليهما و الملائكة». ر.ک: بحارالانوار، ج 36، ص 402 و ج 45، ص 228 و الغيبة، نعمانی ص 94.

4- امام رضاء (ع) فرمودند: ... یابن شیبب؛ لقد حدثني أبي، عن أبيه، عن جده (ع): إنه لما قتل جدِّي الحسين (ع) أمطرت السماء دماً و تراباً أحمر و في بعض الروايات «أمطرت ... دماً عبيطاً» أو «أمطرت السماء تراباً أحمر». امالی طوسی، ص 330؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 212؛ اقبال الاعمال، ج 3، ص 29، ذخائر العقبی، ص 145؛ مدینة المعاجز ج 4، ص 146 و ص 151 و بحارالانوار، ج 14، ص 183 و ج 44، ص 286 و ج 45، ص 211 و 215 و 217 و ج 98، ص 103.

5- این قصیده 45 بیت در اصفهان به تاریخ سوم شعبان 1405 مطابق با 4 اردیبهشت سال 1362 یا 64 ش گفته شده است.

* مرثیه وداع (1)

وزن : فاعلن فعولن فاعلن فعولن

بحر: رمل مسدس مخبون مشعث

(1)

چون شه شهیدان ، گشته دید یاران *** شد غریب و تنها ، اندر آن بیابان

عازم سفر شد، غصّه شعله ور شد *** در حرم سرایش ، از زنان و طفلان

رخت مرگ پوشید، چون به خیمه گه دید *** جز علیلِ بیمار، گشته گشته یاران

*** گفت با دل زار، با دو چشم گریان

خاندان عصمت ، مظهران عفت *** حین (2) دم جدایی ست، اندر این بیابان

خواهران غمخوار، کودکان بی یار! *** صبر پیشه گیرید در غمم عزیزان

کاین دم جدایی ست ، آخرین و داعی ست *** آتش فراق و ، قلب های سوزان

یک به یک صدا زد ، دم از این بلا زد *** نک روم از این جا ، من به سوی میدان

من شهید دینم ، هر بلا ببینم *** یار ما در این راه ، آن خدای رحمان

ص: 230

1- زبان حال و مقال به هم آمیخته ، شرح وداع آخرین امام مظلوم حضرت سیدالشهداء اَبی عبدالله الحسین علیه السّلام با اهل بیت ، خواهران و فرزندان علیهم السّلام ، و در مقام توسل و عرض ارادت به آن حضرت علیه السّلام به زبان ساده عمومی .

2- حین : وقت ، هنگام .

رنج‌ها چو دیدید ، طعنه‌ها شنیدید *** ضرب تازیانه ، بر سر یتیمان
کوفیانِ بی دین ، بادلی پر از کین *** بهر کشتن من ، شادمان و خندان
دشتِ کربلایی ست ، بین عجب بلایی ست *** من در این مصائب ، در میان طوفان

(2)

دخترم سکینه ! ماه بی قرینه ! *** افتخار عالم ! بهترین نسوان !
ناله زد سکینه ، بر مرا مدینه ! *** ده نجات ما را ، از میان گرگان
گفت : کی توان رست ، چاره رفته از دست *** لشکر از دو جانب ، سیل کین و عدوان
ز این فغان و آهت ، صبرِ دل تباہت *** قلب من مسوزان ، ز آن دو چشم گریان (1)
تا که زنده ام من ، دور کرده ام من *** دشمن از حریمم ، گر چه هست چندان
بعد کشتن من ، تو ز دشمن من *** ظلم‌ها ببینی ، ز این تباہ کاران
گریه‌های تو پیش ، قلب تو شود ریش *** بس ستم کِشی تو ، از کجی دوران

ص: 231

1- قال عليه السلام لا تحرقى قلبى بدمعك حسرتاً مادام منى الروح في جسماني.

نوحه و عزایم، سرّ ماجرایم *** تو بیان نمایی، با دلی چوبریان

(3)

در وداع اصغر، آن رضیع اطهر *** چونکه دید او را، تشنه کام و عطشان

بُرد تا که سیراب، کرده طفل بی تاب *** حرمله بدادش، آب تیر و پیکان

تا درید حلقوم، تیر تیز مسموم *** پس شکفت غنچه، وقت دادن جان

غوطه داد درخون، تا که گشته گلگون *** کای خدا! چنین گل، کس نداده قربان

(4)

زینب و دل زار، چون شنید اشعار *** مُشعر از مصائب، از امام دوران (1)

غصه در دلش جوش، کرد و گشت مدهوش *** آن دمی که دانست، وضع و حال طوفان

در وداع خواهر، یادگار مادر *** گفت و دید او را، اشک ریز و لرزان

ص: 232

1- اشاره به شب عاشورا و شنیدن زینب کبری علیها السّلام اشعار برادر را.

خواهر حزینم ، آفتابِ دینم *** مادر عزا و ، یاور یتیمان (1)

زینب غمیده ، ای ستم کشیده ! (2) *** غرق در مصیبت ، حامی یتیمان

غرق خون شوم چون ، از جفای گردون *** پاره پاره پیکر ، بی لباس و عریان

دست لطف بر سر ، پس کشید در بر *** تاسرش نهاده ، در میان دامان

از شفای آن دست ، حال او چو برگشت *** ناله ها کشید و ، بازگشته گریان

پس به سوی خواهر ، آن شکسته خاطر *** کرد یک اشاره ، ز ابتدا و پایان

یعنی (3) آن که : فردا ، من غریب و تنها *** تشنه لب شهیدم ، تو اسیر و گریان

کشته چون شوم من ، غرق خون شوم من *** پاره پاره پیکر ، بی لباس و عریان

جسم من در این دشت ، قطعه قطعه (4) چون گشت *** خورد کرده دشمن ، از سم ستوران

ص: 233

1- یا : حامی یتیمان.

2- یا : ای گل خزیده !

3- بیان فلسفه شهادت و اسارت و ثمرات آن ، که روحانیت و اهل علم باید پیگیری کنند و نگذارند اینها از بین برود و از متن تاریخ خارج شود ، (از فرمایشات والد معظم در بیان اشعار).

4- به کسر قاف تگّه ای از شیء ، و به ضم قاف تگّه بریده شده از شیء.

صبر خواهرها کن ، دل تو بر خدا کن *** یادگار زهرا! (1) اندر این بیابان

باش بس شکبیا! شو بصیر و بینا! *** تا نبرده حلمت ، با فریب ، شیطان

بر زُخت مزن تو ، صبیحه بر مزن تو *** در غمم مزن چاک ، جامه و گریبان

یعنی آن که : سالار ، هستی و پرستار *** در ره اسیری ، حامی اسیران

از شهادت من ، و از شهامت من *** تو شهامت آموز ، در قبال عدوان

خاطرت شود شاد ، در جهاد و ارشاد *** هر دمی تو پیروز ، بر سر خدیوان

با بیان شیوا ، در حضور اعدا *** زنده کن تو اسلام ، در تمام دوران

صورتِ اسیری است ، لیک پایه گیری است *** یا سپاه علم است ، جنگِ کفر و ایمان

ما و تو در این راه ، در هدف به همراه *** من شهیدم و تو ، هستی خطبه خوانان

از عدد قلیلی ، لیک بی عدیلی *** هر گروه با حق غالب اند آنان

ص: 234

1- این یادگار زهرا ضمناً وصل می کند مصائب کربلا را به مصائب حضرت زهراء علیها السّلام و صبرهای حضرت زینب علیها السّلام را الگو می دهد از صبرهای حضرت زهرا علیها السّلام یعنی : تو همان چکیده زهرایی ، منتها حضرت زهرا علیها السّلام بود و آن دوران و قومی ، و این دوره نیز عین آن ، حضرت زینب میفهمیدند که امام حسین علیه السّلام چه میگویند، به قول عمّان سامانی قُدّس سِرّه : «با زبانِ زینبی شه هر چه گفت با حسینی گوش زینب می شنفت» ، (از فرمایشات والد معظم در بیان اشعار).

علم و بردباری ، با تو است و یاری *** بی ثبات نتوان ، هان مشو تو لرزان

تسلیت بسی داد ، عقده ها که بگشاد *** پایه ها که بنهاد ، در دلش زایمان

دختر بتول است ، شاخه رسول است *** نونهال حیدر ، چون گلی به بستان

منبع فضیلت ، مرکز حقیقت *** وارث کمالات ، سر آن نیاکان

لیک بی توان گشت ، بس که دید و بگذشت *** موج های درپی ، سیل های چندان

عصر روز عاشور ، چون سیاه دیجور(1) *** شرح کی توان داد ، در کتاب و دیوان

کُشته ها به یک سو ، دشمن و تکاپو *** آتش است و غارت ، گریه یتیمان

آن امام بیمار ، فرد و بی کس و یار *** در میان آتش ، خیمه های سوزان

ضرب تازیانه ، دشمن و بهانه *** داغدار دل ها ، آن زنان و طفلان(2)

گریه ها و فریاد ، استغاثه و داد *** جمله بی پناه و ، عمه عمه گویان

بانگ و داد تک نیزه ها و شمشیر *** کودکان فراری ، روی سنگ و خاران

ص: 235

1- دیجور: به فتح اول و ضم جیم بر وزن «طیفور» شبی را گویند که به غایت سیاه و تاریک باشد.

2- یا : بچه ها و طفلان .

قلب‌ها شده آب، جمله گشته بی تاب *** خستگان و مدهوش، آن پناه جویان
کنده گوشواره، گوش گشته پاره *** کعب‌نی به پهلو، ز آن جفای کیشان
جوجه‌های زهرا (1)، بی کس اند و تنها *** گرگ‌ها به اطراف، در لباسِ انسان
کُشته برادر، قطعه قطعه (2) بی سر *** چون میان خون دید، گشته است پنهان
زینب اینچنین دید، آن یگانه خورشید *** در کسوف رفته، آن فروغِ تابان
طاقت او نیاورد، قلب او بی‌آزرد *** جامِ صبر لب ریز، بس که شد پریشان
خاک غم سرم باد! این برادرم باد! *** یا که مصحف حق، پاره پاره قرآن
این سفینه حق، یا که هست بیرق؟! *** موج خون به اطراف، در میانه غلطان
یا محمدا! بین، سوی کربلا کاین *** آن گل تو اینک، پرپر است و افشان
ای سرم فدایت! خون شده قبایت *** کهنه پیرهن کو؟ جان من به قربان!
شرح این مصیبت، کی توان شریعت! *** تو بگیر اجرت، از شه شهیدان

ص: 236

-
- 1- فرخه الزهرا یا: بچه‌های زهرا.
 - 2- توضیح آن قبلاً در همین اشعار گذشت.

ای شهید بی یار، من مریض و بیمار *** تو شفیع عالم، نزد حیّ سبحان

حق به تو شفا داد، بهر تو چها داد *** تربت تو دارو، پیش دردمندان

در دم قیامت، من ز تو شفاعت *** جویم و تو شافع، از گناه کاران (1)

ص: 237

1- این قصیده 57 بیت، در نجف اشرف به تاریخ دهم محرم (عاشورا) سنه 1388 ق گفته شده است.

وزن: فاعلاتن مفاعلهن فععلن

بحر: خفیف مسدس مخبون محذوف

از زمین ناله و فغان بالا (1) *** چون درخشید ماه عاشورا

غم و اندوه خیمه زد بر دل *** بر فضا شور و گریه و غوغا

فجر صادق شکافت سینه شب *** نهضت کربلا، شب یلدا

خَفَقانی ز ظلم شوم یزید *** حبس بنمود ناله در دل ها

شب تاریک رفت و آمد روز *** از قیام شهید کرب و بلا

همچو فجری درید دامن شب *** حرکت کرد چون شه بطحا

سنت حق بخوان به سوره فجر (2) *** وضع عاد و ثمود و فرعون ها

بِکند ریشه ستم از بن *** ریشه های زیادگو، صدها

عشق و شوری است در عزای حسین *** یا که معراج از زمین به سما

شده ماتم سرا چو گلشن عشق *** بلبلان اندر آن به شور و نوا

همه پروانه دور شمع حسین *** سوخته بال و پر در این سودا

دل زند دست بر ولای حسین *** دست لطمه به سینه، واویلا

شور و سوزی که داشت نام حسین *** ز ازل ثبت بود و گشت چها؟

آدم و نوح و هود و ابراهیم *** بر حسین گریه داشتند و عزا

فاطمه مادرش به حمل حسین *** وَصَعَتْ أُمُّهُ بَيْنَ كُرْهَا

ص: 238

1- یا: باز شد ناله از زمین بالا.

2- تفسیر سوره فجر از سلسله تفسیر المستنیر من الوحی المنیر، تألیف والد معظم، (مخطوط)، مؤلف در این کتاب با جمع آوری و

دسته بندی روایات و نیز شواهد تاریخی و تطبیق آن با آیات این سوره ، در بیان عظمت نهضت عاشورا بحثی جامع و درخور ارائه کرده اند ، چاپ این کتاب در دست اقدام می باشد و ان شاء الله به زودی به نظر مشتاقان آن خواهد رسید.

چون پیمبر بدید چهر حسین *** چهره نه نور شد از آن پیدا

غرق اندر سرور بُد تا که (1) *** تسلیت داد امین وحی خدا

که شهیدش کنند لب تشنه *** امت توبه ارض کرب و بلا

این خبر را به فاطمه چو بگفت (2) *** همه در سوگ و ماتم و غوغا

لیک ز اسرار این شهادت و طفل *** جهله گشتند راضیاً بقضا

ص: 239

1- یا : غرق اندر سرور ز این مولود .

2- یا : چو خبر فاش شد همه گریه .

زبان حال حضرت سید الشهداء (روحی له الفداء) با خواهر

*زبان حال حضرت سید الشهداء (روحی له الفداء) با خواهر (1)

وزن : فاعلن فعولن فاعلن فعولن

بحر: رمل مثنیٰ سالم مشعّث

سوی خیمه برگرد، خواهر حزینم *** تا به زیر خنجر، ننگری چنیم

یا برو به خیمه، تا مرا نبینی *** یا ببند دو چشمم، تا تو را نبینم

قسمت من و تو، از ازل چنیم بود *** تو روی به شام و، من به خون نشینم

من در این بیابان، با گروه یاران *** همره تو تا شام، رأس نازنینم

می روی به شام و، من در این بیابان *** ساریان ببُرد، دست نازنینم

تو به شهر کوفه، در خرابه جایست *** من تنور خولی، جا در آن گزینم

مجلس یزید و، خطبه خوانی تو *** بهر استماعش، من به سر نشینم

تو سر برهنه، با دل پر اندوه *** هر دمی شماتت، بینی و ببینم

جمله در غل و بند، دست دشمنانید *** تازیانه هر دم، بر سر سکینم

برده تاب از دل، گریه سکینه *** رنج گریه او، بر دل غمینم

رو خدا به همراه، باش یار طفلان *** من به سر در این راه، با شما معینم

بچه ها در این راه، از شتر بیفتند *** یار بی پناهان، غیر تو نبینم

دیدنی چون برادر، هم برهنه بی سر *** صبر می نما تو، ای مه مهینم

شاه کربلایم، غرق در بلایم *** بهر یاری دین، من بلا گزینم

تشنه جان سپارم، چون در این دیارم *** دود ناله ام بین، آه آتشینم

غرقه خون شوم من، ز این جهان روم من *** زیر خاک و خون، بین جسم انورینم

صبر خواهر! کن دل تو بر خدا کن *** یادگار زهرا، اندر این بیابان

زیر سمّ اسبان ، اندر این بیابان *** هر دمی بکوبند ، سینهٔ ثمینم

ص: 240

1- این اشعار به دنبال سه شعرِ اوّل سروده شده است

دخترم سکینه، ماه بی قرینه *** با فغانِ جان سوز، مونس و قرینم

داغِ نوجوانان، صبر کی توان ز آن *** اشک غم ز اکبر، جاری بر جبینم

قاسم روی خاک، با بدن پُر از چاک *** گیسوی پر از خون، مشک و عنبرینم

از بدن بریدند، دست های عباس *** قطعه قطعه جسمش، کی توان ببینم

این جهان به چشمم، گشته تار و تاریک *** چون شب سیاهی، روز روشنیم

زاین غم ای شریعت! لب ببند و خاموش *** ز آن زدی تو آتش، بر دل حزینم (1)

ص: 241

1- این قصیده 22 بیت، به تاریخ محرم 1384 ق گفته شده است.

وزن : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

بحر: رمل مثنیٰ مقصور

این دمشقی شام بهر شیعیان غم خانه است *** باصفا و رنگ امّا ، در نظر ویرانه است
 این همان شهری ست کز ظلم یزید بی حیا *** اهل بیت حجّت حق ز آن خرابه خانه است
 آن خرابه بیت الاحزان و مصیبت گاه بود *** آنچه در فکری نگنجدر، گویا افسانه است
 مرقد پاک رقیه رو از آنجا باز پرس *** بین در آنجا دور شمعی، سوخته پروانه است
 اختری از آسمان وحی کرد آن جا غروب *** یا محاق مهر شد ، چون اقتران مهراکه است
 ای عجب از دور گردون و سپهر نیل گون *** بر یتیمی بی نوایی آن چنان شیرانه است
 باده میریزد به کام یک ستمگر چون یزید *** شعله ور گردد شرارت چونکه او دیوانه است
 با جفاکشی و مستی و خباثت ، بین چسان *** هر زمان کوشید بر ظلمی که در ویرانه است
 شمع بزم آفریش شد خموش و بی صدا *** ای خدا ! امشب چه طوفانی در این کاشانه است؟! (1)

ص: 242

1- این مرثیه 7 یا (9) بیت ، به تاریخ محرم 1384 ق گفته شده است.

*نسیمی از ریگستان گرم نجف (1)

سنه 1343 شمسی در زمان شدت طغیان محمد رضا شاه و اوضاع وخیم ایران، جمعی از شخصیت ها و مؤمنین از این جانب در نجف اشرف دعوت کردند که به اصفهان بروم، و از طرف حضرت استاد مرحوم آیه الله حکیم؛ و حضرت استاد آیه الله خوبی - دام ظلّه - بر آن تأکید شد، به ناچار قبول کردم، با آمدن این جانب مسجد الهادی (2) که به تأسیس جناب آقای حاج آقا تقی سمسار - دام مجده - ساخته شده بود، افتتاح؛ و عموم مردم اصفهان و حومه به گرمی استقبال نمودند، در آن جا به اصرار مردم حدود ده ماه ماندم و سه وقت صبح و ظهر و شب، نماز را به جماعت اقامه می کردم، گرچه جلساتی گرفتند که مانع از بازگشت و رفتن من به نجف اشرف شوند ولی من تکلیف خود دانستم برای ادامه تحصیلات به نجف اشرف بازگردم، پس از بازگشت به نجف اشرف این اشعار را تشویقاً، به رسم هدیه و تذکار ایام گذشته (در اصفهان و نماز جماعت مسجد الهادی علیه السلام) برای بانی محترم مسجد فرستادم.

وزن: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بحر: هزج مسدس مقصور

نرُوید سبزه و گل از نمک زار *** نزاید مرد حق، این دهرِ غدار

کژی های طبیعت بی شمار است *** بسازد خائن و دزد و ستم کار

مگر روزی شود قدرت نمایی *** ز حق، تا صاف آید نقش پرگار

در این دوران تاریک و شرربار *** شگفت از دهر، کاورده چو سمسار

جهان در انتظار و چشم امید *** که زاید مام گیتی جفت سمسار

ص: 243

1- یا: نسیم گرم از ریگستان نجف .

2- واقع در کوچه سید علی خان جنب خیابان چهارباغ .

ز تقوا و حقیقت یک مثالی *** به میدان بصیرت همچو سالار
از این خاکین سرا بر چرخ نیلی *** درخشد مسجدی ز آن مرد هشیار
که سازد معهد علم و عبادت *** پناه بینوایان و گنه کار
به هر چیزی که خوش در زندگی داشت *** در آن مسجد زاسباب و زابزار
چه بهتر مرکزی، مسجد در اسلام *** به عالم نورافکن در شب تار
عبادت گاه و لشکرگاه و مدرّس (1) *** بود دانشگه انواع اسرار
نشاید هر زمینی بهر مسجد *** نه از هر مرد می آید چنین کار
به هر نقطه زمین یک قابلیت *** از آن دم ساختش چون دست معمار
یکی جولانگه ابلیس و حزبش *** دگر شد محور این چرخ سیّار
به شهر اصفهان ز اعداء اسلام *** بگشته (2) پایگاهی بهر کفار
به صورت های گوناگون بی حدّ *** هدف ایجاد کفر و فسق بسیار
ولی در تنگنای جهل و عصیان *** شود ورزیده روح و دین و افکار
گزیده بهر خود حق مردمی را *** ز اوساخ طبیعت پاک و بیزار
در آن ظلمت سرا یاران حق اند *** به اقوال و به رفتار و به کردار
نه فکر مال و جاه و عزّ و ثروت *** تمام وجهه خود سوی دادار (3)

ص: 244

-
- 1- قسمتی از مزایا و خواصّ مسجد.
 - 2- یا: نموده.
 - 3- این قصیده 18 بیت، در نجف اشرف به تاریخ سنه 1343 شمسی گفته شده است.

وزن : فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بحر: رمل مسدس مقصور

ای علی مرتضی !

کشته تیغ جفا!

ای تو نوری در دل نورانیان! *** آتش خشمی ، سر بی دادیان!

عدل را بر پا تو کردی در جهان *** پرورش دادی و را اندر دلان

هر ضعیفی ، چشم امیدش به تو *** تا براندازی تو ظلم از ظالمان

حامی مظلوم با هر قیمتی *** تا که گشتی حامی بی حامیان!

جان فدایت ، ای شها!

کشته تیغ جفا!

از مناجات دل شب روشن است *** شورش عشقت در آن مستعلن است

در میان نخل ها ، محراب تو *** نزد تو خلوت چو بُد مستحسن است

خوف و خشیت ، ناله ها و گریه ها *** تا سحر بر گریه ات افزودن است

گاه مدهوش و گهی از سر دهی *** گویا آتش سراسر بر تن است

بر دعا دادی صفا

کشته تیغ جفا!

شهر علم مصطفی را در تویی *** اهل دانش را همه سرور تویی

لب چو بگشودی معما حل شود *** هر ره تاریک را مجمر تویی

علم را زینت تو دادی در جهان *** علم و دانش ، معرفت گستر تویی

علم تو دریا و دل ها کاسه ای *** بل ز دریا بی کران ، برتر تویی

علم تو علم خدا

کشته تیغ جفا!

دین حق از یاری ات شد با صفا *** رهنمای مسلمین تا خودکفا

صحنه ای از غرس و کشت و از قنات *** داده ای سر مشق و گشتی رهنما

در جهاد و علم و تعلیم ، اقتصاد *** ابتکار و صنعت و کار و بنا

دین و دنیا را به هم آمیختی *** ز این جهان توشه ، برای آن سرا

کار تو ، کار خدا

کشته تیغ جفا!

در زمانت قدر تو نشناختند *** گوهری مانند تو در باختند

چشم از خورشید تو بستند و ، کور *** نور حق را پشت سر انداختند

حیله ها و مکرها بر ضدّ تو *** تا زلشکر ، تیغ ها بر آختند

وه شگفتا ! با مرّی این کنند؟! *** در برابر سدهایی ساختند

تا شدی ز آنها جدا

کشته تیغ جفا!

مصطفی را معجز اظهر شدی *** والی حق بر همه سرور شدی

در همه ابعاد بی حدّ بشر *** خاتم الادیان را رهبر شدی

جلوه اسماء حق لایزال *** ره گشا و فاتح خیبر شدی

برفراز بیشه هستی و خلق *** شیر حقّ و ، در لقب حیدر شدی

خامس آل عبا!

کشته تیغ جفا!

زوج زهرای بتول اطهری *** حق گزیدت از میان ، ز آن همسری

ز این دو دریایِ کمالِ بیکران (1) *** گوهرائی ، یازده چون اختری

حافظِ قرآن و شرعِ مصطفی *** از میانِ نسلِ پاکت مهتری (2)

مهدیِ مصلحِ یکی فرزند تو *** عدل گستر در همه خشک و تری

ای تو ارکان الهدی! (3)

کشته تیغ جفا!

کوثر از دریای تو سرچشمه یافت *** معرفت از همت بنیان بساخت

دشمنت در آتش دوزخ بسوخت *** چون که از حق دور و در خشم بتافت

مظهر خشم و رضای داوری *** هر که با تو ، بُرد و ، بر ضدّت به باخت

ای تو اسلام مجسم ، یا علی! *** آنکه عارف بر تو شد قرآن شناخت

ای تو قرآن را صیدا!

کشته تیغ جفا!

شاهد صدق نبوت (عنده علم الكتاب) (4) *** سر به گوشت کرد پیغمبر گشودت الف باب

سیر تاریخت بسی رهزن ، بسی دشمن بدید *** آنچه مانده حیرت آور شد از آن دُرهای ناب

ص: 247

1- در تفسیر آیه (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُؤُ وَالْمَرْجَانُ) (الرحمن، آیه 19)، از طریق شیعه و اهل تسنن روایاتی هست که «بحرین» علی و فاطمه علیهما السّلام هستند و «لؤلؤ و مرجان» حسن و حسین علیهما السّلام هستند. ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 101 (مناقب فاطمه زهرا علیها السّلام).

2- یا: رهبری .

3- اشاره به ندای جبرئیل که در سحر روز نوزدهم ماه مبارک رمضان بین زمین و آسمان بلند شد: تهذمت والله ارکان الهدی . ر.ک: بحار الانوار، ج 42، ص 282، 285 و 286، ج 109، ص 63؛ الانوار العلویة، ص 377 و 379 و کلمات الامام الحسین علیه السّلام، ص 147.

4- یکی از مهم ترین آیاتی که در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده: (قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) (رعد، آیه 43).

حاکمی از دریای تو، نهج البلاغه گوشه ای است *** وه! (1) که تا این دم بسی تفسیر کردند این کتاب

حدّ اعلی در طهارت، در قداست، عصمتی *** تا به مکنون کتابت سیر گشت و تا لباب

ای تو آیات خدا!

کشته تیغ جفا!

همچنان هارون موسی، بهر پیغمبر وزیر *** لشکر اسلام فاتح، هر کجا بودی امیر

در ره حق تو گذشتی از خود و هستی خویش *** غیر حق در پیش چشمت جملگی خار و حقیر

ناصر قرآن و مولی المؤمنین از سوی حق *** آفرین گو بر چنین مولی و گو: نعم النصیر

رهبری کاو منطبق اسلام را سازد صحیح *** تو شدی منصوب از حق در ره خم غدیر

با پیمبر با وفا!

کشته تیغ جفا!

عروة الوثقی حق، مستمسک اهل صفا *** هر که با تو با صفا، گشتی (2) برایش با وفا

ای تو میزان حقیقت سنج اسلامی و بس *** شیعیانت رو سفید و، دشمنانت روسیا

در دم مرگ و قیامت تو شوی فریادرس *** دوزخ و جنت کنی تقسیم هر یک را بجا

ص: 248

1- «وه» کلمه ای است که در محل انتعاش طبیعت به طریق تحسین گویند. ر.ک: برهان قاطع.

2- یا: هستی.

ای شهنشاہ دو عالم! ما بہ تو دل بستہ ایم *** این شریعت نونہالت را مکن از خود جدا

مہر تو مہر خدا!

کشتہ تیغ جفا!

رنج ہا از اولِ عمرت بدیدی از خسان *** بس ستمہایی کشیدی ہر دمی از ناکسان

ای پس از سوء القضاء حسن القضاء! (1) مظلوم وار *** ناجوانمردی بدیدی، شیر حق از روبہان

خانہ ات بیت الہدی آتش زدند و محسنت *** کشتہ و زہرای اطہر خُرد کردند آن چنان

نالہ ات «فزت وربّ الکعبہ»، چون گشتی شہید *** رستگاری در (2) شہادت، راحتی از این و آن

راحت از دار فنا!

کشتہ تیغ جفا!

ص: 249

1- یش آمدہای روزگار بہ قضا و قدر الہی می باشد، خلفای ناحقی کہ قبل از امیر المؤمنین علیہ السّلام غاصبانہ بر تخت خلافت نشستند سوء القضاء بودند و امیر المؤمنین علیہ السّلام حسن القضاء، الہی، کہ پس از آن خلفای بہ ناحق، بہ حقّ بر تخت خلافت نشستند. ر.ک: نہج البلاغہ، خطبہ شقشقیّہ .

2- یا: از.

میلاذیّه حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السّلام - و فیوضات قدسی آن حضرت

وزن : مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

بحر : منسرح مثنی مطوی مکشوف

صبا ز غیب این نوید ، داد همی چون وزید *** امام هشتم رضا ، صبح طلوعش رسید

بلبلِ باغِ بهشت ، ز مقدمش مژده داد *** بسی زمان مانده بود ، که بوی عطرش دمید

ذی قعده ماه حرام ، زمان حجّ و قیام *** مجدّد دین حقّ ، نور رضا شد پدید

جهان ز شب رنج دید ، سپیده چاکش درید *** تیره شبی سرنگون ، جهان بشد روسفید

خار ز گلزار کند ، به جای آن کشت گل *** به دست آن باغبان ، شکفته طلع نصید

پرندۀ معرفت ، به هر کجا سر زده *** ولیّ چو نور خدا ، بدید از آن پر کشید

سلالة الامجد است ، پاره ای از احمد است *** که جدّ او وعده داد ، به طوس او جاگزید

علی المرتضی ، مژده بداد از رضا *** مزار او طوس هست ، مراست او یک حفید

دشمن غدار دین ، نسل علی از زمین *** درو کُند یک به یک ، درو کحبّ الحصد

به سمّ کین و جفا، به طوس قتل رضا *** الا فمّن زاره، بهشت او را نوید (1)

زاده خیر النساء، بضعه ای از مصطفی *** پناه هر ملتجی (2)، هر که به سویش رمید

شریعت از ابتدا، به او بکرد التجا *** که آنچه دارد از اوست، ز فیض او دید و دید

به همیره والدم (3)، مرّی ماجدم *** نصیب من کرد حقّ، زیارت آن شهید

شبی در آن آستان، به اوج بر آسمان *** به گریه و ناله ها، ز حق جوابش شنید

آن که تورا دید و دید، از همه جا دل برید *** نزد تو خوش سایه بان، رحل اقامت گزید

روح شریعت چو گشت، آگه از احوال خویش *** ناله کنان نزد تو، بر هدف خود رسید

ص: 251

1- عن أبي الحسن موسى عليه السّلام، قال: من زار ابني (و أوماً بيده إلى أبي الحسن الرضاعليه السّلام) فله الجنّة. ر.ك: بحار الانوار، ج 99، ص 41 و كامل الزيارات، ص 306. عن محمّد بن علي عليه السّلام، قال: من زار أبي بطوس غفر الله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر، فإذا كان يوم القيامة نصب له منبر بحذاء منبر رسول صلّى الله عليه وآله حتى يفرغ الله تعالى من حساب عباده. ر.ك: بحار الانوار، ج 7، ص 292 و ج 99، ص 40؛ كامل الزيارات، ص 304؛ مزار شيخ مفيد، ص 195 و مزار محمّد بن مشهدي، ص 40 و 546.

2- اصل: پناه گه ملتجی.

3- مرحوم آية الله العظمى سيّد محمّد مهدي شريعت موسوی که در سال 1363 پس از زیارت کریمه اهل بیت عليهم السّلام حضرت معصومه عليها السّلام عازم ارض اقدس رضوی شده و بیش از شش ماه در آن دیار مقدس به عتبه بوسی آستان ملائک پاسبان حضرت ثامن الحجج امام الرثوف علی بن موسی الرضاء علیه السّلام مشرف شدند. ر.ك: مقدّمه الشهاب في مسألة الحجاب.

آن پدر مهربان، که بُد مرا سایه بان *** سپرد پایان عمر، به آن امام شهید

به سال شصت و چهار (1)، چون به سرم روزگار *** گرد یتیمی بریخت، مهر خدایم رسید

سروشِ غییم ندا، مژده بداد از خدا *** چونکه بریدم ز غیر، خوشا شدم روسفید

پس از سلامٌ علیک، شکوتِ حالیِ إلیک *** ابرزت سرّیِ إلیک، که من غریب و وحید

قسم دهم بار بار، بر پدران کبار *** به حقّ زهرای پاک، مکن مرا ناامید

تویی شفیعِ رفیع، بزرگ طبع و منیع *** به درگه حقّ نما، سفارشم را اکید

تویی ز سوی خدا، پناه و امید ما *** منبع جود و سخا،.....

ز فیضِ آنسش چشید، هنوز دارد امید *** فاتمم اکرامنا، به آنچه چشمی ندید

ص: 252

فصل دوّم از بخش دوّم : غزلیات

اشاره

ص: 254

وزن: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

بحر: رمل مثنیٰ مخبون محذوف

دیده عشق که دوشم به تماشای تو بود *** لوح دل ، زیرِ قلم ، نقشِ تجلای تو بود
این زبان راز دلی گفت و ندانم ز کجا *** جوششِ عشق خبر داد که از نای تو بود
سخن از کوچکی دل شده ، کان دفتر توست *** تو و آن دفتر و آن راز ، معمّای تو بود
خیره خیره به درونش چونظرها کردم *** موج بی حدّ و حسابی که ز دریای تو بود
جلوه دانشِ آدم که در آن عالم قدس *** همه در سجده ، به تعلیمِ القباّی تو بود
مرکبِ عالم هستی و ، چنان سرعت و رقص *** به ره عشق در آن جذبه ، به جویای تو بود
حاصل عمر اگر وصل من و یار بود *** خواهیم آن عمر ، چو آن مرحله پیمای تو بود (1)

ص: 256

1- این غزل 7 بیت است.

وزن : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

بحر: رمل مثنیٰ مخبون محذوف

حکم تقدیر اگر سوی تو کرد ارشادم *** وز نسیمِ طرب انگیزِ تو شد امدادم

داستانِ غم دل را بکنم مطرحِ راز *** ای که در حضرت درگاه تو، من آزادم!

جان به لب آمده از شورش عشق تو، که بس *** در دم وصل، تو شیرینی و من فرهادم

آرزوها که به دل، از تو و از وصل تو بود *** در رهت خار مغیلان، همه بُرد از یادم

در سحرگاه بسی مژده ز کوی تو رسید *** من و تعبیر چه؟ در مانده شده استادم!

خشک سالی و تموزی و چنین خوشهٔ سبز *** نارسیده بزند، گردن من جلّادم

همه امید به لطف تو بُدم ز اوّل کار! *** نه به رفتار، اگر صالح و گر شدّادم

نفعهٔ انسِ تو هر دم بدمد نیرویی *** ورنه این چرخ به یکجا بگند بنیادم

تار و پودِ دل خود آن که به دست تو سپرد *** یعنی، ای شاه! ز درگاه مکن آزادم

گر هوا در سر من بود و برفتم چپ و راست *** از رو لطف و بزرگی ، تو مَدِه بر بادم
تو کریمی و ، مخواه از من ول گشته ادب *** رمز عشق از ته دل بشنو و این فریادم
گر شریعت ، همه هستی خود از اول باخت *** به هوای تو ، که شاید تو کنی آبادم (1)

دشمن بدسرسشت

وزن : فعولن فعولن فعولن فعل

بحر: متقارب مثنی محذوف

سگی بود شیطان و شیطان پرست *** که قلب مرا زیر دندان بخست
به هر قدر با او مدارا شود *** گمانش که داده طرف را شکست
اگر زیر تخته ، دمش رنجه شد *** به دندان دمش کند و جست و برست
دمی دست آزار کوتاه نکرد *** ز ظلم و ستم توشه ها بار بست
نمی گیرد از گوش ، اندرز کس *** همان احمقی بود و الآن هست
نبینی تو آثاری از تربیت *** در او نیست جز ، طینتی زشت و پست
قیافه به مکر و عَدَر ساخته *** چو مردان شایسته حق پرست
منافق دل و هر زمان یک زبان *** گهی دوست ، گه رشته اش بر گسست
شریعت ! ز بُریدگان از خدا *** بُر دوستی را و منما نشست ! (2)

ص: 258

-
- 1- این غزل 12 بیت در اصفهان ، به تاریخ یکشنبه دوّم جمادی الثانیة 1394 ق 2 تیر 1353 ش گفته شده است.
2- این غزل 9 بیت است.

وزن: مستفععلن مستفععلن مستفععلن

بحر: رجز مثنیٰ سالم

شناختم شناختم ، تا هستی خود باختم *** میدانِ هر آلودگی تا آخرش را تاختم
بر روی تلّ آرزو ، من قصرهایی ساختم *** افسوس! آخر چون شود ز آن دم که رو برتافتم
امید من بس لطف تو ، ز آن دم که خود را یافتم *** من آن شریعت ز ابتدا ، خود در رهت انداختم
تو آن خدای مهربان ، آن طور من بشناختم *** در خلوت از نای گلو ، من ناله ها بنواختم
با طعنه های خارِ ره ، با رنج و غم ها ساختم *** امواج نامربی چنان ، این جا مرا ، انداختم
دنیا بسان کوره ای ، آهن چنان بگداختم *** در راه تو با دشمنت ، دست یلی بر آختم
هرجا توانم یاد تو ، یا نغمه ای بنواختم *** روزی توانا گر شوم ، تا پرچمت افراختم (1)

ص: 259

1- این غزل 7 بیت ، به تاریخ 19 ذی الحجة الحرام سنه 1396 ق گفته شده است.

عزا و حزن

وزن : مفعول مفاعیلن مفاعیل فعل

بحر: هزج مثنیٰ اخرب مقبوض مکفوف

امروز که بر خاک غری میگذرم *** یک منظره های شوم آید نظرم
از تلخی روزگار کامم تلخ است *** دل آب شده برون رود از بصرم
این چرخ کهن کهنه کند دل ها را *** از کج روی و ظلم که از او می نگرم
مردم همه در حزن والم رنجورند *** در نوحه به روز و شب چه مرغ سحرم
دل ها همه غرق در مصیبت ، گویا *** گویند که مبتلا به داغ پدرم
چون پای نهم در حرم شاه نجف *** آثار عزا به بارگاهش نگرم
یارب! چه عزایی ست که زهرای حزین *** در دادگه عدل شده نوحه گرم
بین آدم پاک و نوح در طوفانش *** گریان متوسل به شه خون جگرم (1)

ساقیان جام صهبا

وزن : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

بحر : هزج مسدس مقصور

خوشا آنان که دریای امیدند *** ز غیر حق به سوی حق رمیدند
خوشا خونین پران قدس پرواز *** که سوی گلشن جنت پریدند
خوشا آزادمردان قوی دل *** که رنج بی کسان بر دل کشیدند
خوشا آن عارفان خود فراموش *** که از صهبای عشق او چشیدند
نظر بر هر چه افکندند هر جا *** همه حُسن و جمال او بدیدند

ص: 260

در آن اوجی که عنقا بال و پر ریخت *** غریبند و شهیدند و فریدند
به روی شاخه طویلی چو مرغان *** به آخر شاخه آن ، جاگزیدند
خوشا آن دل که خالی گشت ز اغیار *** درونش جلوه های یار دیدند
خوشا آن غنچه های ناشکفته که *** عطر خویش را در دل دمیدند
دو چشمان بر درون خویشتن باز *** نه عیب دیگران ، بر خود رسیدند
خوشا آن ساقیان جام صهبا *** که اول خود از آن صهبا چشیدند
شریعت ! از شریعت با حقیقت *** به سوی جنت المأوی رسیدند (1)

ص: 261

1- این غزل 12 بیت ، در اصفهان به تاریخ رمضان سنه 1407 ق گفته شده است.

فصل سوّم از بخش دوّم : مثنویات

اشاره

ص: 262

وزن: فعولن فعولن فعل

بحر: متقارب مثنی محذوف

به نام تو، ای خالق ذوالمنن! *** نویسم هر آن را تو خوانی به من

تویی هادی (عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) (1) *** تو تقدیر هر چیز کردی رقم

بدادی به آدم ز علم و کمال *** به باطن، به ظاهر، بدادی جمال

پرونده ای، ای تو پروردگار! *** همین نطفه را، تا بیاری به بار

بپوشی برش هر زمان یک لباس *** معطر کنی اندرونش چو یاس

عظامش کنی و بپوشی لحوم *** دمی روح رو آور اندر علوم (2)

نداند کسی کُنه آن روح را *** نبیند به کشتی تن، نوح را

عطایش کنی جمله ای از صفات *** درونش مصور کنی کائنات

و یا خلق و ایجاد دادی به وی *** ز ادراک اشیا، نه نقشی ز وی

ز مختاری ات، مظهري ساختی *** به اعماق اشیا و را تاختی

بدادی و را حُب و جود و کرم *** بدان موهبت های تو شاكرم

ز قهاری و از غصب هم نصیب *** مجهز شود در فراز و نشیب

به هر قدر از نفس شد آگهی *** به عرفان حق یافت انسان رهی

ص: 264

1- قسمتی از آیه 4 سوره علق .

2- اشاره به آیات 12 تا 15 سوره مؤمنون.

چو او آیتی هست ز آیات حق *** حدیث عَرَفَ نَفْسَهُ (1) از آن سبق
به هر جا نظر بفکنی آیتی ست *** به هر جا وجودی است زورایتی ست
ز آثار قدرت به هر جانوشت *** ز فیضش به هر جای تخمی بکشت
ز بخشندگی ، سیل نعمت روان *** چو محتاج هر سو گشوده دهان
همه سائل (2) و دست فقرش دراز *** بریزد ، چو دست عطا کرده باز
کُنُوز عطایاش بی منتهاست *** چه بر دشمن و ، یا که از اولیاست
چو کوبنده ای ایستد بر درت *** دهی و مقرب شود در یرت
کرم بین که خوش دارد او از سؤال *** که دعوت نماید به خوانِ نوال
به وعد و وعیدش ، کشد سوی خود *** عذابش کند ، هر که زاین سو نشد
پرونده این روحِ علوی سرشت *** پرهیزد او را ز خویهای زشت
به هر جا کند جلوه‌هایی برش *** که بشناسد او خالق و رهبرش (3)
به تاریکی و پستی و در فراز *** شده رهبر ، آن شاه‌بنده نواز
انیسِ یتیمانِ زار و غریب *** گشاینده مشکلات عجیب
هر آن کس امیدش ز هر جا برید *** ز بیدادی خلق روحش رمید
کنی باز راهی به عقلش ز خود *** دهی راحتی بر دلش ز آنچه شد
اگر باز گیری یکی نعمتی *** عوض ها دهی ، منبع رحمتی
چو گیری پدر را از طفلِ صغیر *** شود خسته دل ، بین مردم حقیر
به علم و کمالات و بر تربیت *** ندارد مرئی ذومعرفت
به هر جا رود گشته محروم و زار *** سرش در گریبان و آواره وار

1- حديث «من عرف نفسه فقد عرف ربه». ر.ك : مصباح الشريعة ، ص 13؛ امالى سيّد مرتضى ، ج 1، ص 198؛ مطلوب كلّ طالب ، رشيد وطواط ، ص 5 ؛ شرح مائة كلمة ، ابن ميثم بحراني ، ص 57 و 58 و بحار الانوار، ج 2، ص 32 و ج 6، ص 351 و ج 57، ص 324 و ج 58، ص 91 .

2- اشاره به كريمه : (يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ). (الرحمن ، آيه 29).

3- اشاره به اين آيه : (رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى). (طه، آيه 50).

به روحش همه خار و ، شاخش ززند *** همه عقرب و مار و ، جانش گزند
به فکر کسی نیست کاوی کس است *** میان همه زار و خار و خس است
ندارد پناهی ز بعد پدر *** نه غمخوار و آرنده و مهرور

نبیند طریق سعادت به خود *** چو گمراه و آواره هر جا که شد
چنین شخص ، گمراه هر مقصدی ست *** ز دنیا و عقبی ، چوبی رهبری ست
ولی ، چون که دستش ز هر جا برید *** به رحمت شود وصل و ، آید نوید
به تلقین املاک (1) با روح او *** که ای خسته دل ! ره بجو سوی هو (2)

برو سوی پروردگار کریم *** فکن وصل خود با خدای رحیم
به هر ورطه ای رهنمایی کند *** ز هر جا بریدی ، خدایی کند
چنان گو مصیبت ، در رحمت است *** نه پندارش از حق ، که آن نعمت است (3)

چو تو قابلیت بسی داشتی *** به روح همه تخم ها کاشتی
شعاع بلیات بر آن فتاد *** بروید آن بذرها در نهاد
در علم و حکمت به هر سو گشود *** روانت ز هر زنگ و نکبت زدود
نظر کن به یکتا صفتی بشر *** به فهرست کنز خفی ، ای بشر !

ز قرآن بخوان سوره والضحی *** بیان یتیمی آن راهنما
که از مهر مام و پدر دور بود *** ز بدوی که بر این جهان رو گشود
خداوند ، مأوا بدادش ز خود *** به از باب و مام و پرستار بُد
ز الطاف خود سایه ای بر سرش *** نهاد و کشیدش همی در برش
نمایند او را ز اسرار خود *** گره های اسرار ، بگشوده شد

1- املاک : جمع مَلک به معنی فرشته.

2- قال الله تعالى : (مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ) (نعاين ، آیه 11).

3- عن الصادق عليه السلام و عن أبي الحسن موسى عليهما السلام : لن تكونوا مؤمنين [حتّى تكونوا مؤتمنين و] حتى تعدّوا البلاء نعمةً و الرّخاء مصيبةً . ر.ک : تحف العقول ، ص 282؛ مشکات الانوار للطبرسي ، ص 481؛ بحار الانوار ، ج 64، ص 237 و ج 75، ص 262 و ج 78، ص 199 و ج 79، ص 145 و مستدرک سفينة البحار ، ج 8، ص 25.

کسی را که مأوا دهد حق ز خود *** پیرویش و، گیردش بهر خود (1)

نگرتو به این شاه دُرّ یتیم *** یتیمی رساندش مقامی عظیم (2)

به هر جا خدا یاری اش می نمود *** علوم حقایق بر او می شنود

اگر بود مسکین، غنیّ اش نمود *** و گر راه گم کرد، حق می نمود

به صدرش بسی شرح و بسطی بداد *** که از قلب او علم هایی بزاد

چو بپسید از خلق، وصل دلش *** به پرواز آمد دلِ قابلش

بیان معراج

عروجش به حق رفت و از ماسوا *** گذشت او، که شد بر همه رهنما

بشد لوح محفوظ، دیوان او *** به عرش خدا گشت ایوان او

سوی حق سفر کرد از خلق او (3) *** سفارت بشد منصب و مشق او

بلیات این دهر شد عرضه گاه *** بر اولیا تا ببینند راه

ز اسباب و اوضاع این روزگار *** بپوشند چشم و ببندند بار

به هر جا، به هر سو ببینند حق *** بخوانند در دفترش، هر ورق

به قطع علایق ز غیر خدا *** به یک عزم راسخ، ز غیرش جدا

نه چشمی به فرزند و، بر اهل و مال *** به جز آنچه رو سوی «مَن لایزال»

به میدان محنت شده امتحان *** که اوصاف صافش بگردد عیان

ص: 267

1- قرآن در مورد حضرت موسی می فرماید: (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي). (طه، آیه 41).

2- اشاره به این آیه شریفه: (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَشَاوَى). (ضحی، آیه 6).

3- «سفر من الخلق الی الحق و من الحق الی الخلق»، که در این راه ورزیده شود لذا از جانب خدا سفیر بود و از جانب خلق به حق سفر می کرد.

بین حال حیدر، شه اولیا *** مصیبت فراگیر او ز ابتدا (1)

سپس هیجده ساله زهرای پاک *** شود زشت خضرآء و غیرای خاک (2)

ز انبوه ظلم و مصیبت که دید *** ز انواع رنج، و چه تلخی چشید

حسن از جفا کیش های زمان *** ز زهر معاویّه، افعی زبان

دلش را و جوّش (3) چو مسموم کرد *** بسی فضل و علمش که مکتوم کرد

حسین و شهادت به کرب و بلا *** خود و اهل و یاران که غرق بلا

حریمش اسیر و به دست یزید *** اسیری به دست خبیث پلید

به سجّاد آن چهر پیغمبران *** چه آمد که گردید بگّاء زمان

همین شکل تا باقر و صادق است *** ز کاظم که نامش بر آن ناطق است

رضا آن غریب ستم دیده را *** رضایش ز حق نام بگزیده را (4)

جوادالائم، جوان کشته شد *** علی هادی اندر همین رشته شد

حسن عسکری در جوانی شهید *** چها بر خود و نونهالش رسید

ص: 268

1- عنه علیه السّلام: قال ما زلتُ مظلوماً منذ ولدتني أمي [مُدْكُنْتُ . خ ل] حتّى أن أخِي عقيلاً كان يصيبه الرمَد [كان إذا رمدت عينه . خل]، فيقول: لا تذروني [لا تذروا عيني . خ ل] حتّى تذروا علياً [حتّى تذروا عين علي . خ ل]، فيذروني و ما بي رَمَد [ما بي من رمد . خ ل]. ر.ك: اعتقادات شيخ مفيد، ص 105؛ بحارالانوار، ج 27، ص 62، 208 و 209 و ج 29، ص 31 و ج 41، ص 5 و مناقب آل أبي طالب، ج 1، ص 320 و 323.

2- اشاره به فرمایش امير المؤمنين عليه السّلام در مصيبت جانگداز حضرت فاطمه زهرا عليها السّلام: ... إنا لله وإنا إليه راجعون قد استرجعت الوديعه و أخذت الرهينه و اختلست الزهراء فما أفبح الخضرآء و الغبراء يا رسول الله أمّا حزني فسرمد و أمّا ليلي فمسهد و لا يبرح ذلك من قلبي ر.ك: دلائل الامامة، طبري شيعي، ص 138؛ شرح الاخبار، مغربي، ج 3 / ص 70؛ امالي، مفيد، ص 282؛ امالي طوسي، ص 109 و بحارالانوار، ج 43، ص 193 و 211.

3- جوّش: محيطش .

4- عن أبي جعفر عليه السّلام، عن محمد بن علي عليه السّلام في حديث ... بل الله سمّاه الرضا لأنّه كان رضا لله عزوجل ... ، الحديث

. ر.ك : عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ص 8 .

بخوان حال مهدی ز عمّال جور *** از این رو بدان غیبتش را چطور

شریعت! ننال از بلیات دهر *** عروس کمالات را هست مهر (1)

ص: 269

1- این مثنوی 80 بیت ، در نجف اشرف و به تاریخ جمادی الثانی سنه 1383 ق گفته شده است.

یادی از خود و حرکت به سوی خدا

وزن : مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

بحر : رجز مثنیٰ سالم

عشاق در عشقت فرو، عشق تو هر جا آبرو *** بر تافته از غیر رو، هر جا به سویت جست و جو

از بس که من نالیده ام، بر وصل تو بالیده ام *** با غم دلم ساییده ام، چشم و دلم پالیده ام

این روزگار بی وفا، این هم‌رهان بی صفا *** یا رب! خودم کن خودکفا، از قید و بند خود رها

زالو صفت شیطان من، خورده است از من جان من *** ترسم برد عنوان من، افزون کند طغیان من

آن دم که روحم از قفس، بیرون رود با یک نفس *** مهلت نباشد پیش و پس، یا رب! به فریادم برس

یا رب! امیدم لطف تو، از فضل تو از گفت تو *** هرگز نباشد جفت تو، نی! نیست خواب و خفت تو

غافل نه ای از حال من، از باطن و اعمال من *** تو سگه ده افعال من، بگشاز من اغلال من

بر عیب و عصیان کن رفو، بگذر ز من بی گفت و گو *** عاجز به سویت کرده رو، با انس تو کرده است خو

هیئات کز لطف و کرم، دورم نمایی کالعدم *** یا در بلاها دم به دم، یا سوی خود بستی درم

انبوه در دل آرزو، چون جست و جوشد موبه مو *** دیدم همه بُد سوی او، از او و بر او کرده رو

سوگند بر اسرار تو، آن چارده انوار تو *** پوشی مرا ز استار، تو بنما مرا خود یار تو

قلب مراکن با صفا، در راه خود کن با وفا *** حَقِّ من الله اصطفی! (1)، أنت اعتمادی و کفی

از پیروان مصطفی، از شیعیان مرتضی *** زهرا و سبط مجتبی، وانگه شهید کربلا

سجّاد و باقر صادق، بر حَقِّ کاظم ناطقم *** از دل رضا را شائقم، پس بر جوادش عاشقم

هادی و ز آن پس، عسکری، بر خلق بهتر مهتری *** مهدی که آخر اختری، دُخْری لیوم محشری

أَسْكَنْتُ وادی ذی طوی، نفسی و روحی فی الولا *** أَعْرَضْتُ عن کلِّ ما سوی (2)، یا رَبَّنَا اغْفِرْ ما مضی

سویت نمودم التجا، ای خالق ارض و سما *** این آدم است و قد عصی، أنت الغفورُ قد عفی

ز اوّل تو را بشناختم، خود در رهت انداختم *** بل از تو خود را ساختم، دل در هوایت باختم

ز اوّل تو بودی یار من، مشکل گشای کار من *** اکنون که سنگین بار من، در گِل فرو مگذار من

ص: 271

1- یعنی: به حق آن بزرگانی که خدا آنها را برگزید.

2- اصل: أَعْرَضْتُ عَمَّنْ ما سوی.

یارب! تویی مقصود من، یارب! تویی معبود من *** از جود تو شد بود من، در بندگی ات سود من

شرعم شریعت مصطفی، از شیعیان مرتضی *** مهدی امام عصر ما، هذا الذي الله ارتضى

شرعت شریعت خواسته، تا خود بدان آراسته *** هم عیب خود را کاسته، هم سوی تو بر خواسته (1)

ص: 272

1- این مثنوی مناجات نامه، به تاریخ ربیع الاول 1413 ق گفته شده است.

در بیان رفاقت اساسی اصیل و صحیح؛ و تشخیص آن از غیر اصیل و مبانی آن، و بیان قول خداوند تعالی: (الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (1)، و نیز اشاره به قول خدای تعالی: (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (2) و قول خدای تعالی: (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) (3)، و حدیث: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (4)، و حدیث: «من أحب في الله وأبغض في الله وأعطى في الله ومنع في الله فهو من أصفیاء الله» (5)

وزن: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

بحر: هزج مسدس مقصور

ندیدی یاری، ای دل جز خدا را (6) *** که یاری می کند اهل صفا را

به هر کس دل ببستی بود خائن *** که گویا در درونش حقد کامن

بسی دیدی نمایش از رفاقت *** بسی بی روح دنیای صداقت

چه آفت های ظاهر ساز و خالی *** نباشد جز به تعویضات مالی

اگر یک دیده حق بین گشایی *** رفاقت را بر آن حکمی نمایی

که اندر زندگی هست احتیاجات *** دهی ز این دست وز آن گردد مکافات

اگر چیزی (7) بخواهی نزد کاسب *** دهی نقدی و گویی چند حاسب

ص: 273

1- زخرف، آیه 67.

2- بقره، آیه 31.

3- اسراء، آیه 70.

4- ر.ک: مصباح الشریعة، ص 13؛ شرح مائة کلمة، ابن میثم البحرانی، ص 57 و عوالی اللئالی ابن ابي جمهور، ج 1، ص 54 و ج 4، ص 102.

5- عن ابي جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله... ر.ک: کافی، ج 2، ص 125؛ شرح اصول کافی مولی صالح مازندرانی، ج 8، ص 349؛ وسائل الشیعة، ط. آل البيت، ج 16، ص 166 و بحار الانوار، ج 66، ص 240.

6- یا: انیسی، دل ندیدی جز خدا را.

7- یا: جنسی.

و گر تعویض غیر مال باشد *** مکرر را رفاقت نام باشد

هر آنجا در عوض تأخیر گردد *** عداوت خیزد و تزویر گردد

نباشد در حقیقت اُلفت و مهر *** کند جلب محبت با دوصد سحر

به مکر و خدعه و حیله دهد دست *** هر آنجا مقتضی شد، رخت بر بست

به هر جا دم زند از اُلفت خویش *** رهی جُسته که می آید چنان پیش

علی سردار ارباب حقیقت *** ملالت داشت ز این گونه رفاقت

بین، چون دید؟ از این اشخاصِ دل سرد *** ز دردِ دل، در اشعارش بیان کرد

«تَغَيَّرَتِ الْمَوَدَّةُ وَالْإِخَاءُ *** وَقَلَّ الصَّدْقُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ»

«یدیمون المودّه ما زاونی *** و بقی الود ما بقی اللقاء»

«أَخْلَاءٌ إِذَا اسْتَعْنَيْتَ عَنْهُمْ *** وَأَعْدَاءٌ إِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ» (1)

از این رو اُخلاً بعضهم (2) را *** بدان دشمن به روز حشر، هُم را

در این جا کرده استثناء بعضی *** اخوت طولی است و گاه عرضی

گهی در راه است شمار گیرد *** دگر گاهی برادروار گیرد

حساب طولی است شمار آن بود *** که وصف دوستی اش آن چنان بود

از آن بگذر، به راه حق در آور *** برادروار در عرض و برابر

گروهی راست کردار و صفاکیش *** پیوسته به حق، خاموش از خویش

ز اسماء خدا سر مشق گیرند *** به ورزشگاه دنیا مشق گیرند

ز بدو خلقت آدم، نخواندی؟ *** در آن آیات حق فکری نراندی؟

که فرمود: عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ آدَمَ (3) *** تمامی را خدا من یاد دادم

کتابی مجمع و کامل شد آدم *** ملک فهمید کاورا من ندادم

-
- 1- ر.ك : ديوان اميرالمؤمنين عليه السّلام ، حرف الالف ، ابيات 11 ، 19 و 20.
 - 2- اشاره به آيه 67 سورة زخرف .
 - 3- بقره ، آيه 31.

لذا از امر فَاسْجُدْ (1) سجده گر شد *** به جز ابلیس ، کز او در حذر شد

وَ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ (2) بکن یاد *** زقول «من عرف نفسه» بشو شاد

خصوصی به تکریمات ایزد *** به هر چیزی فروشی ، آن نیرزد

رسیدی نفس در خلقت به حدی *** که آینه نمای حق بگردی

درون تو به هر نعمت بیاراست *** از این رو دشمنت ابلیس برخاست

غرض آن است کاندرو روح انسان *** زهر چیزی نمونه گشته از این سان

خدا از الفت و مهر هم به او داد (3) *** که گیرد انس با هم نوع و هم زاد

رفاقت گیرد و مانوس باشد *** که شیطان از میان مایوس باشد

صفا و صدق از اوصاف آن است *** صفات آدمیت ، وقف آن ست

شفقت ، دوستی مغزی است در آن *** محبت ، راستی رمزی است از آن

محبت ها که از حق رشحه گیرد *** اگر «فی الله» جوشد چشمه گیرد

همان جوشش که تا روز قیامت *** سلامت گشته ، خالی از ندامت

از این رو گر رفاقت گشته پیدا *** به رسم متقین گردد هویدا

لذا فرموده (إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (4) را *** که دشمن ناشود اهل یقین را

هر آن چیزی که تا حشر است لله *** بدان یَوْمَئِذٍ الْأَمْرُ لِلَّهِ (5)

چه خوش فرموده وصف اصفیا را *** که تابع گشته از این ره انبیا را

محبت لله و بغض است لله *** عطایش لله و منع است لله

خدایا قلب ما با خود بیوند! *** دل ما نامناسب با تو هر چند!

مقلّب للقلوبی ، ای رحیما! *** تو بخشی نور در دل ، ای کریما!

1- اشاره به آیات 31 - 34 سورة بقره .

2- اشاره به آیه 70 سورة اسراء .

3- قوله تعالى : (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) . (روم ، آیه 21).

4- زخرف ، آیه 67.

5- آل عمران ، آیه 154؛ رعد، آیه 31 و روم ، آیه 4.

کمی زنده تو این دل های مرده *** نسیمی رو دهی بر این افسرده
تویاری کن رفیقان خدایی! *** که یک دل در حضور و در جدایی
نظر دارد به سوی تو شریعت! *** و یا وابستگان در حقیقت (1)

ص: 276

1- این مثنوی 47 بیت ، در نجف اشرف به تاریخ روز پنج شنبه 20 جمادی الثانی سنه 1383 ق گفته شده است .

بيان مضمون خطبه پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله در جمعه آخر شعبان در فضيلت ماه رمضان المبارک و روزه آن و اعمال صالحه و خيريّه در آن و در آخر خبر از شهادت حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در اين ماه شريف ، حسب روايت شيخ صدوق ؛ از اميرالمؤمنين صلوات الله عليه . (1)

وزن : مفاعيلن مفاعيلن مفاعيل

بحر: هزج مسدس مقصور

بِمال ، اى دل ! دو چشم خوابناکت *** مطهر کن درون تابناکت !

بيا يادى نما از عالم خویش ! *** فراده پا از اين خاکين سرا پيش

گذشته ماه ها تا گشته يك سال *** در اين ماه است پرواز از پر و بال

رمضان آمد آن ماه خداوند *** نمايى روح را با حق تو پيوند (2)

بيا بشنو تو از پيغمبر پاک *** بيانى تا بيفشاني ز خود خاک

به شعبان جمعه آخر به خطبه *** در اين خطبه دو صد درها که سفته

شما را رو نموده ايّها الناس ! *** يکى ماه خدايى ، هان تو بشناس

چه (3) بهتر ماهى از روز و شبانش *** ز ساعت ها و آناتِ زمانش

که اين ماهى ست ، دعوت گشته اى تو *** به مهمان خانه حق رفته اى تو

کرامت هاى حق را اهل گشتى *** نفس تسبيح هاى سهل گشتى

عبادت خواب هایت را نموده *** به مقبولی عمل هایت ستوده

ص: 277

1- ر.ک : عيون أخبار الرضا عليه السلام ، ج 2 ، ص 265 ، ح 53.

2- يا : که گردانی دلت با حق تو پیوند .

3- يا : چو .

دعايت را نموده استجابت *** از اين رو درگهش مي کن انابت

به تبت هاي صاف و قلب طاهر *** نصيبت روزه و قرآن وافر

نمايد ، چون که هر کس گشته محروم *** ز غفران خدا ، هست عاقبت شوم

گرسنه ، تشنه گر گشتی تو در روز *** بکن يادی ز روز حشر پُر سوز

تصدق کن به مسکين و فقيران *** نما تعظيم تو از بهر پيران

به کودک ها نما رحم و به ارحام *** به راه وصل با آنها بزن گام

نگهداری بکن از چشم و گوشت *** که شيطان ره زند از عقل و هوش

به هر قدری شود ، کن مهربانی *** يتيمان را نما تو پشتبانی

که بعد از مردنت با کودکان *** محبت مي نمايند و اعانت (1)

بيا ! برگرد و ، رُو سوی خداوند *** ز عصيان ها که بنمودی به هر چند (2)

به اوقات نمازت دست بالا *** نما بهر دعا ، کان شاهِ والا

ز الطافش به سوی خلق باشد *** چه بهتر ساعتی اين وقت باشد

به سويش رو کنی ، پروردگارا ! *** جواب او به لبيک است ما را

دعا گر می کنی آن مستجاب است *** به طوری کان نتیجه مستطاب است

بدانيد ايها الناس ! آنکه جان را *** گرو بهر عمل کرده است آن را

طلب کن از خدا فک رهانش *** چو سنگين از گناهی ، وارهانش

به طول سجده اندر سجده گاهت *** به سوگند خدا می ده نگاهت

قسم بر عزت خود خورده ، کاین من *** مُصلی ، از عقاب من شد ایمن

نترسانم ورا از دوزخ و نار *** به مردم تا توانی ده تو افطار

که در افطار صائم ، أجز عتق است *** نه بس اين ، از گناهان ، نقش طلق است

- 1- اشاره به عبارت: «... تحنوا على أيتام الناس يتحنوا على أيتامكم...». اصل: «تحنوا على أيتام الناس كما يتحنن على أيتامكم». ر.ک: عيون أخبار الرضاء عليه السّلام، ج2، ص 265 ح 53.
- 2- یا: ز عصیان و گناهانت به هر چند.

در این دم گفت بعضی از صحابه *** تمامی نی توانا در میانه

بگفتا: «اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ كَانَ» *** به نصف دانه خرما شود آن

پرهیز از عذاب روز عقبی *** ولو با شربت آبی مُهتًا

بدانید ایها النَّاس! اینکه هر کس *** نماید خُلق خود را خوش به هر کس

نلغزد پای او در روز محشر *** در آن روزی که لغزد پای رَهْوَر

هر آن کس بار خدمت از غلامش *** سبک کرده، به آسانی حسابش

هر آن کس شرّ خود را باز دارد *** ز مردم، حق، غَضَب از وی بدارد

هر آن کاو یک یتیمی کرد اکرام *** خدایش روز محشر دارد اعظام

و گر احسان با خویشان کند او *** کند حق رحمت، خود وصل با او

و گر قطع رحم کرد او در این ماه *** نماید قطع رحمت حق از این راه

نماز مستحب هر کس بیارد *** امان از دوزخش، حق می سپارد

و گر از واجبش آرد ثوابش *** به هفتاد از نماز، اجر و عطایش

فرستد بر پیمبر گر درودی *** اگر دیدی ثوابش را ستودی

به میزان عمل سنگین شود او *** به روزی که سبک گردد ترازو

ز قرآن گر یکی آیه بخواند *** به مثل ختم قرآنی بماند

گشوده حق بهشتش را در این ماه *** نَبَسْتَن را به رویت، آن از او خواه

چنان کاو بسته درهای جحیمش *** دوامش خواه از ذات رحیمش

شیاطین را نموده غلّ و زنجیر *** بخواه از او که قدرت را از آن گیر

امیر المؤمنین برخواست از جا *** بگفتا: ای رسولِ حقِّ یکتا!

بفرما! أفضل الأعمال، آن چیست؟ *** بگفتا: آن ورع در همچو ماهی ست!

نگهداری خود از هر حرامی ست *** که در این ماه، افضل از تمامی ست

ص: 279

ز بعد آن ، رسول الله بگریست *** بگفتا : علّت این گریه تان (1) چیست؟

بگفتا : یا علی ! این گریه ز آن ست *** که در این ماه ، جانت بی امان است

که گویا من بینم آن زمانت *** خطر اندر نماز آید به جانت

که برانگیخته آن که لعین است *** چه اشقی الاوّلین و آخرین است

یکی عدلش به دوران بود غیره *** که پی بنمود او آن ناقة الله

در آن دم آن شتر بود آیه الله *** هر آن کس پی نمودش ، بود اشقاه

چه در اطفاء نور حق قدم زد *** به این کردار ، ایمان را به هم زد

علی هم معجز پیغمبر ماست *** به اعجازات او اسلام بر پاست

به اوصاف آیه الله مطلقاً بود *** چه او مجلای اوصاف خدا بود

به این مشعل هر آنکس گشت خائن *** طلاق از دین گرفته طلق بائن

نه بس پیغمبرش ، حقّ را خلیفه *** دو صد لعنت به اصحاب سقیفه

که کوشیدند در اطفاء نورش *** اگر دستی رساندندی به طورش

ولی آن دم به هم زد رکن ایمان *** شقیق عاقر آن مردود دوران

که زد بر فرق مولی المؤمنین او *** به تیغ کفر خود ، بر رکن دین او

صدای «هُدّمت أركان دین» را *** که ذکری بود جبریل امین را

تمام مردمان آن را شنیدند *** ولی گوینده آن را ندیدند

چو قرآن در شب قدر او بیاورد *** لذا از رفتش آن شب (2) بیاورد

کتاب صامت حق بود قرآن *** بکشتند آن که را بُد ناطق آن

چو پیغمبر برفت از این جهان او *** مصیبت دار شد حیدر از این رو

1- یا: گریه ات .

2- یا: آن دم .

خضاب لحيه را متروک بنمود (1) *** مگر این دم که با خون رنگ بنمود

لذا فرمود: «تُخَضَّبُ لِحْيَتِكَ» را *** پیمبر کاین سبب بُد گریه ام را

بگفتا: خون و جهم نیست باکی *** اگر بر وجهه دینم نه چاکی

بگفتا: نی، سلامت باد دینت *** به زحمت های تو، دین بُد رهینت

پس آن گفتا: علی هر کس تو را کُشت *** مرا کُشته، که چون هستی مرا جُفت

هر آن کس بَغْضُ تو برداشت در دل *** چو بَغْضُ من، که از من گشت (2) مایل

اگر سبّت کند، سبّ مرا کرد *** یگانه روح تو، با من خدا کرد

نواز روح منی و، طینت من *** لذا تواز منی، تواز منی، من

خدا این سان تو و من آفریده *** از این خلقِ جهان ما را کزیده

مرا پیغمبری و تو امامت *** خدا کرده است بر ما این کرامت

غرض دین است و من پیغمبر آن *** تو هادی و امام و رهبر آن

هر آن کس منکر تو در امامت *** مرا منکر شده اندر رسالت

وصی من، علی! هستی تو من بعد *** پدر اولادم و هم زوج فرزند

تو هستی بهر ائمت جانشینم *** چه اینک، یا که بعد از من، امینم

اگر امری کنی، امر من است آن *** و گر نهی ای کنی، نهی من است آن

قسم بر او که گرداندم پیمبر *** بگرداندم مرا از خلق بهتر

تو هستی حجة الله بهر خلقش *** امین و پاک بر اسرار حقش

تو هستی جانشین حق تعالی *** عبادش را، بدان، این نکته والا

چه در لفظ خلیفه نکته هایی ست *** اگر تو مو شکافی، بین چهایی ست

چه سنخیت بُود کاو جانشین است *** نه بس تنها امین است و امین است

- 1- قيل له عليه السّلام : لو غيّرتَ شيبتك يا امير المؤمنين ! فقال : الخضاب زينة و نحن قوم في مصيبةٍ برسول الله صلّى الله عليه و آله .
ر.ک : نهج البلاغة ، كلمات قصار .
- 2- يا : گشته .

به الواح وجود او نگارش *** ز اوصافش نمود و داد سازش

اگر فرض تنازل در زمین بود *** علی می گشت یعنی او همین بود

تو در آیات قرآن یک نظر کن *** زبدو خلقت آدم، گذر کن

که گوید : خلق گردانم خلیفه (1) *** خدا گفته ، نه اوهام سخیفه

بشر آن دم خلیفه گشته کامل *** که اوصاف خدا را شد شمائل

لذا از عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ آدَمَ (2) *** ملایک را به سجده داده از دم

در این سجده نه شرکی بُد خدا را *** از آن پس کاو نمود آن جلوه ها را (3). (4)

ص: 282

1- قول خدای متعال در قرآن : (إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) . (بقره، آیه 30).

2- مضمونی بر گرفته از آیه 31 سوره بقره .

3- چون جلوه خدایی بود ملائکه به او سجده کرد و شیطان در حقیقت به خدا سجده نکرد و کافر شد

4- این مثنوی 99 بیت ، در نجف اشرف به تاریخ اواسط رمضان سنه 1383 ق گفته شده است .

در ستایش و مدح سحر خیزی و استغفار در درگاه خداوند متعال

وزن : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

بحر: هزج مسدس مقصور

سحر خیز و سحر خیز و سحر خیز! *** شوی از فیض حق ، چون جامِ لبریز!

سحر خیزی ، ره قرب و وصال است *** در آن دم ، روح در پرواز و بال است

در آن ساعت همه خوابند و مدهوش *** دل عاشق به سوز و آه ، در جوش

دل بیدار، آن دم کی شود خواب *** چو دریا در تلاطم هست و در تاب

ز قعرِ دل ، گهرها عرضه دارد *** خریداری چو در آن عرصه دارد

صمیم عشق و نورآدمیت *** شده فانی حق ، دور از منیت

گهی نقصان و عیب خود کند یاد *** گهی بر لطف وجود حق شود شاد

گهی از کرده های ناستوده *** پشیمان و پریشان ، رنج دیده

نظر ، گاهی به لطف و رحمت حق *** که هر لطفی ز هر جا زوست مشتق

همان رحمت که دریا پیش چو در جوش *** شود ، سنگین دلان هم کرده ز آن نوش

سحاب رحمتش بارید هر جا *** به باغ و کوه و دشت و روی دریا

به سبزه روح بخشید و به دریا *** گهر پرورده از رحمت در آن جا

گهرها ، شب چراغی در دل عشق *** کز آن ظلمت نباشد در دل عشق (1)

شب تاریک ، روز روشن است *** که روشن ، دل ، ز نور حق از آن است

دل روشن ، کند روشن جهان را *** از آن نوری که حق تابید آن را

روان ز آن نور و ، ز آن گونه وسایل *** شود باغ و گلستان فضایل

تمام میوه های خوش گوارا *** همه گل های خوشبوی دل آرا

1- اشاره به این مصرع معروف: «شب مردان خدا روز جهان افروز است».

از آن نور حقیقت باز خیزد *** به هر وقتی بخواهی میوه ریزد

تَوْتِي أَكْلَهَا فِي كُلِّ حِينٍ *** بِإِذْنِ رَبِّ ، وَ مِنْ مَاءٍ مَعِينٍ (1) (2)

ص: 284

-
- 1- اشاره به آیه 25 سوره ابراهیم ، آیه 45 سوره صافات و آیه 18 سوره واقعه .
 - 2- این مثنوی 19 بیت ، در نجف اشرف به سال 1386 ق گفته شده است .

وزن : فعولن فعولن فعولن فعل

بحر: متقارب مثنی محذوف

سخن هر چه زاین گوهران بگذرد *** به پایان نشاید چه بحر خرد
خردگر سخن بر گزیند همی *** همان را گزیند که بیند همی
تهی ، دستم از علم و دانش بین *** ولو با خسیسان بگردم قرین
بیوتی مشخص ز نزد خدای *** منارش بلند است در رهنمای
به کسب و در آمد زیاد خدای *** نه غافل چو چشمی به دیگر سرای
ز وصفش بخوان آیه نور را *** ز مجلای اعظم بین طور را
خدایی ست نور سماء و زمین *** تجلی چو کرده به مصباح دین
ز مصباح یک نور درّی به پاست *** که کونین از یمن او در بقاست
هر آن سینه ای صاف گردد چه آب *** رذایل بشوید بیاید ز خواب
کند روی با آن مصابیح ناب *** چو آینه گیرد ز درّی مآب
بیا ای که از اهل آن خانه ای *** به حق ، هستی از اهل آن یا نه ای
به فَاذْکُرْنَ یٰی را که آمد عیان *** ز آیات و حکمت نموده بر آن (1)

ص: 285

امام حسین علیه السلام سر حلقه اهل صفا

* امام حسین علیه السلام سر حلقه اهل صفا (1)

وزن : فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بحر: رمل مسدس مقصور

ای حسین ؛ سر حلقه اهل صفا *** نور راه حق تو ، ای بدر دُجی

عاشقی کاندر ره معشوقِ خود *** از خزانه داده ای هر چیز بُد

در فنا انداختی هستی خود *** در بلای عشق دیدی هر چه بُد

صحنه طوفان تو در روزگار *** بر جبین دهر گشتی یادگار

این جهان هر چیز را کهنه نمود *** نام آن از صفحه خود می زدود

لیک حیران ماند از کار حسین *** تا که شد در قلب خود یار حسین

هر زمان کوشید در تجدید او *** در فضای عشق بر تخلید او

ممکن از امکان خود بیرون شدی *** از صفات ممکناتش سر زدی

دست وصلی زد به حیّ لایزال *** گشت او سیراب از آب زلال

پا برون بنهاد از خاکِ عدم *** تکیه زد بر عرشه پاک قدم

میوه خاکی ست ، بهر خاکیان *** آن که از خاک است ، دل بسته بر آن

جنس خاکی عاقبت گردید خاک *** هر که دل از خاک گنده ، اوست پاک

چون سراسر پاک ، او از خاک شد *** فوق خاکی ، چون شه لولاک شد

کشتی او شد برون ز امواج خاک *** ثروت او دور از تاراج خاک

در دل خاک است و خاکش زیر دست *** تحت امر و نهی او گردید پست

تازه مانند جسم او در زیر قبر *** چون که بر قطع علایق کرده صبر

با تن بی سر ز سر دل بگفت *** با سر بی تن در قرآن بسفت

با دو چشمانِ سرِ بی تن نگاه *** سوی طفلانش ، که بودند بی پناه

ص: 286

1- این مثنوی در مقام توسل به خامس اهل کساء علیهم السّلام و شفیع روز جزا گفته شده است .

جسم بی جانش به زیر آفتاب *** تازه و خوشبو به مثل شخص خواب

گر سه روزی یا که بیش از آن بماند (1) *** لیک حق آب حیاتش می چشاند

چون سقاهم ربهم ماءً طهور (2) *** در حیات وصل گردید و حضور

در بیابان، وحش و دژنده بسی *** جمله غمخوار و نگهبان، مونس

آن شه بی یار را یاری کنند *** دور جسمش نوحه و زاری کنند

گرگ های کوفیان دژندگی *** کرده و، رفتند بهر زندگی

جسم شه را روی خاک انداختند *** دین و دنیا جملگی در باختند

نیست عشق حق شریعت! رایگان *** راهش آموز از شه لب تشنگان (3)

ص: 287

1- اشاره به اینکه ارباب مقاتل تا 10 روز هم نوشته اند بدن امام زیر آفتاب بود.

2- اشاره به این آیه: (وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا). (انسان، آیه 21).

3- این مثنوی 26 بیت، در نجف اشرف به تاریخ محرم سنه 1386 ق گفته شده است.

زبان حال حضرت رقیه علیها السلام دختر خُرد سال امام حسین علیه السلام در خرابه شام هنگامی که بهانه پدر گرفت و به امر یزید سر پدر را برای او آوردند . مطلع اشعار تضمین است و بقیه را انشاء نموده ام :

وزن : مفتعلن مفتعلن فاعلن

بحر: سریع مسدس مطوی مقصور

«عمه بیا گمشده پیدا شده *** شام یتیمان شب یلدا شده»

نور چنان سر زده از این طَبَق *** محفل ما وادی سینا شده

باب عزیزم که ز تو خواستم *** از غم او هستی خود باختم

آن که مرا منتظرش داشتی *** خیز و بیا! کرده به من آشتی

صحنه تاریکی خرابه گذشت *** بلبل و آن وضع و ترانه گذشت

این شب تاریک که پُر رنج و شور (1) *** ز این طَبَق و جلوه حق ، پُر زنونر

عمه! دگر دل ندهم بر حیات *** غصّه گلوگیر و ، پیام ممات

های! دلم ریش شد از روزگار *** کودکم و بی پدر و خاکسار

ین سر پڑمردۀ بابای من *** تاج سرم بود و دل آرای من

این سر بُبریده برد جان من *** چون نگرد خواری دوران من (2)

آن که بگفتی به سفر رفته است *** با سر پُر نور چه برگشته است

از من دل خسته مبر انتظار *** شکوه کنم هر چه از این روزگار

تا که مرا جان و نفس باشدم *** ناله جانسوز بود هم دم

ز این دل شوریده برفته توان *** دل برمیده است ز اهل جهان

ص: 288

2- یا : دیده سیه روزی و دوران من .

ظلم و ستم بس که به من کرده اند *** باب مرا از بر (1) من برده اند

ای پدرم! ای پدرم! ای پدر! *** چشم گشایین بدنم، ای پدر!

کی سر تو کرده جُدا از قفا؟ *** تافته و خشک لبی، پس چرا؟

ای پدرم! ای تو انیس دلم! *** زانوی تو بود مرا منزلم

خیز و ببین منزل و مأوای من *** شام، به مخروبه شده جای من

دست نداری که کشی بر سرم *** رهمی از لطف نهی بر دلم

از چه تو آغشته به خاکستری *** خاک سرم، جای بُد بهتری

ای پدر! ای مایه عزّ و شرف! *** بعد تو، غم زد به دلم صف به صف

ای پدرم! ای پدرم! ای پدر! *** مرگ تو اندر جگرم زد شرر

ای پدر! ای مونس و غمخوار من! *** بعد تو شد گریه و غم یار من

بلبل شوریده ز بس زد نوا *** کرد به پا صحنه ماتم سرا

دور سرِ باب چو پروانه وار *** ناله زد و سوخت بسی بی قرار

زد به دلش شعله و مدهوش شد *** بلبل ماتم زده خاموش شد

غصه این کودک و رنج و فشار *** روح شریعت بنموده فکار (2)

ص: 289

1- یا: کف .

2- این مثنوی مرثیه 27 بیت است .

وزن : فاعلاتن فعلن فاعلاتن فعلن

بحر : رمل مثنی

زین او گشته نگون *** کاکلش غرقه به خون

هر دمی صیحه زنان *** که حسین کشته شده که حسین کشته شده

اسب بی صاحب او *** آمد از جانب او

نالد و نیست زبان *** که حسین کشته شده که حسین کشته شده

دختران صیحه زدند *** دور او حلقه زدند

تا که گردید عان *** که حسین کشته شده که حسین کشته شده

ذوالجناحتو بگو *** آب دادند به او؟ (1)

با سرش داد تکان *** که حسین کشته شده ، که حسین کشته شده

گریه و ناله به بند *** جمله در سوز و غمند

بی کس و غرق فغان *** که حسین کشته شده که حسین کشته شده

بی کس و خوار شدند *** به اسیری چه گرفتار شدند

نه دگر امن و امان *** که حسین کشته شده که حسین کشته شده

باد و طوفان به فضا *** شد جهان غرق عزا

جمله کردند بیان *** که حسین کشته شده که حسین کشته شده

ص: 290

كَتَبَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَشْكُو إِلَيْهِ مُصَابِهِ بِوَأْدِهِ وَشِدَّةِ مَا دَخَلَهُ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَخْتَارُ مِنْ مَالِ الْمُؤْمِنِ وَمِنْ وَلَدِهِ أَنْفُسِهِ (1) لِيَأْجُرَهُ عَلَى ذَلِكَ؛

شخصی عریضه ای نوشت به حضرت اباجعفر امام باقرعلیهما السلام و در آن از مرگ فرزندش و شداید و پیش آمدهای ناگوار به امام علیه السلام شکایت کرد، امام علیه السلام در جواب نوشتند: آیا نمی دانی که خداوند انتخاب می کند [و می گیرد] از مال و از فرزند مؤمن بهترین آنها را تا در مقابل اجر و پاداش به او عنایت بفرماید. (2)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى خَدِيجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حِينَ مَاتَ الْقَاسِمُ ابْنُهَا وَهِيَ تَبْكِي، فَقَالَ لَهَا: مَا يُبْكِيكِ؟ فَقَالَتْ: دَرَّتْ دُرَيْرَةٌ فَبَكَيْتُ، فَقَالَ: يَا خَدِيجَةَ! أَمَا تَرْضَيْنَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ تَجِيئِي إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ وَهُوَ قَائِمٌ فَيَأْخُذُ بِيَدِكَ وَيُدْخِلُكَ الْجَنَّةَ وَيُنْزِلُكَ أَفْضَلَهَا، وَذَلِكَ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ، إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَأَكْرَمُ أَنْ يَسْلُبَ الْمُؤْمِنَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ ثُمَّ يَعَذِّبَهُ بَعْدَهَا أَبَدًا؛

از حضرت اباجعفر امام باقرعلیهما السلام روایت شده که: در آن ایامی که قاسم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تازه از دنیا رفته بود داخل خانه شدند، دیدند حضرت خدیجه علیها السلام از شدت غم و اندوه گریه می کنند، آن حضرت سؤال کردند: چرا گریه می کنی؟

عرض کردند: شیر از پستانم جاری شد پس [در فراغ و نبود قاسم] گریه کردم، حضرت فرمودند: آیا راضی نمی شوی هنگامی که در روز قیامت می آیی به طرف در بهشت و حال آن که او [قاسم] آن جا ایستاده، پس دست شما را می گیرد

ص: 291

1- یا: و انفسه

2- ر.ک: کافی، ج 3، ص 218 ح 3 و ص 263 ح 46؛ وسائل الشیعة ط. آل البيت ج 3، ص 243؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 389 ح 2268 و بحارالانوار، ج 79، ص 123 ح 18 (به نقل از: مشکاة الانوار، ص 280).

داخل بهشت می برد و در بهترین جاهای بهشت شما را جای می دهد و این برای هر مؤمنی می باشد؛ زیرا خداوند حاکم تر و کریم تر است از اینکه میوه دل و ثمره حیات [، فرزند] مؤمن را بگیرد و بعد او را عذاب کند. (1)

توقی ولدی السید محمد علی الأول يوم الثلاثاء الخامس من شهر ذي الحجة الحرام 1387 ألحقه الله بأجداده عليهم السّلام

وزن: مفعول مفاعیل مفاعیل فع

بحر: هزج مثنیٰ اخرب مکفوف

گل ها همه سر ز خاک بیرون کرده *** و این صحنه خاک تیره، گلگون کرده

دل ها همه خرسند و، دل من شده چاک *** ز آن نوگل من که سر فرو برده به خاک

شد فصل بهار و، بلبلان نغمه سرا *** و آن بلبل من رفت و، دلم شد به عزا

آن غنچه تازه باز و بشکفته من *** و آن سنبل زیر خاک بر خفته من

بابا! تو برفتی و، دلم چاک زدی *** خیمه ز برم کندی و بر خاک زدی

یک خرمن آرزو ز تو رفت به باد *** دیگر ز کجا قلب من و مام تو شاد؟

اضحی که رسد دلم شده بریانی *** ز آن فکر عقیقه تو و قربانی

هر سو نگرم قلب بسی گردد ریش *** از هر طرفی چو یادگاری تو بیش

از رفتن تو آتش غم سوخت دلم *** گلگون شده از خون دل، این آب و گلم

یعقوب من و، یوسف گم گشته تویی *** من زنده و، زیر خاک ها خفته تویی

این مادر بیچاره، پریشان تو است *** و آن قلب پر از ریش، که کاشان تو است

در هر نفسی ناله و آهی دارد *** پستان پر از شیر که خواهی، دارد

نام تو محمد و علی بنهادم *** در نیت خود به راه حق بردادم

ص: 292

1- ر.ک: کافی، ج 3، ص 218 ح 2؛ وسائل الشیعة، ط. آل البیت، ج 2، ص 244 ح 3 و بحار الانوار، ج 16، ص 15، (مرحوم مجلسی دوروایت با مضمونی نزدیک به هم به نقل از: کافی نقل فرموده است).

در علم و عمل تو یادگاری بشوی *** من نیست شوم ، تو روزگاری بروی
این تحفه خدا بداد و خود باز گرفت *** آن مرغ که سوی عرش پرواز گرفت
محبوب خدا ، چه کودک پاک بُدی *** تو شافع والدین در حشر شدی
دست پدر و مادر خود را گیری *** در جنت خلد می بری چون میری
می گفت خدیجه را چنین پیغمبر *** می داد تسلی دلش ، آن سرور
راضی نشوی که دست گیری داری ؟ *** کودک به قیامت ، او شفیع است ، آری

ص: 293

شرح فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل زیاد

يَا كَمِيلُ ؛ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها ، إِحْفَظْ مَا أَقُولُ لَكَ ، النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ (1) وَ هَمَجٌ رَعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيْعُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيْقٍ ... ؛

ای کمیل بن زیاد ! این قلب ها بسان ظرف هائی هستند ، که بهترین آنها ، فرگیرترین آن هاست ، پس آنچه را برای تو می گویم نگاهدار ! مردم سه دسته هستند ؛ دانشمند الهی ، و آموزنده ای بر راه رستگاری و پشه های دست خوش باد و طوفان و همیشه سرگردان ، که به دنبال هر سر و صدائی می روند ، و با وزش هر بادی حرکت می کنند ، نه از روشنائی دانش نور گرفتند ، و نه به پناه استواری پناه گرفتند.... (2)

وزن : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بحر : هزج مسدس مقصور

فروغ علم در دل ، یار دل هاست *** نه مال دنیوی کان زاد گل هاست

بیا بگشا دو گوش عقل و بینش *** سخن های علی در آفرینش

به هنگامی که با یار صفا کیش *** ز راز دل سخن ها برد در پیش

کشید آهی ز سوز دل به صحرا *** سپس گفتا : کمیلا ! دان که دل ها

دلت گنجینه علم است و عرفان *** در آن بسیار باشد سر سبجان

شده مردان سه دسته وقت تقسیم (3) *** ز راه علم و جهل و فهم و تفهیم

ص: 294

1- یا : علی سبیل نجات .

2- ر.ک : بحار الانوار ، ج 1 ، ص 187 ، ج 23 ، ص 45 و 47 ، ج 75 ، ص 76 ؛ نهج البلاغه ترجمه دشتی ، ط . نشر رامین 1379 ، حکمت 147 ، ص 658 .

3- یا : سه دسته گشته مردم وقت تقسیم .

یکی آن رادمردان خردمند *** چو خورشیدی که عالم ز آن به لبخند

کند روشن درون تار و تاریک *** برد راه سعادت هر چه باریک

نجوم آسمان آدمیت *** مرئی جهان از بربریت (1)

ص: 295

1- این مثنوی 10 بیت و ناقص است .

فصل چهارم از بخش دوم : قطعات

اشاره

ص: 296

این چهار بیت را جناب آقای فانی - ادام الله ظلّه - در اوایل ازدواج فرستاده بودند :

بعد از این کنج خرابات و من و باده ناب *** که از این خلق جفا پیشه دلم گشته ملول

درد دل با تو نگویم که دلت می شکند *** به شکستن به بر سنگ بود شیشه عجول

جان به کف دارم و قربانی دلدار عزیز *** می کنم ، لیک ندانم شود این تحفه قبول

تاج شاهی بنهم بر سر خود در دوران *** که مرا بس به جهان خدمت اولاد رسول

در جواب این چند بیت به همان وزن مرتجلاً گفته شده :

وزن : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن

بحر: رمل مثنیّه مخبون محذوف (یا اصلم)

رفتن کنج خرابات ، پی باده ناب *** ز جفای پیشه گی خلق و ، ستم کرده قبول

ص: 298

این نه آیین من و، پاک نیاکان من است *** از طریق شه لب تشنه بسی هست عدول
با همین چرخِ ستم پیشه بسی باید رفت *** با همه ظلم و فرومایگی اش هست ذلول
تاج شاهی به شکیبایی و صبر است و ثبات *** سیما در ره حق، خوان تو همین را ز بتول
خدمت دین و شریعت زره و رسم خدای *** که نمود است به الهام به اولاد رسول
هر یکی در زمن خویش چها دیده بلا *** هنر مرد همین است، نه رفتن به سهول (1)
ای که در راه علوم نبوی فرسودی *** آن تن و روح جوانی، نشو آخر تو ملول
تو که چون سایر افراد نه ای در ره حق *** شکر ایزد بنما و نگذر سخت عجول
تا نصیب توز مخزون کنوز رحمان *** بیش از آن گشته برت، ز آنچه تو را هست حصول
هم شوی شیشه بشکسته، چه خوش می باشد *** چون ز آیات الهی به برت گشته مقول
یارب! این ظلم و ستم را تو بگردان از ما *** بنما دست ستمگر تو همین دم مشلول
سیما آن ستم احرص و بی علت را *** که ندانند سبب، بس بنماید معلول

ص: 299

1- «سهول» جمع «سهل» در مقابل جبل یعنی دشت و بیابان صاف و پهناور.

بلکه در اصل و حقیقت نبود علت آن *** جز خباثت ز حسد گشته تمامش مبدول

اندر این شب ز وفات شه دین آن هادی *** متوکل شوم یاد که ظلمش مجبول (1)

وزن : مفاعلن مفاعلن فعولن

بحر : هزج مسدس مقبوض محذوف

«والله إن قطعتموا يميني» *** في طرق الحق و نصر ديني

ستمگران به دین حق بدانید *** «إني أحامي أبداً عن ديني»

وزن : فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بحر : رمل مسدس مقصور

وضع ناهنجار چرخ کج مدار *** برده از پا ، قوت هر پایدار

هر که با این وضع بر پا ایستاد *** پهلوانی کرده ، گردد نامدار

درباره کتاب شرح تجرید

وزن :

بحر :

شرح تجرید ، شرح تجرید است *** یا حقیقت کتاب توحید است

تا مجرد نگردی همچو مسیح *** فإلى الأرض ، جای تخلید است

ص: 300

اشعاری چند در مقایسه دست ، گوش و زبان

وزن : فعولن فعولن فعولن

بحر : متقارب مثنی سالم

دو گوش آدمی زاده را داده ایزد *** دو بشنیدن اینک همی نیک یا بد

زبانت یکی داده باید بدانی *** که جز حق مگو ، پا منه خارج از حد

وزن : فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بحر : رمل مسدس مقصور

نکته ای در خلقت گوش و زبان *** چون یکی این ست و دو گردید آن

پس ، کلام حق چو بشنیدی دو تا *** یک به دل بگذار و دیگر در بیان

وزن : فعولن فعولن فعولن

بحر : متقارب مثنی سالم

دو گوشت عطا گشت و هم یک زبانت *** دو بشنو بجز یک منه در بیانت

که زاسرار معنی هر آن کت عیان شد *** یکی را بگو دیگری در نهانت

ولیکن دو دستت عطا کرد یزدان *** که با هر دو مالی برآری به دامان

هر آن کاو گرفتی ببخشی همان به *** همین نکته خوان رمزی از این و از آن

وزن : مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعل

بحر : هزج مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف

دانی که چرا زبان یکی گوش دو راست *** می سنج ز گفتن و شنیدن چه رواست

بر آلتِ گفتنت دری بسه نود *** در باز نمود گوش را از چپ و راست

کن باز دو گوش و بشنو از هر طرفی *** بر بند زبان از آنچه دیدی نه سزاست

هر خشک و تری باد بریزد به دو گوش *** ز آن ها همه یک حق و دگر جمله خطاست

لیکن نه خطا زبده رسد در گوشت *** هر حق به طفیل آن کلام بی جاست

قرآن چو تمام حق و از جانب حق *** باطل به طفیل آن ز شیطان مُلقاست

وزن : مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فاعلن

بحر : مضارع مثنیٰ اخرب مقصور مکفوف محذوف

بوی بدی شنید چو از سوی خانقاه *** بگرفت ترک صحبت اهل طریق را

گفتم : چرا رمیده شدی از قلندری ؟ *** یا تافتی تورو، چه بُد این فریق را؟

گفتا: ندیده ای تو مگس را و عنکبوت *** یا در دهان و کام نهنگی غریق را

زاین ذکر و ورد که آنها نشان دهند *** بگذار و بگذر و ننگر آن شهیق را

مقصود حق ز شریعت حقیقت است *** می دان شریعتا نه طریقت طریق را (1)

ص: 303

1- این شعر به استقبال شعر معروف سعدی است که گفته است: صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه *** بشکست عهد صحبت اهل طریق را گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود *** تا اختیار کردی از آن، این فریق را گفت: آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج *** و این سعی (یا: جهد) می کند که بگیرد غریق را

عید سعید فطر سنه 1382 قمری، این رباعیات را در نجف اشرف سرودم:

عالم، همگی پری به بام تو زنند *** هر جا که بود سکه، به نام تو زنند

پویند هر آن رهی، به سوی تو بُود (1) *** هر صورت و نقشه ای به نام تو زنند

کمتر ز سگ اند، مردم بد فطرت *** ز این سان بشوند عاری از هر عزّت

تا مرد نیندوخت ز خود فضل و کمال *** نوید ز آقایی و، سر در ذلّت

از جود و کرم مشو تو غافل *** در بحر فتن رسد به ساحل

این چشمه جود کن تو جاری *** تا در همه جا شوی تو عاقل

مردم همه در کشمکش و تدبیرند *** دل بند به دنیا شده در ترویرند

ز این سان به میان گرم شود بازاری *** تا فاش شود آنچه بر آن تخمیرند (2)

عالم به تمام، رو نهد سوی کمال *** هر چند تواند به خود آرد ز جمال

لیکن همه اش ز چشمه فیاض است *** مجذوب همانند و به سویش به مآل

ص: 306

1- یا: پوینده هر رهی به سوی تو بُد است.

2- یا: تسخیرند.

دل از نفس پیردلان پیر شده *** از شوق برفته و زمین گیر شده

از شیوه خلق دم بدم نومید است *** از انس به غیر حق بسی سیر شده

خواهم نفسی گرم، مسیحا صفتی *** از هر مرض و عیب دهد عافیتی

امراض که بر روح بشر چیره شده *** یارب! تو مگر ز لطف خود مرحمتی

هر دم بزند زبان، دم از مدحت یار *** هر چند که نارواست با قامت یار

این رشحه دل بود ز مجرای زبان *** تنگی ست از مجرا، چه که دل آیت یار

ای دل! چقدر رنج و الم بینی تو *** از دشمن و دوست، دم بدم بینی تو

که میشکنی، که به صفا می آیی *** لطفی ست پس پرده، رقم بینی تو

اندر ره حق جام بلا مینوشند *** یاران حقیقت، به خدا! می کوشند

دنیا طلبان در طلبش واله و مست *** هر چند به ظاهر به خدا می جوشند

ای نفس! به پا باش و مشو تو لرزان! *** یاری ز خدا طلب کن و شو خندان!

از پور علی بگیر تو سر مشقی *** و آن دم بنهان پا به فلک، تو چندان

بنگر چه رسد به دین و مشعل داران *** ظلم و ستم و شکنجه ها چون باران

با این همه در نتیجه، فایق دین است *** هر چیز به فطرتش شده از یاران

این دل به دلش به غیر تو یاری نیست *** در عالم عشق ، جز به تو کاری نیست

ص: 307

ذرات وجود جملگی روی به تو *** این جذبۀ عشق است و در آن عاری نیست

اندر ره حق صبر و صفا می خواهد *** و آن عهد که بسته ای ، وفا می خواهد

منقاد خدا باش به هر طور که خواست *** این مرحله را ببین چها می خواهد

یا بنی الزهراء اَنتُم عَدَّتِی *** و بکم قد کشف الله الکرب

حَبِّکُم زلفی لدى الله الکریم *** و به تقبل الأعمال القرب

از لطف تو گر مدد نباشد به رَهَم *** گمگشته ز مقصد ، از موانع چه رَهَم

گر شوق تونی ز پیش و ، پس توفیقت *** در راه بمانم و ز غم جان بدهم

این رباعیات را در اصفهان سرودم :

از عشق تو بس که غم بریزد بر دل *** آتشکده ای چو دوزخم شد منزل

گردند شهید ، عاشقان در ره عشق *** بیچاره منم که پای من رفته به گِل

آن ره که به پای خود همی می پویم *** آن گمشده ای که هر دمی می جویم

تاریک شبی وره زنان از چپ و راست *** تنها چه کنم ؟ که تیر آید سویم

این راه ، پر آشوب شد و صحنه جنگ *** هر سو نگرم به چشم من خورده خدنگ

مقصود ، تو و جمال بی همتایت *** گفتی که : ز منم به عروۀ الوثقی چنگ

ای چرخِ عنود! چهره ات باد کبود *** آن مهر و صفا که بود، کردی نابود

ص: 308

هر اختر خرمی که آمد به زمین *** بُردی به محاقِ خاک و کردی تو خمود

آن ها که به زیر بالشان آسودیم *** در سایهٔ لطفشان زمانی بودیم

رفتند و نماند جز تو، ای گنجِ مراد! *** ای کاش همیشه در جوارت بودیم! (1)

دل من واله و یک حال تباهی دارد *** هر زمان، هر نفسی، ناله و آهی دارد

مژدهٔ وصل به تأخیر بیفتد هر روز *** دل در این کشمکش و، روز سیاهی دارد

از ره مهرش، خداوند آفرید *** جن و انس و هر چه زو گشته پدید

بر رسولش، رحمةً للعالمین *** شد لقب سر مشق و ز آن گردد نوید

سحری بر سر کویش واله *** بنشستم همه گریه ناله

تا به کی در ره عشقت سوزان *** تا به کی جلوه ز زیر هاله

کار می کن کار باید، کار، کار *** گرچه آن در فکر بی عار است، عار

گو به بی عاران، برو کاری بکن! *** تا نگردی در زمانه خوار و زار

ص: 309

1- لبید شاعر معروف (که در زمان عثمان یا معاویه از دنیا رفته) گفته: ذهب الّذین یعاش فی اکنافهم *** وبقیت فی خلف کجلد الّـجرب یعنی: ذهب الّکرام الّذین ینتفع بهم وبقیت فی قوم لا- خیر فیهم کجلد الّـجرب، وجلد الّـجرب من الجمال لا- ینتفع به. حضرت امام ابو جعفر محمّد بن علی الباقر علیهم السّلام آن را چنین استخدام فرمودند: ذهب الّذین یعاش فی اکنافهم *** لم یبق إلّا شامت أو حاسدٌ کمیت به دنبال آن بدیهتاً چنین گفت: وبقی علی ظهر البسیطة واحدٌ *** و هو المراد و أنت ذاك الواحد ر.ک: الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، سید علی بن معصوم، ص 579.

ای عبث عمر برفتت بر باد! *** ز آنچه از دست برفتم فریاد

مهر تو داد به دل آرامش *** بر سر مهر تو، گشتم دل شاد

نرسی جایی اگر هستی سست *** کوشش و سعی، بیایست نخست

فکر خامی ست که در کله توست *** باید این خامی و این کله بشست

بالای نامه دعوت برای جشن نیمه شعبان این رباعی از «اشتری» بود:

از عنایات خود خدای و دود *** غم ز دل های شیعیان بزدود

هست چون این خجسته عید سعید *** روز میلاد مهدی موعود

به مناسبت رباعی فوق، دو رباعی ذیل را گفتم:

در شب نیمه شعبان خداوند و دود *** تار و تاریکی شب را از فروغش بزدود

مژده ای عالم فرسوده! که رو کرد بهار *** آمد آن مهدی و آن عدل عمیم موعود

شب پر میمنتی کان غم دل ها بزدود *** یمن از شرق عنایات خداوند و دود

شیعیان نیمه شعبان همه شاد و خرم *** روز میلاد همان مهدی و وعد و موعود

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

